

جان دیون پورت



ترجمہ :

سید غلامرضا سعیدی

عذر تقصیر بہ پیشگاہ

محمد و شرآن

تالیف:

جان دیون پورت

عذر تقصیر بہ عیگاہ

محمد و قرآن

ترجمہ:

سید غلامرضا سعیدی



مركز انتشارات دار التبليغ اسلامی

اهداء کتاب

به پایه‌گذاران و اعضاء عبور و فکور
انجمن اسلامی دانشجویان که نهضت
جدید علمی اسلامی را برعهده دارند
تقدیم میشود .

بنام خداوند جان و خرد
کز آن بر مرادیشه برگذرد

مقدمه مترجم

از روزیکه افراد بشر، بحکم ضرورت و فطرت ، اجتماعی
تشکیل داده و بیکدیگر پیوسته‌اند ، دو دسته بنام رهنمائی و
رهبری قیام کرده ، و قیادت کاروان بشریت را برعهده گرفته‌اند .
دسته اول کسانی هستند که دعوت و ارشاد و رهنمائی‌شان
را ناشی از وحی و الهام میدانند ، و نظامات و مقررات و قواعدی
را که از لحاظ زندگی فردی و حیات اجتماعی عرضه میدارند ،
مستند باراده و امر آفریننده جهان دانسته و میگویند ؛
آن قدرنیکه این جهان با عظمت را آفریده ، و برای از
درد ناکره ، نظم و قاعده و قانونی وضع کرده است ، برای اجتماع

و آحاد بشر نیز نظم و قاعده و قانونی مقرر داشته است ، تا همه فرزندان آدم در پناه آن بایکدیگر زندگی کرده ، از نعمت همکاری و همزیستی و در نتیجه از آرامش و آسایش برخوردار گردند و از جنگ و جدال و هرج و مرج جلوگیری شود . ایندسته مردان خدا بنام پیغمبر خوانده میشوند .

دسته دیگر ، کسانی هستند که بدون توجه و ارتباط بامبدأ غیبی ، فکر و عقل و عقیده و شخصیت خودشان را ملاک عمل قرار داده و معتقدند که با وضع قوانین و نظامات و مقررات ، میتوانند جامعه بشری را از زحمت کشمکش و مجادله و منازعه نجات دهند و ارشاد کنند . این افراد بنا برین مختلف از قبیل متفکر ، قانونگذار ، مصلح اجتماعی و غیره نامیده میشوند .

بدیهی است بین صاحبان این دو مکتب و طرفدارانشان ، همیشه منازعه و مشاجره بوده است ، و چون بحث در این موضوع و استدلال بر امتیاز و رجحان مکتب اول بر دوم مستلزم بسط مقال است و این مختصر اجازه طول کلام نمیدهد ، با اشاره بیک نکته اکتفا میشود و آن این است که :

با همه ادعاهای و لاف و کزافهاییکه طرفداران دسته دوم همیشه بر زبان رانده و این روزها بیشتر بزبان میآورد ، معذک هنوز رهبری عالم اجتماع در قسمت اعظم جهان ، بطور قطع و مسلم ، در اختیار سه نفر است .
و آن سه نفر عبارتند از :

موسی . عیسی . محمد (علیهم السلام)

و چون آخرین حلقه سلسله نبوت ، شخص شخیص حضرت محمد (ص) است و از فرط عظمت از روز آغاز بعثت تاکنون ،

از طرفی مورد احترام و تکریم و تعظیم و تقدیس جمعی و از طرف دیگر مورد خند و بغض و انهام و افترای جمع دیگری قرار گرفته، و از لحاظ اینکه تا امروز از میان مخالفین (اسلام) کمتر کسی بادیته بصیرت و با نظر اصناف در این بحث وارد شده است، و مؤلف عالیقدر کتاب حاضر «جان دیون پورت» دانشمند گرامرایی انگلیسی بعد از توماس کارلیل (تا جاییکه نگارنده اطلاع دارد) بصیرترین و دقیقترین و منصفترین محقق است که با فکری روشن و قلبی پاک، خالی از شوائب تعصب این مهم را انجام داده است و از آن مهمتر اینکه در اغلب موارد با کمال قدرت و جوانمردی از اسلام و شارع مقدس آن فاضلانہ دفاع کرده است و این محقق عالی مقام قطعاً مشمول همان مضمونی است که خدای متعال مفاداً در قرآن مجید فرموده و امر آنها در برابر نعمت تعلیمات اسلامی ناسپاسی کنند، القوام دیگری را بر آن می شماریم که باین نعمت کفران نورزند.

و از آنجاییکه فارسی زبانان از مطالعه تحقیقات فقیدمأسوف علیه که بزبان انگلیسی بصورت کتابی چاپ شده است، تاکنون محروم مانده اند اینک بتوفیق خدای متعال ترجمه فارسی آنرا در معرض مطالعه خوانندگان میگذارم و از حصول این توفیق خدای بزرگ را سپاسگذارم. و چون تذکار و ابراز علاقه خاص آقای سید محمد صادق طباطبائی (که قبلاً ترجمه ترکی آنرا خوانده بودند) و تشویق و تحریض آقای محمد علی منصف، در ترجمه این کتاب، دو عامل اصلی بوده است، بحکم: **الدال علی الخیر کفاحه**، معزی الیها را در این توفیق سهم میدانم.

در خانه از خدای متعال درخواست میکنم که همان اندازه حظ و لذتی را که از این ترجمه بنگارنده مکرمت فرموده است

بخوانندگان نیز نصیب فرماید و کفی بذلك فخرأ و شرفاً

تهران بتاريخ اردیبهشت ماه ۱۳۳۴

مطابق رمضان المبارک ۱۳۷۴

سید غلامرضا سعیدی



اینک که بیاری خداوند متعال چاپ سوم این کتاب پیراج انتشار

می یابد خاطر خوانندگان گرامی را به نکات ذیل معطوف می دارد.

۱- همانطور که مترجم محترم این کتاب علاقه داشتند و هدف شرکت سهامی انتشار نیز چنین است قیمت قطع جیبی این کتاب به حداقل قیمت معصور تقلیل داده شد تا استفاده از آن تمامتر گردد و این کتاب که بیقین می توان آنرا از کتبی که در این موضوع اخیراً منتشر شده است برتر دانست خرید آن برای عموم مسلمانان و علاقمندان تسهیل گردد تا همه از مزایای آن بهره مند شوند.

۲- برای نفاست چاپ کتاب تا سرحد امکان کوشش شد و علاوه بر قطع جیبی تعدادی هم با قطع رقی روی کاغذ سفید ۸۰ گرمی طبع شد تا برای کتابخانه علاقمندان و هدیه کردن به دوستان کتابی زیبا و نفیسی در دسترس عموم گذارده باشیم درخاتمه مزید توفیقات مترجم محترم و عموم مسلمانان را از خدای بزرگ خواهانیم.

شرکت سهامی انتشار

فهرست مندرجات

بخش اول

زندگانی محمد

۱

تولد و بعثت

خصوصیات زندگی محمد با مند و منرك . وضع عربستان هنگام ولادت محمد . مفاسد دین یهودی و مسیحی . تاریخ قطعی ولادت محمد معلوم نیست . تاریخ تولد مسیح بیشتر مجهول است . نسب محمد با اسماعیل منتهی میشود . کعبه و حجرالاسود . توضیحات بزرگوار ردت . خننه . وفات مادر محمد . محبت پدر و فرزندی محمد . حق شناسی محمد نسبت بمادر رضاعیش . همکاری محمد در سفرهای جنگی با عمش . خطرات زندگی در صحرا . ازدواج با خدیجه . زنی نروانند . شرح و توضیح درباره

قیافه و سیمای محمد. دوران فترت. زندگی محمد شبیه عیسی است.
 شور و جذبه و ناراحتی محمد. ظهور جبرئیل نزد محمد.
 اعلان بعثت. ذکر از رؤیاهای معروف. گروندگان و پیروان
 اول محمد. ضعف درخواست اعجاز از محمد.
 دروغ گروتیوس زاهد. علی وزیر محمد. دعوت آشکار
 محمد. ایمان آوردن عمر. شکنجه و آزار محمد و پیروانش.
 هجرت اولی. حمایت نجاشی پادشاه حبشه از مهاجرین.

۲

هجرت

وفات عم محمد. وضع بحرانی محمد. وفات خدیجه. قبر
 خدیجه. حق شناسی محمد از خدیجه در برابر عایشه. شکنجه‌ها
 و اذیت‌های تازه که بر پیغمبر وارد می‌آمد.
 نهمت شهوترانی مردود است. محمد در ماه مبارک موعظه
 میکند. گروندگان یثرب. معجزه معراج. نوطه قریش علیه محمد.
 فرار از مکه. فداکاری علی. اعتقاد محمد بن خدا. نجات اعجاز آمیز.
 ورود به یثرب. تبدیل نام یثرب به مدینه. پیغمبر اشکال عبادت
 و تشریفات آنرا تعیین میکند. طرز زندگی ساده محمد.
 جنگ بدر و پیروزی. مغلوبیت محمد در برابر مکی‌ها.
 شجاعت علی. پاداشیکه میگیرد. چهار نفر زن مقدس. خیانت.
 نوطه‌هاییکه برای از بین بردن محمد صورت میگیرد. محاصره شدن
 مدینه بوسیله قریش و یهودیها و مغلوبیت آنها. کشتار. مردود
 بودن یکی از نهمت‌ها. نهمت نسبت بعایشه و تبرئه شدن وی.

غزوه مؤنه . نجات محمد از مسمومیت . تسلیم شدن شهرهای
یهودیهها . حرکت محمد بطرف مکه . شرایط پیشنهادی قریش .
عهدنامه .

۳

رحلت

جواب پادشاه حبشه . تهیه مهر مخصوص . نامه به خسرو پرویز .
نامه به امپراطور روم و جواب آن . قتل قاصد پیغمبر . تجهیز
لشکر به مرز روم . فتح مکه . جنگ هوازن . نامه مسیلمه به
پیغمبر . جنگ یرموک . وفات ابراهیم . حجة الوداع . کسالت
پیغمبر . درخواست قلم و دوات برای نوشتن وصیت نامه و ممانعت
از آوردن آن . رحلت . نوشته کارلیل درباره محمد (ص) . قصیده برده .

بخش دوم

قرآن و اخلاق

۱

تعلیمات قرآن

اشتیاق لغت قرآن و معانی آن . نسخه های متعدد قرآن .

قرآن معجزه محمد است . لوح و قلم . وحی قرآن به محمد .
 تعداد آیات قرآن ۶۶۶۶ است . قرآن مهمترین آثار ادبی شرق
 است . عقیده گویند درباره قرآن . کیفیت نگهداری قرآن . ایمان
 آوردن لیبخاعر . احترام مسلمین بقرآن . قرآن مجموعه قوانین است .
 قرآن از لحاظ مواد یا البجیل فرق دارد . عدم اعتقاد مسیح
 و محمد بشاغلین روحانیت (نظر روان) طرز تفکر مسلمین درباره
 خدا . تعریف هندوها از خدا . احترام محمد به مسیح . مفهوم
 عصمت در قرآن . شرح معروف دسه شاهد . تثلیث . عقیده رجعت
 مسیح بر زمین . محل مسیح در قبر محمد . طرح عمومی قرآن .
 تجزیه و تحلیل . مقایسه بین فاتحین مسلمان و پیشوایان
 رومی . جنبه های اختصاصی یهودیت از نظر ژورنیو .
 چهار البجیل کلیسای مسیحی در دوران کنستانتین . صورت
 ذهنی خدا بایستی بصورت بت مجسم شود . اظهار اینکه اسلام
 بوسیله شمیر تبلیغ شده است ، خطائی است عظیم . تعلیمات
 اسلام محسنات زیادی را در بردارد .

۲

احترام مسلمین به تحصیل دانش

احادیث درباره فضیلت دانش . اولین احیا کنندگان فلسفه
 مسلمین بودند . اختراع ساعت در زمان هرون الرشید . ردیهت آتش
 زدن مسلمین کتابخانه اسکندریه را . دین اروپا به مسلمین . تحریکات
 منتگاه مسیحیت بر علیه مسلمین اسپانیا . وحشیگریهای مسیحیان
 نسبت به مسلمین اسپانیا . اسلام تعلیم و تربیت را قانون اساسی قرار داده .

مقایسه فاتحین مسلمان با سایر فاتحین. مقایسه صلاح الدین ایوبی با ریشارد.

عمران و آبادیهایی که بوسیله مسلمین و سلاطین مسلمان در هند انجام گرفت. نمونه‌هایی از مظالم و بی‌نظمی‌های کفورهای اروپایی در قرون وسطی. مظالم انگلیسها در هندوستان. کمینلات مستعمرین بر مردم. نامه صدراعظم عثمانی به سفیر انگلیس. نمونه‌هایی از پاکدامنی و نظم در یک کفور اسلامی (عثمانی). مقایسه وضع غیرمسلمانان با مسلمانان ساکن عثمانی. انعام و ارفاق مسلمین. احسان و رؤوفت مسلمین نسبت به حیوانات.

بخش سوم

رد تهمت‌ها

اتهام به جعل دین تازه. نشر اسلام به وسیله شمشیر. جنبه‌های شهوانی بهشت بشرح مندرج در قرآن. مقاله جالب مصطفی صادق رافعی. تشویق و ترویج شهوترانی بوسیله تمدن‌زوجات مردود است.

بخش چهارم

زیبائیهای قرآن

صدقات. مؤمنین. خدا. سعادت و شقاوت. روز قیامت. محبت و تواضع. قرآن. میزان. آیات اخلاقی. اجرام. پدر و مادر. تقوی. غمازی و غیبت. روح. زنان.

AN APOLOGY

FOR

MOHAMMED AND THE KORAN

BY

JOHN DAVENPORT,

AUTHOR OF THE 'LIFE OF ALI PACHA OF JANINA;' 'ODDE VINDICATED;' 'KORAN
AND ITS RAJAS;' 'AIDE MÉMOIRE TO THE HISTORY OF INDIA;' 'HISTORICAL
CLASS BOOKS;' AND VARIOUS EDUCATIONAL WORKS.

Contents:

- I. MOHAMMED: A BIOGRAPHY
- II. THE KORAN AND ITS MORALITY.
- III. CHARGES AGAINST MOHAMMED REFUTED.
- IV. BEAUTIES OF THE KORAN.

"I confess I can make nothing of the critics in these times, who would accuse Mohammed of *deceit* *pretense*; of conscious deceit generally, or, perhaps, at all; still more, of lying in a mere element of conscious deceit, and writing the Koran as a forger and a juggler would have done. Every candid eye, I think, will read the Koran far otherwise than so."—CARLYLE'S WORKS, Vol. VI., p. 214.

LONDON:

PRINTED FOR THE AUTHOR, AND TO BE HAD OF
J DAVY AND SONS, 187, LONG ACRE.

1860.

کتابخانه صفحہ اول متن اصل کتاب

مقدمه مؤلف

تحقیقات و بررسی های حاضر اثر ناچیزی است ولی با منتهای صداقت و هلاقمندی سعی شده است تا دامن تاریخ حیات محمد از لکه نهمت های کذب و افتراهای ناجوانمردانه مطهیر شود. و نیز جهد کافی در دفاع از صدق دعوی او که یکی از بزرگترین بیکوکاران و خیرخواهان جهان بشریت است بکار رفت است -

نویسندگانی که کور کورانه عمت تأثیر مصعب فراد گرفته و کمراه شده اند و در نتیجه جهنم شهرت زنده کنندگان آئین یگانه - پرستی امانت روا داشته اند به فقط نابت کردم آنکه که روح خیرخواهی

نجات دهند^۱ (مسیح) که با آن همه استقامت و قدرت در انجام آن پایداری نشان داده، در آنها تأثیر نموده است بلکه در قضاوت نیز راه خطا پیموده‌اند، زیرا با مختصر تأمل و تفکری میتوانند این نکته را درک کنند و دریابند که پیغمبر و تعلیمات او را نباید از نظر یکنفر مسیحی یا از لحاظ فکر اروپایی انتقاد کنند، بلکه این بحث باید از نظر شرقی مورد قضاوت قرار گیرد و بصارت دیگر شخصیت محمد را بعنوان یکنفر صلح دینی و قانون گذاری که در قرن هفتم مسیحی در آسیا قیام کرده است باید مورد مطالعه و تحقیق قرار داد، در اینصورت بدون شك اگر او را یکی از نوادر جهان و منزله‌ترین نوادین که گیتی تا کنون نواسته است پرورش دهد بشمار یاوریم، همالا باید او را بزرگترین و یگانه شخصیتی بدانیم که قاره آسیا میتواند بوجود چنان فرزندی برخود بیابد.

هر گاه وضع اعراب را قبل از ظهور محمد در نظر بگیریم و با اوضاع بعد از قیام او مقایسه کنیم و هر گاه اندک تفکری در شعله عشق و علاقه‌ای که در قلوب یکصد و شصت میلیون پیروان او^۲ برافروخته شده و تا با امروز بهمان حال باقی است توجه کنیم،

۱- هیویان همیشه حضرت مسیح را با لقب «نجات دهنده» میخوانند و مؤلف با اشاره بروح خیرخواهانه و بشر دوستی حضرت مسیح میخواند بگوید نویسندگان مغرض مسیحی که بر اسلام خرده گرفته‌اند چون حقیقت از درک روح تعلیمات حضرت مسیح بی بهره بوده‌اند بطریق اولی نتوانسته‌اند اسلام را بشناسند (مترجم).

۲- چون تاریخ تألیف کتاب سال ۱۸۶۹ مسیحی است مؤلف آمار مسلمین جهان را یکصد و شصت میلیون قلمداد نموده است ولی در صرح حاضر تعداد کلیه مسلمین را بالغ بر شصت میلیون تخمین میزند (مترجم).

بخوبی احساس میکنیم که اگر از تمجید و تکریم چنان مرد بزرگه
و فوق العاده‌ای خودداری کنیم بی شرمی و بی‌اصافی است. و باز
اگر ظهور او را صادقی کور کورانه بدانیم مثل اینست که درباره
قدرت قاهر و نافذ خدای متعال شك کرده‌ایم!

در خاتمه اعتراف میکنم که درباره‌ای از موارد یعنی در
جاییکه خودم را در برابر چنین امر مهم و خطیری ضعیف و مردد
تشخیص داده‌ام از افکار و تحقیقات سایر محققین استفاده کرده‌ام
و اینک با کمال خلوص، حق شناسی خودم را نسبت به کسانی که
در این زمینه، از منابع تحقیقیشان استمداد کرده و از نظریاتشان
بهره‌مند گردیده‌ام ابراز میدارم.

اعتراف میکنم این روزها از اظهارات
انتقاد کنندگانیکه بر محمد تهمت زده
و میگویند: محمد از روی عمد و قصد
و نقشه قبلی یا بطور کلی با فریب ارادی
(یا بطور مطلق) راه فریب کاری را
پیموده است نمیتوانم چیزی بفهمم !
و از این بالاتر این معنی را نمیتوانم
درک کنم که چگونه او را متهم می کنند
و میگویند این مرد در تمام دوران
حیات با فریبندگی زیسته و در چنان
عالمی قرآن را مانند جمال یا جادوگری
نوشته است !

ولی فکر میکنم هر کس قرآن را با نظر
بصیرت بخواند قطعاً آنرا بصورت
دیگری مشاهده خواهد کرد.

قل از کتاب کارل لیل جلد ۶ صفحه ۲۱۴

بخش اول

زندگانی محمد

تولد و بعثت

این نکته محقق و مسلم است که در میان همه مؤلفین و فاضلین معروف جهان، تاریخ زندگی هیچیک مشروح تر و معتبرتر از تاریخ زندگی محمد نوشته نشده است.

در حقیقت صرف نظر از اوصاف و امتیازات و خوارق عاداتی که درباره شخصیت محمد بقلم نویسندگان آسیائی نوشته شده است، بقیه تاریخ حیات وی عبارت از مقاومت و پایداری در مقابل هتاد و لجاج مردمانی است که در برابر ایمان، سرسختی نشان داده اند.

هنگام ولادت محمد قسمت عمده عربستان تحت حکومت

بیکانگان بود؛ بایتمعنی که نواحی شمالی عربستان و همچنین سوریه و فلسطین و مصر تحت تسلط امپراتوریهای قسطنطنیه بود و سواحل خلیج فارس و بین النهرین و قسمت‌های جنوبی شبه جزیره مقهور حکومت پادشاهان ایران بود. و قسمتی از سواحل بحر احمر تا جنوب مکه مطیع پادشاهان مسیحی حبشه بود.

مکه و نواحی داخلی عربستان که خارج از دسترس نفوذ بیکانگان بود استقلال خودش را حفظ کرده بود .

وضع سیاسی کشور باالملازمه تکلیف عقاید دینی مردم را معین کرده بود؛ باین بیان که : هر جا نفوذ یونانی‌ها و حبشیا وجود داشت طبعاً دیانت مسیحی برتری داشت .

عقاید مجوسی و همچنین تعلیمات مانوی که بر اساس ثنویت قرار گرفته بود و پیروان این عقاید دو قوه متضاد (خیر و شر) را مؤثر در جریان امور میپنداشتند در کشور ایران رواج داشت و در سایر نواحی عقیده بت پرستی حکومت مطلقه داشت.

در قرون اولیه عربها بوجود خدای یگانه (الله تعالی) یعنی آفریننده آسمان و زمین معتقد بودند ولی بعد، از آن نحو پیرستش روی برگردانده و معابدی برای پرستش اجنه و پسران خدا (که بتصور آنها در کرات دیگر و در ثوابت مکن دارند و بر زمین حکومت میکنند) تأسیس کردند .

هر چند در تمام نواحی مملکت این ارباب و انواع مورد پرستش نبودند بلکه هر طایفه یا خانواده‌ای خدایان مخصوص خودشان و خدایان حافظ و نگهبان خانه‌های خودشان را می پرستیدند و چه با که بنام این خدایان ، افراد بشر قربانی میشدند .

عربها نه بهالم بعد عقیده داشتند و نه بافرینش جهان، بلکه

تشکیل و ترکیب جهان را بطبیعت نسبت میدادند و خرابی و ویرانی عالم را موکول بزمان میدانستند. قتل و غارت در همه جا رایج بود و چون مرگ را بطور قطع پایان زندگی میدانستند، از این جهت برای تقوی و بیکوکاری جزائی و برای شرارت و بدکرداری سزائی قائل نبودند.

نظیر همین اخلاق و فساد، میان مسیحیان و جهودانی که قرن‌ها در عربستان سکونت گزیده و دست‌جات بیرومندی تشکیل داده بودند، وجود داشت.

چون جهودها عربستان را محیط آزادی تشخیص داده بودند برای نجات از مظالم رومیها باین کشور پناه برده بودند. مسیحیها نیز باین کشور پناهنده شده بودند تا از فشار قتل و غارت نطوریانی که طرفدار کلیسای یونان بودند و همچنین از زحمت معارضه و جبر و بحث آرمین‌ها رهائی یابند.

وضع مسیحیت در این موقع بسی تأسف آور بود زیرا ضمن اختلافات شدید و منازعاتی که میان شعبات متفرق کلیسای مسیحی

۱ - این مکتب که وارث نظریه اونیچس کشیش یونانی (قرن پنجم مسیحی) بود مروج این عقیده بود که جنبه ملکوتی و جنبه ناسوتی (جسمی) مسیح پس از امتزاج و اتحاد با یکدیگر بقدری با هم مرتبط و متصل شده‌اند که دارای یک خاصیت و یک ذات گردیده است و می‌گفتند: طبیعت بشری مانند قطره‌آبی که در اقیانوس مضمحل شده باشد جزو جنبه ملکوتی قرار گرفته است.

۲ - در حقیقت فساد اخلاق مبلغین و رهبران مسیحی فکر عمومی را از مجرای صحیح منحرف ساخته بود. دروغها و افسانه باقی‌ها و تبلیغ در باره قدیسن و معجزاتشان و بالائی از همه رفتار نامطلوب کشیش‌ها موجب انحطاط شدید شئون کلیسا در عربستان شده بود (نقل از سفرنامه پروس جلد اول ص ۵۰۱)

در آسیا و آفریقا بروز کرده بود زشت‌ترین سخافت‌های فکری و خرافات‌میان مسیحیان راه یافته بود. اینها لاینقطع مشغول مباحثه و مجادله بودند و در نتیجه منازعات با آرینها و صابین و سطوریه‌ها و طرفداران کلیسای یونان، وحدانشان از دست رفته بود. در چنین هنگامه‌ای، حرام خواری و بی‌عفتی و وحشی‌گری و جبهالتی که در میان کشیش‌ها رسوخ پیدا کرده بود، موجب تشنج دیانت مسیحی شده بود و طبعاً همین عوامل در میان توده مسیحیان باعث فساد اخلاق و هرج و مرج گردیده بود.

سراسر صحاری عربستان مملو از جایگاه رهبانان و تارکین دنیا بود و اینها کسانی بودند که کمترین بهره‌ای از فکر و عقل نداشتند. و قشائرا بی‌طالت میگذراندند و عمرشان را با خیالات پوچ ضایع میگرداندند چه با اوقاتی رخ می‌داد که همین صومعه، نشینان دسته دسته با اسلحه بشهرها هجوم می‌آوردند و همان خیالات پوچ و هوسهای خودشان را در کلیساها بر فکر مردم تحمیل می‌کردند و آنها را با زور شمشیر بقبول آن وادار می‌کردند ^۱ عنیف‌ترین اشکال بت‌پرستی جای‌گزین طرز آداب و رسوم کیش مسیحی شده بود، تا جائیکه آداب و رسوم جاری این‌دوره هیچگونه شباهتی با مقررات و سنن مسیحیت نداشت و از آنچه خدای دانا و توانا و رحیم امر کرده بود دور بود. صحنه وسیعی آراسته شده بود که بجای ارباب و انواع دوران وحشیگری و بت‌پرستی، این روزها شهداء و قدیسین و فرشتگان در این صحنه مورد ستایش و بیابش این مردم قرار گرفته بودند!

۱ - محققین تاریخ ادیان در فصل مربوط بمسیحیت عقیده دارند که آئین مسیحی از همین ادوار با سخافتات و خرافات بت‌پرستی

در میان مسیحیان فرقه‌های بی‌تقوائی بوجود آمده بود که مریم را بمقام ربه‌النوع رسانده و او را جزء اقامت ثلاث می‌شمردند و بجای اینکه تعلیمات مسیح را فقط درباره پرستش خدای حی (لایموت) عملی سازند آثار عتیق و نقوش حجاری شده رنگین را با عقیده آتشی‌مورد ستایش و بیابش قرار می‌دادند. صحنه‌هایی را که کلیساهای اسکندریه و حلب و دمشق بوجود آورده بودند از این قبیل بود.

در زمان ظهور محمد همه از تبعیت اصول عقاید دینی منحرف گردیده و غرق در غوغای بی‌پایان جر و بحث و سرگرم مباحثی بودند که در درجه دوم از اهمیت بود، و مردم عربستان از درک اساسی‌ترین موضوع، یعنی روح فلسفه ادیان که عبارت از پرستش نبی شایسته ذات ربوبیت است، محروم بودند، و در عوض مانند سایر بت پرستان همزمان خودشان، بشدیدترین صورتی در دریای خرافات و اوهام غوطه‌ور بودند.

محمد در مکه متولد شد و سال ولادت وی مشکوک است

ممزوج شد و دیگر نتوانست از آن مهلکه نجات یابد و آثار آن تا عصر حاضر در جامعه مسیحیت باقی است و خوانندگان شرح و تفصیل این داستان را در رساله «میزان فرهنگ اسلام» مطالعه خواهند کرد. (مترجم)

۱- مکه گاهی به «بکه» تمبیر شده است و این دو کلمه مترادف یکدیگرند و معنی آن جای کثیرالعبور است و محققاً یکی از قدیم ترین شهرهای جهان است. حکومت مکه در زمان ولادت محمد یک نوع جمهوری اشرافی بود که بوسیله رجال و قضاتی نسلاً بعد نسل بر اساس وراثت اداره می‌شد و هر یک از این رجال وظایف خاصی برعهده داشتند و در عین حال سازمان این حکومت صورت مجلس سنائی داشت که ریاست آن بعهده یکی از من‌ترین اعضاء بود.

باین بیان که نویسندگان باختلاف سالهای ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۵، ۶۰۰ و ۶۲۰ مسیحی را تعیین کرده‌اند ولی تاریخی که سندیت و اعتبار آن بیشتر است روز دهم نوامبر سال ۵۶۱ مسیحی است.

این نکته شایان توجه است که در تاریخ ولادت مسیح نیز همیشه همین اختلاف وجود دارد و در اوایل قرن ششم مسیحی یعنی در دوران سلطنت ژوستینین یکنفر رومی بنام «دیولی سیوس اکزی کوارس» مبدأ آنرا تعیین نموده و رسمیت گرفت. جد اعلای محمد و اسلاف او چه از نظر روابط داخلی و چه خارجی حکومت عربستان را اداره می کردند و این حکومت نتیجه شایستگی و صلاحیت علمی شان بود. سپس قدرت بدست شاخه تازه تر و جوانتری از قبیله قریش که یکی از متنفذترین قبایل عربستان بود منتقل شد و شجره نسب این قبیله با اسماعیل پسر ابراهیم منتهی میشود.

در میان مورخین عرب راجع بعدد طبقات از اسماعیل تا محمد اختلاف است. پاره‌ای عدد طبقات را سی و عده‌ای شصت تعیین کرده‌اند ولی درباره طبقات تا عدنان، که یکی از اخلاف اسماعیل و اجداد محمد است همه اتفاق رأی دارند که بیست و یک نسل فاصله بوده است و در حقیقت اختلاف در تعیین عدد طبقات از عدنان تا اسماعیل است.

برای مدتی در طی پنج طبقه، رؤسا و زمامداران حکومت در شهر مکه از قبیله قریش انتخاب میشدند و حراست معبد مقدس کعبه نیز بر عهده آنها بود.

قبل از زمان محمد، این معبد محل عبادت زائرین عربستان بود که بت پرست بودند و سیصد و شصت بت، بعدد روزهای سال

عربی (فعلی) در آن جای داده بودند. این معبد مخصوصاً از این نظر محل احترام و عبادت قرار گرفته بود که ابراهیم و پسرش اسماعیل آنرا بنا کرده بودند و از این لحاظ شهرت داشت که اولین بنائی است که بدست بشر برای عبادت و تکریم خدای متعال بوجود آمده است.

عمارت کعبه مانند بنای معبد دلفی در یونان مورد تقدیس همه افراد ملت بود و چون فن بلاغت و سخنوری در میان اعراب تنها مایه برتری و فضیلت شمرده می شد و کسانی که در سخنوری و شاعری سرآمد معاصرینشان بودند برای نشان دادن هنر و فضیلتشان باین نقطه روی می آوردند، و چه بنا مضامینی در اشعار و گفتار آنها پیدا می شد که شنوندگان برای آن ارزش خاصی قائل می شدند و آنرا در خاطر می سپردند و سپس تذکار و تکرار می کردند.

بنای کعبه از لحاظ قدمت نیز دارای اعتبار خاصی بود زیرا این بنا نهمصد و نود و سه سال قبل از بنای هیکل سلیمان یا دوهزار سال قبل از میلاد مسیح بوجود آمده و این معنی نیز بر احترام آن افزوده بود.

دز زاویه جنوب شرقی این معبد سنگ کوچککی که در تفره گرفته شده است بازتفاع چهار فوت از سطح زمین در دیوار بنا کار گذاشته شده است و این سنگ موود احترام مسلمین است و عقیده دارند این سنگ از سنگهایی است که با آدم از بهشت لازل شده است و بالش او بوده است و نیز گفته شده است که داخل این سنگ سفید است و سیاهی خارج آن بر اثر تماس دست زن گناهکاری یا در نتیجه گناهان مردم و یا با احتمال قوی در نتیجه بوسه های متعدد زائرین بی شماری بوده است که زیارت مکه

نویسندگان عرب برای نشان دادن اهمیت و عظمت مقام پیغمبرشان در ثبت و ضبط حوادث عظیم و خارق العاده‌ای که بعقیده آنها قبل از ساعت ولادت پیغمبر رخ داده است و در بیان و توضیح آن حوادث با عبارتهای فصیح و بلیغ داد سخن داده و این جریانات را با یکدیگر در مابقی گذاشته‌اند و در میان آن همه معجزات و خوارق حیرت آور، تثبیت و تأیید میکنند که قبل از ولادت پیغمبر آسمان بصورت فوق العاده‌ای روشن و درخشان شد، و دریاچه ساوه بطور ناگهانی و بی‌سابقه خشکید و آشکده مقدس پارسیان

۱ - مؤلف راجع بحجر الاسود بنقل از کتاب « فلسفه تاریخ » تألیف شلیگل در حاشیه این صفحه چنین مینویسد:

« پرستش اینگونه سنگهای مخروطی یا خارج از شکل هندسی که در میان بت پرستان رواج داشته است همیشه مورد نظر همه پیشوایان خودسر و رهبران خودرأی مشرکین بوده است، نظیر این شکل پرستی را در میتولوژی یمنی تاریخ قصص و افسانه‌های یونانی میخوانیم گویانکه همان بت پرستان باین عقیده سر و سورتی و رنگ و جلالتی خاص میدهند، و نیز شبیه همین نوع پرستی را در میان همسایگان اعراب یمنی اهالی سوریه به بعل - بت بزرگ - می بینیم و سپس اضافه میکند که هندوها نیز این نحوه پرستی را درباره «لینگام» رعایت می کنند (پایان)

اما دامن اسلام از ننگ پرستی حجر الاسود بعنوان اینکه یادگار دوران شرك و بت پرستی باشد بطور قطع و مسلم مبری و منزّه است، زیرا تصریح فرموده اند که «حجر الاسود یمین الله فی ارضه» یعنی حجر الاسود در روی زمین بمنزل نفوس خداست که مؤمن بوسیله تماس با آن عهد و پیمان خدا پرستی و رعایت مقررات و نظامات اسلامی را تجدید میکند و عهد می کند که همیشه بر این پیمان پایدار بماند و جز این نظری در کار نبوده و نیست (مترجم).

که بالغ بر هزار سال مشتعل بود بدون سبب و بدون نشانی قبلی خاموش شد. ✽

نام پدر محمد عبدالله و نام مادرش آمنه بوده است . در هنگام ولادت فرزندشان برادر آمنه که منجم بود زایچهٔ کودک را تعیین کرد و پیش بینی کرد که این کودک دارای قدرتی عظیم خواهد شد و امپراطوری بزرگی را تأسیس خواهد کرد. روز هفتم ولادت این کودک عبدالمطلب جد وی، از بزرگان قبیله دعوت کرد و ضیافت بزرگی داد و ضمناً مولود جدید را بهمراه نشان داد و او را بعنوان طلیعهٔ صبح سعادت و شکوفهٔ عظمت و بزرگی قوم و نژاد معرفی کرد و با توجه به همین معانی بود که او را :

محمد

یعنی برگزیده و عظیم و بیکو، نام گذاشت.

هنوز دو سال تمام از عمر این کودک نگذشته بود که پدرش در گذشت^۱ و تنها اثابهای را که برای او گذاشت عبارت بود از دو شتر و چند کوسفند و کنیزی بنام برکت. تا این تاریخ مادرش باو شیر میداد ولی از فرط حزن و اندوه، شیر در پستان او خشکید . بدین جهت در جستجوی دایه‌ای از میان زنان بدوی برآمد و چون زنان بدوی برای شیر دادن و پرستاری کودکان اجرت زیادی مطالبه میکردند معامله صورت نگرفت و از پرستاری این کودک بی‌بضاعت با ابراز تحقیر و اهانت روی برتافتند. بالاخره زن چوپانی از قبیلهٔ

۱ - مشهورترین روایات اسلامی میگویند که این کودک در رحم مادر بود که عبدالله فوت کرد. (مترجم)

سعد، مجذوب کودک شد و او را با عشق و علاقه فراوانی در آغوش محبت گرفت و بدهکده‌ای نزدیک کوه طائف واقع در مشرق مکه که مقر و مسکن وی بود برد. مدتی از پرستاری کودک نگذشته بود که مادر رضاعی وی وشوهر همان زن از دیدن خال سیاهی که بر پشت کودک (میان دوشانه) مشاهده کردند ترسیدند و آنرا بر حسب عقائد خرافی خودشان نشانه ارتباط با اجنه و دیوتشخیص دادند لهذا او را بمکه نزد مادرش برگرداندند.^۱

وقتی که محمد شش ساله بود مادرش او را برای ملاقات یکی از خویشاوندانی که در یثرب داشت باین شهر برد؛ شهر یثرب همان جایی است که بعداً بنام مدینه النبی نامیده شد .

مادر محمد در مراجعت از مدینه بمکه در دهکده‌ای بنام «ابواء» فوت کرد و همانجا دفن شد .

دقت عاطفه و حساسیت محمد بیشتر از اینجا پیدا است که

۱ - هر چند مدتی را که محمد با این مادر رضاعی گذرانده بود کوتاه بود با اینحال خاطرات آمیخته با محبت و شفقتی را نسبت باو تذکار مینمود و ابراز حق شناسی می کرد . نام این زن حلیمه بود و پس از ازدواج محمد با خدیجه روزی بدیدار وی آمد . در اخبار اسلامی چنین نقل کرده اند که در این سال قحطی و خشک سالی سختی رخ داده بود و اقنایم و احشام زیادی تلف شده بود . محمد در باره نوازشهای حلیمه با خدیجه صحبت کرد . خدیجه دستور داد یکی از شترانی را که عادت بحمل هودج داشت بادو رمه گوسفند باو دادند آنکاه حلیمه باخرسندی و خوشحالی فراوان بخانه اش برگشت . يك مرتبه دیگر باز حلیمه برای ملاقات پینمبر آمد و پینمبر عباي خودش را برای اوپهن کرد تا روی آن بنشیند و پیاس محبت‌های دوران کودکی و بیاد نوازشهای مادرانه وی باطرزی مملو از محبت دستش را بر سر حلیمه گذاشت .

مدفن مادرش تا آخرین ساعت حیاتش بشدت مورد علاقه وی بود و بخیر و رحمت از او یاد میکرد. شکی نیست که از دست دادن مادر در این سن و سال بسی براو گران آمد و سخت او را متأثر ساخت و این تأثر شدید او را بتفکر و تأمل عمیق واداشت و همین سابقه ذهنی در شخصیت اخلاقی او مؤثر بوده است.

در سن هفت سالگی سنگینی حادثه فراق مادر و توجه به حالت یتیمی را بشکل خاصی درك نمود و همین موضوع پس از سالیان دراز بزبان محمد در قرآن یادآوری شد آنجائیکه برای آرامش و تسکین خاطر در برابر مصائب و مشکلات و اطمینان از لطف و حمایت خدای متعال این سابقه را تذکار میکند و میگوید «الم یجدک یتیمًا فآوی» یعنی آیا همان خدای متعال نبود که ترا در حالت یتیمی نگهداری کرد و بتوپناه داد! پس از گذشتن سالها از این حادثه، موقعیکه محمد از مدینه به حدیبیه میرفت و وعده ای از اصحاب وی همراه او بودند، بر سر قبر مادرش رفت و گریه کرد؛ اصحاب که قبر مادرش را نمیشناختند علت گریه را از او پرسیدند او در جواب گفت: این قبر مادر عزیز من است و خدا بمن اجازه داده است که او را زیارت کنم. از خدا اجازه خواستم که برای او دعا کنم اما درخواست من پذیرفته نشد با اینحال وقتی که پیاد محبت ها و نوازش های مادرم افتادم عواطفم مغلوب آن خاطرات گردید از اینجهت گریستم.^۱

۱ - توجه به همین نکته یعنی امتناع محمد از دعا برای مادرش دلیل قاطع و برهان روشنی است بر استقامت و پایداری او در حفظ مقررات و نظامات اسلامی، زیرا آنهایی که در جاهلیت مرده اند مشمول رحمت و برکات اسلام نمیشوند. (مترجم گوید. با توجه به تحقیقات علمای اسلام که نطفه پیمبر از اسلاب طاهره و ارحام مطهره انتقال یافته است این نظر بی اصل مینماید).

سرپرستی این نودک پس از فوت مادرش برعهده جد پدری وی عبدالمطلب که در آنزمان رئیس و شیخ قبیله بود قرار گرفت و او نیز دو سال پس از این تاریخ وفات کرد. آنگاه ابوطالب پسر و جانشین عبدالمطلب، محمد را تحت کفالت خویش قرارداد و او را از هر جهت مانند یکی از فرزندان خودش مواظبت و مراقبت میکرد. در این هنگام بود که آثار هوشمندی و فراست محمد جلوه گر میشد زیرا بجای اینکه با جوانان هم سن و سالش بیازی مشغول شود بفکر و تأمل فرو میرفت و مایل بانزوا بود، تا جائیکه هر وقت رفقا او را بیازی دعوت میکردند جواب میداد:

«انسان برای مقصودی عالی تر از سرگرمی باین اشتغالات پیهوده آفریده شده است.»

محمد نازه وارد سیزده سالگی شده بود، که عمش ابوطالب که ناجری ثروتمند بود با کاروانی که بطرف سوزیه میرفت عازم مسافرت شد، و در همین موقع از عمویش درخواست کرد با او اجازه دهد تا در این سفر همراهش برود. محمد جوان در اولین مسافرت شایستگی و لیاقت خودش را بخوبی بروز داد و سال بعد در یک سفر جنگی شرکت نمود.

در نظر اعراب حرفه سوداگری با شغل سربازی هیچگونه سازگاری نداشت و اگر احیاناً فردی حائز هر دو امتیاز در میان ایشان پیدا میشد خیلی جالب توجه بود و آنها محتاج بممارست و تمرین طولانی بود، تا فردی بتواند در هر دو قسمت صلاحیتی از خود نشان دهد، ولی محمد جوان هم در میدان جنگ و هم در سفر تجارت لیاقت و شایستگی خاصی از خود نشان داد و حسن شهرتی کسب کرد و بالاتر از احراز این دو جنبه، چیزی که بر محبوبیت و حسن شهرت وی افزود صدق گفتار و صحت کردار و حسن عدالت و

انصاف او بود، و هر چه بر عمر او می‌افزود کفایت و شایستگی وی سایر بازرگانان را بیشتر جلب میکرد و بیشتر طالب همکاری با او میشدند و او را بعنوان امین و نماینده در کارهای تجارتی دعوت کردند.

در یکی از سفرهایی که با اتفاق عمش بطرف سوریه میرفت وارد صومعه‌ای شدند: رئیس صومعه یادیر، با نظر عمیق و دقیقی بصورت مسافر جوان نگریست و سپس ابوطالب را بگوشه‌ای دعوت کرد و باو گفت:

«از این برادرزاده جوانت خیلی مراقبت کن و او را از خیانت‌های جهودها حفظ کن زیرا بطور قطع مسلم او برای انجام کارهای بزرگی آفریده شده است»

از لحاظ مخالفت‌هایی که جهودها در سالهای بعد با محمد کردند و آنچه مشکلاتی را که برای او ایجاد کردند، این پیش‌بینی و اعلام خطری را که پاره‌ای از نویسندگان نقل کرده اند خیلی جالب و مهم بنظر میرسد.

در این هنگام محمد به اوج رشد و مردانگی رسیده بود؛ صورتی داشت آمرانه و منظره‌ای موقر و با شکوه، قیافه و سیمائی گشاده و منظم، چشمانی سیاه و نافذ، بینی قلمی و کشیده، دهانی خوش ترکیب و دندان‌هایی مانند مروارید، گونه‌هایی قرمز، حاکی از کمال سلامت مزاج، صنعت و زیبایی آفرینش، بموی سرو صورت طبیعی و مشک‌آلوده وی، جلوه‌ای از رنگ‌میوه بلوط نیز اضافه کرده بود.

هر کس با او صحبت میکرد مسحور تبسم ملیح و جاذب و مخصوصاً صدای موقر و موزون وی و شیفته حرکات دلپذیر آمیخته با محبت و مجذوب صفای اخلاق و صراحت گفتار او میشد. امتیازات

و اعتماد عالی فرماندهی در او آشکار بود. دارای حس سرعت انتقال و سرعت اقدام و عمل بود. حافظه‌ای داشت وسیع و قوی، نیروی ادراک و تصویری داشت محکم و پیر از جرئت، قوه قضاوتی داشت روشن و عمیق و شجاعتی داشت بی نظیر.

عقیده آنهاست که صدق دعوی او را مشکوک میدانند یا او را پیش خودشان محکوم می‌پندارند، هر چه هست باشد؛ لیکن يك نکته‌ای در کار است و آن اصرار و پافشاری این مرد در تعقیب از هدف بزرگی است که در زندگی خودش آنرا نصب العین خویش ساخته و در انجام آن آنقدر استقامت و حوصله نشان داده است و همین نکته است که همه را وادار به تمجید و تحسین میکند.

چیزی که بر فصاحت طبیعی او افزوده بود این بود که صافترین لهجه‌های عربی را در محاوره بکار میبرد، و این امتیاز در فصاحت و بلاغت محسوس کننده، او را زینت دیگری بخشیده بود.

بیمورد نیست شرحی را که قلم گیبون راجع به خصوصیات محمد در دوران بعد از این تاریخ تصویر کرده است در اینجا بشرح زیر نقل کنیم:

« شخص محمد از لحاظ جمال و زیبایی صوری، امتیازاتی داشت؛ این امتیازات را جز از نظر کسایکه فاقد آنند نمیتوان تاچیز انگاشت.

پیش از آنکه شروع بنطق و سخنرانی میکرد، چه شنونده یکنفر بود و چه جمعی بودند، همه مجذوب لطف و محبت او میشدند و توجه همه بطرف او جلب میشد و صورت آراسته و آمرانه، سیمای موقر و با شکوه، چشمان نافذ، بسم ملیح و جاذب، محاسن پرمو، قیافه‌ای که نماینده تمام احساسات روحی وی بود و بالاخره نکات و لطائف را که در محاوره بکار میبرد، همه را وادار میکرد که در

برابر او صدای هلهله تکریم بلند کنند. در امور اجتماعی و کارهای مربوط بزندگی، دقیقاً کلیه آداب و رسوم کشورش را رعایت می‌کرد. مواضع و احترام او در برابر اغنیا و ثروتمندان و در مقابل فقرا و بینوایان، همه و همه، یکسان بودا وضوح و صراحتی که در گفتار نشان میداد جای اختلافی برای مقاصد نهانی او نمیگذاشت. آداب معاشرتی را که در برابر دوستان از نظر رفاقت و سابقه نشان میداد، همایی بود که بعموم افراد، از نظر بشردوستی رعایت می‌کرد! حافظه‌اش قوی و پرمایه، وهوش و ادراکش سهل و اجتماعی بود. نیروی تصورش عالی، قضاوتش صریح و روشن و سریع و قاطع بود. هم دارای قدرت فکر و اندیشه بود و هم دارای قدرت عمل و اقدام. هر چند نقشه‌های او بتدریج توسعه و بسط یافت و مقرون با موفقیت گردید، با اینحال اولین فکری را که درباره رسالت خدائی اعلام کرد، دارای نشانی از اصالت و بیوغ محتاز است.^۲

پسر عبدالله در میان نجیب‌ترین نژادی، با فرا گرفتن بهترین و صاف ترین لهجه‌های زبان عربی تربیت شد، و چیزی که بر اهمیت بلاغت و امتیاز سخنوری و نفوذ کلامش افزود، همانا سکونهای بموقع و پراز حزم و احتیاط او بود.

درباره تحصیل و آموزش، آلتوری که در جهان معمول است،

۱ - زنان در فصل چهارم از زندگی مسیح می‌گویند.

موسی و محمد مرد اندیشه و نظر نبودند، بلکه مرد عمل و اقدام بودند و در نتیجه نشان دادن راه عمل و اقدام به ابناء جنسشان و معاصرینشان، بر بستر حکومت کردند.

۲ - ملاحظه مؤلف از بیان این جمله، اصل دعوت است که بر اساس یگانگی پرستی استوار شده، و بصورت آیات اقرأ باسم ربك اللی خلق، وحی گردیده است. (مترجم)

همه معتقدند که محمد تحصیل نکرده است و جز آنچه در میان قبیله اش معمول و رایج بوده، چیزی نیاموخته است و آنچه را امروز ادبیات می نامیم آروزها از توجه بان غفلت داشته اند و شاید از آن احتراز هم می کرده اند. خلاصه کلام آنکه آموختنی های رایج آن عصر، داستنی های کتابی نبوده است، بلکه آروزها هنر مردم در این بود که همان اطلاعات و معلومات معمول زمان خودشان را کسب کنند و درک نمایند. مردم سعی می کردند اشعاری را که می شنیدند (و درباره معانی آن تصویری می کردند، مفاد مضامین آنرا روزی بتوانند در زندگی عملی خودشان بکار برند) در حافظه بپارند تا از این لحاظ بر تجربیاتشان بیفزایند. بنا بر این اعراب که هیچگاه معلم و آموزگاری نداشتند معذک غالباً در میان آنها مردان عالیمقامی دیده میشد، زیرا زندگی در زیر چادر خودش یکنوع مدرسه ای است که همیشه چون در چادر باز است، و در نتیجه تماس با مردمان مجرب و شایسته، افکاری بزرگ و حتی جنبش ادبی بوجود آورده است.

میان آنچه ما (اروپائیان) آنرا تحصیل می نامیم، با تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و تقویت فکر یا ذهن، که مورد توجه شرقیها است هیچ نوع عامل مشترکی وجود ندارد.

داستان ازدواج محمد بطوریکه نویسندگان عرب نقل کرده اند، بصورت مجلل ترین و باشکوه ترین تشریفات بر گذار شده است. باین معنی که برای ولیمه و ضیافت دوشتر قربانی کرده اند و غلامان خدیجه هماهنگ با صدای ساز و نواز، برای سرگرمی میهمانان رقصیده اند.

محمد در هنگام ازدواج بیست و هشت سال داشت و عیالش چهل سال، ولی با اینحال زیبا بود و با وصف اختلاف در سن و

سال میان این زن و شوهر ، چنین بنظر میرسید که محمد با محبوبه لیکوکارش رابطه مملو از محبت داشته است ، و هیچگاه از قانون رایج در کشورش که تعدد زوجات را مباح شمرده بوده استفاده نکرده است .

از این تاریخ بعد برای مدت پانزده سال تاریخ زندگی پیغمبر روشن نیست . مدتی را که مسیح در دکان یوسف بجار بیاد گرفتن شغل بجاری گذراند از این قبیل است .

این قسمت از دوران زندگی را میشود دوره مقدسی نامید زیرا در همین اوان است که زمینه رشد و بلوغ آن فردی که خدای متعال او را برای رسالت برگزیده است ، با سکوت و تفکر آماده میشود ، و نیز در همین دوران و همین حالات است که آن فرد روحش را تصفیه میکند ، و از آلودگی بزشتیها و پلیدیها و شرارت برکنار میماند . با توجه باین معانی و سوابق است که این روزها روح محمد در محیط آلدیشه و تفکر و تأمل بطور استمرار تقویت میشود .

بطوری که نقل کرده اند سالی یکماه را با چنین حالاتی محمد در غار حرا (که فاصله کمی در قسمت غربی مکه واقع است) میزیست و در همین نقطه است که مفاد انجیل و تعلیمات انبیای از مد نظر میگفراید و غرق در تأمل و تفکر بود و از این عالم بسی لذت میبرد .

۱ - او (مسیح) شغل پدرش (العیاذ بالله - مترجم) را که نجار بوده دنبال کرد . این عمل بهیچوجه دلیل بر حقارت یا موجب شرمستگی کسی نبود . عادت جهودها بر این بود که اشخاصیکه کارهای علمی و فکری دارند باینکسی هم فراگیرند (نقل از نوشته رفان درباره حیات مسیح فصل ۵)

این چنین سرگرمی شدیدی برای تفکر در يك موضوع مقرون با آلهمه شور و وجد و شوق ، طبیعی است که باید در ساختن و مزاج وی اثر عمیقی^۱ بگذارد . (بهمین جهت مطابق تصریح یکی از نویسندگان^۱ که تاریخ حیات پیغمبر را نوشته است : «تثالث ماه متوالی پیغمبر در زمینه همان افکار زبده ای که داشت ، در حال خلخله و وجد و نشاط و در عالم جذبہ میزیست .»)

تحقیق درباره خصوصیات واقعی ادوار جذبۀ محمد ، و ابراز نظر قاطع ، در اینکه آیا رؤیائی بوده است کاشف از تفکر عمیق یاغش هائی ناشی از تعریکات روحی یا جسمی امری است مشکل ، ولی چیزی که مسلم است اینست که در هنگام نزول وحی بطوری آشفتگی حال و اضطراب بر او فشار وارد میآورد که قیافه اش در گون گون میشد ، و در چنین حالاتی مانند یک نفر مخمور یا خواب آلود ، بزمین می افتاد ، و در سردترین روزها پیشانی وی معلو از قطرات درشت عرق میشد ، و حتی نقل شده است گاهی بر حسب اتفاق که سوار شتر بود و چنین حالاتی برای او رخ میداد ، مرکوب او بطوری متأثر و ناراحت میشد که بر زمین می نشست و سینه و رانش را بزمین میمالید ، و باز بی اختیار بلند میشد و در اینحال گاهی

۱- در صفحه ۸۱ از کتاب (تاریخ) واقعی چنین نوشته شده است :

محمد در حال حزن و اندوه بود و لاینقطع فکر میکرد ، هیچگونه آرامش و راحتی نداشت ، جز در هنگام ضرورت حرف نمیزد . در سکوت ممتد و متمادی بود . کلام را از گوشه های دهانش آغاز میکرد و باز با همان گوشه های دهان بسخن پایان میداد . سکوت مستمر را می شکست و حرف میزد . در سخنان وی نه کلمات زایدی یافت میشد و نه کلمات ناقصی .

پاهایش را به شدت بزمین فشار میداد و گاهی پاهایش را بطوری تکان میداد که گوئی میخواست خودش را از شر آنها نجات دهد.

اینکه کراراً گفته‌اند محمد تحت تأثیر ضربات صرع واقع میشد از گفته‌های بی‌اساس و اظهارات ناهنجار یونانی‌هاست که بخواسته‌اند بوسیلهٔ تهمت تأثیر عوارض چنان مرضی، بر تبلیغ کنندهٔ عقیدهٔ تازه و بدیع لکهای وارد سازند و خصوصیات اخلاقی او را مورد نفرت و انزجار جهان مسیحیت قرار دهند. این اشخاص متمصب شرور و بدخواه بایستی فکر میکردند که اگر واقعاً محمد بچنان مرض شدید و مخوفی مبتلا بوده است؛ بجای اینکه اینگونه عوارض را نشانهٔ خشم و غضب خدا نسبت باو بدانند، بایستی طبق تعلیمات شفقت و مرحم آئین مسیح، برای او که بچنین مشقت و بدبختی دچار گردیده است متأثر باشند و دلشان بسوزد، نه اینکه از این جریان خوشحالی کنند.

در سن چهل‌سالگی یعنی همان دوران جوانی که شرح سابق وقت میگذارد شبی از ماه رمضان درحالتی که بمبا پیچیده بود و شب زنده‌داری میکرد صدائی شنید که او را بنام میخواند. همینکه سرش را از زیر عبایرون آورد با روشنائی و درخشندگی شدیدی و خیره کننده‌یی مواجه شد که غش کرد پس از آنکه بهوش آمد فرشته‌ای بصورت انسان باو نزدیک شد و پارچه‌یی ابریشمی در نظر وی جلوه کرد که روی آن کلماتی نوشته شده بود. فرشته باو خطاب کرد که:

- اقرأ (بخوان) !

- خواندن نمیدانم .

- بخوان بنام خدائی که آفرینندهٔ همه چیزها است .

انسان را از یک پارچه خون آفریده است . بخوان بنام خدایت

که بزرگتر و عالی تر از هر چیز است . همان خدایی که انسان را
 بوسیله قلم تعلیم داد . بانسان چیزهایی آموخت که نمیدانست .
 در همان آن بطور ناگهانی فکر محمد روشن شد و با سهولت
 آنچه را روی پارچه ابریشمی نوشته شده بود خواند . آنگاه بر
 اثر تحریک شدیدی که قابل مقاومت نبود از کوه سرازیر شد ، و
 در گوشه بی منزوی گردید ، و همانجا بود که شنید صدائی بلند
 میگوید :

« محمد! تو فرستاده خدای بزرگی! و من جبرئیل فرشته
 اویم » .

اگر بدقت ملاحظه شود ، این نکته قدر مشترك میان تمام
 افراد است که بطوریکه باید و شاید هر گاه کسی بحال تفکر فرو
 رود ، و تمام اشباح تصور در ذهن او متمرکز شود ، مخلوقات
 ذهنی خودش را اشتباهاً بجای وجود مطلق می انگارد ؛ بعلاوه نه فقط
 مردها ، بلکه گاهی زندهای خیلی هوشمند مخصوصاً در معرض قبول
 چنین آثاری هستند از قبیل روح قیصر درخیمه بروئوس و صورت
 فوق العاده عظیم و بزرگی که عظمت و بزرگی «گرومول» را
 پیشگوئی کرد و در اعصار اخیر «مولینوش» و «مادام دو گوئین» و
 «سویدهورک» و مادام کروندر .

بهر حال با توجه باین سوابق بیشتر از آنچه بعنوان
 احتمال چیزی بگوئیم مطلب روشن میشود ، لیکن در مورد
 محمد این احتمال بعید است بگوئیم دچار اشتباه یا کذبی شده
 باشد . از اینکه بعداً اعلام کرد که جبرئیل باو القاء کرده بود که
 وظیفه رسالت را بر عهده گیرد ، او حقاً و وجداناً بخودش ایمان
 داشت که پیغمبر است و از طرف خدا باو وحی میرسد .
 محمد صبح روز بیست و چهارم رمضان نزد عیالش آمد و در

حالی که آثار اضطراب و لگرمی شدید در او مشهود بود، بخدیجه گفت او را در عبا بپیچد، و چون روحتش بشدت مضطرب بود، از او خواست که آب سرد بر بدن او بریزد همینکه بحال آمد برای بیانش که از این جریانات حیرت زده شده بود، راز مأموریت الهی خود را فاش کرد. خدیجه حتی یک دقیقه در اعلام ایمانش مسامحه نکرد.

این جمله باید بافتخار محمد نوشته شود که برای او نیز ایمان خدیجه تعجبی نداشت زیرا محمد ثابت کرده بود که برای این زنی که او را با محبت و عشق از فشار نیازمندی نجات داده است، مهربان ترین و دقیق ترین شوهر است و تا روزی که خدیجه حیات داشت، محمد از حق معمول تعدد زوجات که آن روزها رایج بوده استفاده نکرد. و همچنین حقیقت و واقعیت خود را نسبت به بیانش از لحاظ عشق و محبت یکنواخت و تغییرناپذیر ثابت کرده بود؛ در اینصورت چگونه ممکن بود که این زن در صحت گفتار او شك کند؟ بنا بر این خدیجه رؤیا و حالات عارضه بر محمد را مظهر واقعی اراده خدا تلقی کرد و بآن ایمان آورد.^۱

کرودگان بعلنی یکی زید غلام عرب نژاد وی بود که او را آزاد کرده بود و دیگری پسر عمش علی بن ابیطالب آنگاه ابوبکر که یکی از رجال ثروتمند و متنفذ قریش بود ایمان آورد و سپس اسلام ابوبکر برای سایر افراد مهم ساکن مکه سر مشق ایمان شد و بدین جدید گرویدند.

۱ - در این باره «سبل» می نویسد:

بخطایم ندارم در جایی دیده باشم که هیچیک از نویسندگان قریش تذکر داده باشند که خدیجه در صحت دعوای محمد تردید کرده باشد یا هیچگاه در عفت محمد ابراز سوء ظنی کرده باشد.

چیزی که در مورد خلوص محمد (ص) مورد اتفاق همه است این است که اولین گروهندگان، از رفقای نزدیک و افراد خانواده وی بوده‌اند و آنها کسانی هستند که از نزدیک تمام خصوصیات زندگی او آشنا بوده‌اند و برخلاف فریبکاران منافقی که کم و بیش دعاویشان با عملیات داخلی اختلاف دارد، این اشخاص در وجود محمد (ص) چنان نقیصه‌ای سراغ نداشتند.

طولی نکشید که این موفقیت اولی بمانع برخورد؛ زیرا محمد جلای مرکب از بزرگان قبیله‌اش تشکیل داد و دعوتش را اعلام کرد ولی آنها دعوت او را با سردی و بی‌اعتنائی تلقی کردند.

محمد ضمن دعوتی که از جمعیت کرده بود بهمین قانع نبود که یگانگی خدا و رسالت خودش را اعلام کند بلکه بحاضرین اعلام نمود که عزم دارد بت پرستی را ازین ببرد و افراد کشورش را به تبعیت از دین ابراهیم رهبری کند، آنگاه عدم رضایت حاضرین از هر جهت منفجر شد و باو پیشنهاد کردند که برای همیشه سکوت اختیار کند، و در این باره عنف و شدت سایر خانواده‌هایی که وابسته بقبیله او بودند کمتر از دیگران نبود.

ابوطالب هر چند خودش ایمان نیاورده بود با اینحال دست از حمایت برادر زاده‌اش نکشید.^۱

از این تاریخ بعد زندگی محمد چندین سال با مشقت و رنج گذشت و این محنت و مشقت به پیروان محمد نیز سرایت کرد، یکمرببه مخالفین وی باو پیشنهاد کردند که اگر از مقصود خودش

۱- بتقیده علمای شبهه این تحقیق صحیح نیست بلکه ابوطالب را مؤمن به اسلام میدانند (مترجم).

منحرف شود ثروت و ریاست باو خواهند داد ولی او در مقابل این پیشنهاد آیاتی از سوره ۱۶ قرآن که مقداری ذیلاً بطور خلاصه نقل میشود بر آنها خواند:

«تنزیل من الرحمن الرحیم. قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهمکم اله واحد فاستقیموا الیه و استغفروه و ویل للمشرکین. الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم کافرون. ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون. قل انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین و تجعلون له اندادا ذلک رب العالمین. و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسالین. ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها وللارض انیا طوعا او کرها قالنا انیناطا لعین. و اما ینزغنک من الشیطان نزع فاستعد بالله انه هو السميع العلیم. لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه تنزیل من حکیم حمید. ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل من قبلك ان ربک لذو مغفرة و ذو عقاب الیم» .

مخالفین محمد در برابر این آیات برای اثبات رسالتش از او معجزه میخواستند و او میگفت: «من برای ابلاغ حق و تبلیغ حقیقت آمده‌ام نه برای نشان دادن معجزه» و در هر حال استناد و اتکاء او بقرآن بود و بمخالفین میگفت: اگر میتوانید نظیر همین آیات را از حیث زیبایی و بلاغت بیاورید.

هیچگاه دلیلی اقامه نشده است که محمد خودش را باین درجه تنزل داده باشد تا دکتربین (عقیده) رسالت خودش را بوسیله معجزات معمول و کذب تحمیل کرده باشد و دعوتش را بر این اساس نشر داده باشد. بالعکس کاملاً پیرهان و دلیل و بفساحت و بلاغت نکیه داشته است و در دوران اول دعوت متکی بعشق و شور مذهبی بوده است -

در حقیقت تنها عاملی که همیشه در نهاد محمد حکومت داشت شور و جذبه دینی بود و در هر مرحله‌ای از مراحل حیات و در جمیع صلیبات او، این معنی جلوه گر بود.

این نکته قابل توجه است که محمد با اینکه بطور وضوح از ابراز معجزات خود داری می‌کسرد معذالک همه نوع معجزاتی باو نسبت داده شده است و باین جهت تاریخ حقیقی و تعلیمات حقیقی پیغمبر مانند تاریخ واقعی و تعلیمات حقیقی همه قدسین مسیحی منسوخ شده و مملو از افسانه‌ها و تفسیرها قرار گرفته است.

در واقع فرق بین مطالب قرآن و تاریخ زندگی محمد همانقدر است که اختلاف بین مندرجات انجیل و افکار صوری و موهوم یونانوتورا^۱ کیبون در کتاب سقوط و القراض روم یکی از عجایبی را که بمحمد نسبت داده‌اند چنین نوشته است :

مسیحیها با کمال بی‌باکی بمحمد نسبت داده‌اند که «یک کبوتر اهلی بنظر می‌آمد از آسمان بزمین فرود می‌آید و در گوش او چیزهایی فرو می‌خواند» چون این معجزه معمول را کروئیوس بزبان عربی نقل کرده بود پوکوک دانشمند معروف مترجم همان کتاب نام مؤلف کتابی را که کروئیوس این داستان را از او نقل کرده است پرسید، کروئیوس مجبور شد اعتراف کند که این داستان نزد خود مسلمانان مجهول است و برای اینکه این امر موجب لغت و استهزاء مسلمین قرار نگیرد دروغ این مرد زاهد (۱) از پیش نسخه عربی حذف شد ولی با اینحال همین داستان در

۱ - این شخص که در سال ۱۲۲۰ مسیحی متولد شده است یکی از دانشمندان معروف کلیسای کاتولیک است و همین مرد بمقام اهلی ریاست فرانسیسکن رسیده. تألیفات او از جنبه تصوف خیلی مهیشناخته شده است و بهمین جهت او را دکتر اسرافیلی نامیده‌اند.

مثن کتاب که مکرر بلائین چاپ شده است بصورت واضح و برجسته ای ذکر شده است ۱ .

ابوطالب همینکه ملاحظه نمود که دشمنان محمد در صدد کینه جوئی هستند با کمال علاقه مندی میکوشید تا برادر زاده اش را متقاعد کند که از این پیشتر مقصودش را تعقیب نکند ولی این جواب را شنید: « هر چند همه افراد قریش علیه من صف آرائی کنند و با خورشید و ماه را (که از روی جهل و نادانی بعنوان معبود پرستش میکنند) یکی را در دست راست و دیگری را در دست چپ بگذارند در عزم و تصمیم خودم متزلزل نخواهم شد»

و چون از آن همه مخالفت زام نشد مجدداً عده ای را که اکثرشان از قبیله خودش بودند بمیهامی دعوت کرد و گوسفندی را برای آنها ذبح نمود و ظرف شیری را نیز بر آن افزود و پس از اینکه این غذای ساده را خوردند، برخاست و رسالت مقدسش را اعلام کرد و گفت:

کسانیکه دعوت مرا بپذیرند خزان زمان و ابدیت از آن آنها خواهد بود و در پایان کلام این جملات را با فصاحت و بلاغت بیان کرد که:

«از میان شما کدام شخص مرا یار و یاور خواهد بود که این بار را بردوش گذارد؟ کیست آن مردیکه خلیفه و وزیر من باشد، همانطور که هارون برای موسی بود؟»

افراد حاضر در آن مجلس همه در حال بهت و سکوت ماندند و هیچکدام جرئت نکردند این عطیه خطیر را بپذیرند، تا اینکه علی جوان و چالاک، پسر عم محمد برخاست و گفت:

«ای پیغمبر! هر چند من در حقیقت خرد سالترین افراد این جمعیت و در نظر این جمعیت زکامی ترین فردم (۲) و شکم من از

شکم همه شان بزرگتر و ساقه های پایم از ساقه پای دیگران باریکتر است ، با اینحال من این دعوت را می پذیرم! ای پیغمبر از میان همه افراد من وزارت ترا بر عهده میگیرم .

محمد پس از شنیدن این بیانات ، علی جوان و جوانمرد را در آغوش گرفت و او را بینه اش چسباند و گفت:

«برادر و وزیر مرا ببینید!»

محمد با این عمل دعوتش را در مکه آغاز کرد و علناً شروع به تبلیغ نمود و از آنوقت بعد هر روز بر عهده پیروان او می افزود و جاهائی را که برای نشر دعوتش انتخاب کرده بود عبارت از کوه صفا و کوه ابوقبیس بود ، که در مجاورت مکه واقع شده بود . معذک گاه گاهی بکوه حرا میرفت و از آنجا باسوره های تازه یا فصلهای جدیدی از کتابی که بعد بنام قرآن نامیده شد بر می گشت . در همین اوقات بود که یکنفر گروهی تازه بنام عمر باو پیوست و عمر یکی از مخالفین سرسخت و دشمنان آشتی ناپذیر او بود ولی در عین حال جوانمرد بود .

عمر قبل از نسبت بخواهرش «امینه» که دین جدید را پذیرفته بود خیلی خشمناک بود بطوریکه یکروز هنگامیکه او را مشغول تلاوت قرآن دید بشدت مضروب نمود و در همان جریان بود که قرآن از دست امینه روی زمین افتاد . امینه با همان حالت ضربت خوردگی اوراق پراکنده قرآن را از روی زمین برداشت و جمع کرد و حاضر نبود که بدست برادرش بیفتد . عمر در همان حال خشمی که بود اوراق را دوباره از چنگ خواهرش ربود و بر خلاف میل و اراده اش چشمش بپاره ای از سطور قرآن برخورد و دچار تعجب شد و نظر خشم و عدم رضایت او از قرآن مبدل بتکریم و تمجید گردید . بلافاصله پس از این تغییر حال ، همانطور که

مسلح بود بطرف کوه صفا که محمد در آنجا بود شتافت . همینکه چشم محمد بر او افتاد با صدای بلند گفت:

« از کجا می آئی عمر ! آیا آمده ای که این سقف روی بدنت بیفتد و خرد شوی؟ » عمر جواب داد که :
من آمده ام ، در حالی که بخدای حقیقی و بتو که پیغمبر برگزیده او هستی ایمان آورده ام!

فریش که دیدند محمد در نشر دعوتش اصرار دارد هر چه توانستند بر شدت عمل افزودند و آنقدر ظالمانه نسبت به پیروان او رفتار کردند که سلامت اتباع او در خطر افتاد. آنگاه محمد به آن عده از پیروانش که حامی و نگهبانی نداشتند اجازه داد که بجای دیگری پناه برند و آن نقطه حبشه بود.

این هجرت اولی در سال پنجم بعثت محمد صورت گرفت. عده مهاجرین تدریجاً از مرد و زن بهشتاد نفر رسید و چند نفر کودک نیز در میان این جمعیت بود. نجاشی پادشاه آنکشور با کمال مهر و محبت از مهاجرین پذیرائی کرد و حتی موقعی که عده ای از نمایندگان فریش برای استرداد مهاجرین بحبشه آمدند از تحویل دادن آنها خودداری کرد و بطوریکه مورخین عرب نوشته اند شخص نجاشی اسلام آورده بود.

هجرت

پیروان محمد در سال دوم بعثت وی در مکه قوی‌تر و
مهمتر شدند، بنا بر این مکی‌ها تصمیم گرفتند تا از گرویدن اشخاص
باو جلوگیری کنند .

مادامیکه ابوطالب زنده بود و از او حمایت میکرد این
جریان دربارۀ او خیلی تأثیر نداشت ولی همینکه ابوطالب دو سال
بعد درگذشت وضع محمد صورت بحرانی بنحود گرفت ؛ ناچائیکه
دارائی و نفوذ ابوطالب بدشمنان منتقل شد ، در این موقع خصومت
و حس‌کینه توزیشان فزونی گرفت ، و در هر فرصتی حتی موقعیکه
مشغول‌نماز بود او را دشنام میدادند و هر نوع کثافتی را روی پای

او میریختند و با انواع اذیت و آزار باو بی ادبی روا میداشتند . چیزی که بر این مصائب افزود این بود که پس از چند روز که از وفات ابوطالب گذشته بود ، خدیجه همسر باوفای پیغمبر در حالیکه سرش در آغوش وی بود در گذشت . وفات این شریك زندگانی که آنقدر مورد محبت بود در حقیقت برای او حادثه جانسوزی بود ، زیرا برای مدت بیست سال این زن برای محمد مشاور و پشتیبانی بود و در این هنگام اجاق خانواده وی خاموش گردید و محمد تنها ماند .

با وجود اینکه خدیجه در چنان سن و سالی بود و بر حسب قاعده بایستی زیبایی دوران جوانی را از دست داده باشد با اینحال محمد تا آخرین دقیقه حیات خدیجه نسبت باو وفادار ماند ، و بطوریکه قبلاً اشاره شد از گرفتن زنهای دیگر خودداری کرد .

خدیجه در قبرستان مکه که در قسمت شمال غربی آن واقع است مدفون شد بطوریکه جهانگرد معروف « بورکهاردت » مینویسد: قبر خدیجه تا کنون بهمان حال باقی است و منظمأ مورد نیاز زائرین است مخصوصاً صبح روزهای جمعه ، و جز آیاتی چند از آیت الکرسی که روی قبر او با خط کوفی حک شده است ، چیز قابل ملاحظه ای در مقبره او دیده نمیشود .

محمد تا آخرین ساعت حیات ، خاطرات حق شناسی او را در ذهن نگام میداشت . تا جائیکه تذکار این خاطرات شیرین رشك و غیرت هایشه را که بر جای او نشسته بود ، و جوانترین و محبوبترین ترین زنهای پیغمبر بود تحریك کرد و گفت :

« آیا او پیر نبود؟ و آیا خدا زنی زیباتر و بهتر از او بتونداده است؟ »

روح جوانمردی محمد از این پرسش بر آشفت و گفت:

«نه بخدا؟ هیچوقت همسری بهتر و مهربانتر از او نداشته‌ام
 او وقتی بمن ایمان آورد که مورد طعن و استهزاء مردم بودم و در
 هنگامی که من فقیر بودم و مورد نفرت و اذیت و آزار جهان
 قرار گرفته بودم او مرا از گرفتاری نجات داد و بمن راحتی بخشید.»
 شکنجه و آزاری که در این مواقع از افراد قبیلۀ قریش
 حتی از نزدیکان و دوستان قدیمش میدید او را ناچار نمود که
 ملجاء و پناهی جستجو کند، لذا بهمراهی زید و قادار بشهر کوچک
 طائف که تقریباً در شصت میلی (پانزده فرسنگ) مکه واقع است
 فرار کرد و یکی از اعمام وی بنام عباس در این شهر سکونت داشت.
 پس از ورود باین شهر با سه نفر از شخصیت‌های برجسته
 تماس گرفت و آنها را بر سائش دعوت کرد و از آنها تقاضا نمود
 که در تحصیل افتخار گرایش به دین جدید و در تبلیغ آن اقدام
 کنند، ولی آنها متقاعد نشدند، و طائفیان نیز نسبت بوی همان
 روش مردم مکه را پیش گرفتند و همان موانع را برای او ایجاد
 کردند، و گفتند: برای استمداد و حمایت خواهی جای دیگری
 را در نظر بگیرد.

بهر حال در حدود یکماه در طائف اقامت گزید و معدودی
 از مردم معتدل طائف که دارای وضعیت بهتری بودند رعایت
 مختصر احترامی از وی نمودند ولی بالاخره بردگان و مردمان
 طبقات پائین، علیه او قیام کردند، و سنگهایی بطرف او پرتاب
 کردند و او را از شهر راندند و تا فاصله دوسه میل خارج از شهر،
 تا ریگزارى که منتهی بکوه میشد او را تعقیب کردند.
 در این نقطه یکی از باغها پناه برد و در زیر سایه درخت
 مو، خسته و ماله توقف کرد، و پس از آن راه مکه را پیش گرفت.
 همینکه بنزدیکی مکه رسید پیغامی نزد متعب بن عدی که مرد

بافزودی بود ، و با محمد سابقه دوستی داشت ، فرستاد و از او خواهش کرد و مسائل تأمینش را فراهم سازد تا بتواند سلامت وارد مکه شود . تقاضای وی پذیرفته شد باین معنی که متعب پسران و لکهبانانش را جمع کرد و بآنها امر داد که مسلح شوند و محمد را تا کعبه برسانند . بدینوسیله محمد و زید سلامت وارد مکه شدند و لکهبانان کمال مراقبت را درباره او رعایت کردند که هیچگونه سوء رفتار ، یا آسیبی رخ ندهد آنگاه محمد وارد کعبه شد و سنگ مقدس را بوسیده و بخانه اش برگشت ، در حالیکه مأمورین اعرامی متعب ، مراقب و لکهبان او بودند .

تقریباً دو ماه بعد از رحلت خدیجه محمد با زن پیونهای بنام سوده ازدواج کرد و تقریباً در همان اوقات عایشه دختر زبیبی ابوبکر ، دوست صمیمی وی ، بحالۀ نکاح او درآمد ، و این وصلت موجب تقویت و تشدید روابط طرفین گردید .

بطوریکه نقل کرده اند محمد پس از رحلت خدیجه در اوقات مختلف از میان پانزده یا سیزده زنی که نامزد وی شده بودند ، یازده یا دوازده زن دیگر گرفته است و از این جهت مکرر مورد فکوحش نویسندگان جنجال طلب قرار گرفته است ، و این وضع را نشانی و دلیل شهوت پرستی او دانسته اند ولی صرف نظر از اینکه تعدد زوجات (با اینکه بر حسب قوانین اروپائی ممنوع است) در زمان حیات محمد در تمام عربستان و سایر نواحی مشرق زمین معمول بوده ، و خلاف اخلاق شمرده نمیشده است باید این نکته را بخاطر آورد که محمد از سن بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی با داشتن یکزن راضی و قانع بود و ما هنگامی که خدیجه زنده بود و در سن شصت و سه سالگی وفات کرد محمد زن دیگری نگرفت و محمد از خدیجه فرزندان کوری

نداشت. در این صورت باید پرسید آیا ممکن است چنان مرد شهوانی در چنان کشوری که تعدد زوجات عمل عادی شمرده میشود برای مدت بیست و پنج سال بدینکزن قانع باشد آنهم زنی که پانزده سال از او بزرگتر است؟ و آیا نمیتوان بیشتر بر این احتمال تکیه کرد که محمد زنهای متعددی را که در دوران اواخر زندگی گرفت ناشی از این میل و رغبت بوده است که پسری داشته باشد؟ در ماه مقدسی که کاروانهای زائرین بمکه میآمدند فصل صلح عمومی بود و در این موقع حتی شدیدترین خصومت ها فراموش میشد و معلق میماند بدین جهت دستجات زیادی بدون ترس و وحشت برای برپاداشتن جشنهای سالیانه از هر گوشه و کناری بطرف معبد (کعبه) روی میآوردند، محمد با شور و اشتیاق نام و تمام برای نشر دعوتش از این فرصت مساعد استفاده مینمود و در میان جمعیتها به تبلیغ رسالتش میپرداخت در نتیجه عدهای از اهالی یثرب وارد گیش جدید شدند و اسلام آوردند و در موقع بازگشت بخانه شان از دین جدید تعریف میکردند و با کمال عشق و علاقه دوستان و همشهریهای خودشان را وادار میکردند که بدین جدید ایمان بیاورند. موفقیت این افراد در نشر دین جدید بیشتر از این جهت بود که دین جدید در مکه شیوع نداشت و سابقه همکاری

۱- در موضوع تعدد زوجات رسول اکرم (ص) تحقیقات دقیق و مطالعات عمیق دانشمندان اسلامی بعدی رسیده است که هر منکر و جهودی را قانع و متقاعد میکند و نکته ای که در این باره قابل تذکر است این است که در اغلب موارد عنوان سرپرستی داشته است و عامل ازدواج جنبه اخلاقی بوده نه رابطه جنسی بعلاوه در مواردی جلب موافق و معینی برای پیشرفت اسلام در ازدواج با زنهایی از قبایل مختلف در این امر دخالت داشته است (مترجم).

تجاری بین مکی ها و اهالی یثرب نیز موجب تحریک روح رقابت بین دوشهر شده بود.

محمد در سال دوازدهم بعثتش داستان سفر شبانه اش (معراج) را به بیت المقدس و از آنجا با سنان بر مرکبی بنام «براق» تحت رهنمائی جبرئیل نقل کرد و این همان موضوعی است که قرآن بصورت مجملی در سوره یازدهم (۲) بآن اشاره میکند.^۱

بیانی که از محمد نقل شده است این است که شبی پهلوی عیالش عایشه خوابیده بود و صدای کوبیدن درخانه بگوشش رسید^۲ برخاست دید جبرئیل دم در است و «البراق» نزدیک او ایستاده است، براق بصورت حیوان مرموزی وصف شده است که سوری دارد مانند صورت انسان، گوشهایش مانند گوشهای فیل، گردنش مانند شتر، بدنش مانند اسب، دمش مانند قاطر، سمش مانند گاو، رنگش سفید مانند شیر و مرعت سیرش نظیر برق.

جبرئیل هفتمین جفت بالهایش را پهن کرد و پرواز نمود و پیغمبر بر براق نشست و عقب او رفت، همینکه وارد بیت المقدس شداد محمد در آنجا ابراهیم و موسی و عیسی را ملاقات نمود و بر آنها سلام کرد و با آنها برادر خطاب کرد و با آنها نماز خواند، پس از آن محمد با جبرئیل از بیت المقدس حرکت کردند آنگاه نردبالی از برق را مشاهده نمود که برای آنها آماده و نصب شده است، سپس بفوریت از نردبان بالا رفتند، پس از آنکه

۱- سبحان الذی امری بعبده لیلامن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا ... (مترجم)

۲- ازدواج با عایشه در مدینه صورت گرفته است و معراج در مکه انجام شده است و رسول اکرم (ص) آنشب را در خانه ام هانی بوده است، (مترجم)

ابتدا «البراق» را با حلقه آهنی که بصخره سختی آویخته شده بود بستند تا برگردند. همینکه بموالم آسمانی رسیدند جبرئیل رفیقش را (همانطور که ذاتی در ورجیل این صحنه را بوجود آورده است) متوالیاً در هفت آسمان معرفی کرد و محمد پس از وارد شدن با آسمان اول جمعی از فرشتگان را بصورت‌های مختلف مشاهده نمود باین بیان که دسته‌ای از آنها بصورت انسان بودند و دسته دیگری بصورت پرندگان و سایرین بصورت حیوانات مختلف. میان پرندگان، خروس بی اندازه بزرگی را مشاهده نمود که پرو بالش مانند برف سفید بود. همه فرشتگان از زمین آمده بودند تا برای حیواناتی که اینجا زلدگی میکنند شفاعت کنند.

بالاخره مسافرتین وارد محلی شدند که درخت طوبی در آنجا بود، و سرحد باغ لذالذ (بهشت) را نشان میداد. میوه‌های این درخت بقدری بزرگ بود که برای تغذیه همه موجودات در مدت طولانی کافی بود. در اینجا بسدی ومانعی برخوردارند که برای هیچ مخلوق فناپذیری قابل عبور نبود و اینجا نقطه‌ای است که آسمان را از کرسی خدای متعال جدا میکند. در پهلوی درخت طوبی فرشته دیگری برای رهنمائی منتظر آنها بود و بوسیله این فرشته محمد بنواحی نامحدود رهنمائی نمود در میان فرشتگانی جای گرفت که لاینقطع بذکر مدح و ثنای خدا مشغول بودند.

بالاخره اجازه تقرب حضور یافت و تا جایی رفت که با اندازه دو کمان تا عرش خدا بیشتر فاصله نداشت و در همانجا عباراتی را نوشته دید که با خط نورانی نقش شده بود و همان عبارات را بعداً شعار دینیش قرارداد بدین قرار :

لا اله الا الله محمد رسول الله

کلماتی را که خدای متعال برینده‌اش فروخواند نمیتوان

کشف کرد.

لنا چیزی که بنا گفته شده است این است که خدای امر کرد تا مسلمان روزی پنجاه مرتبه نماز بخوانند ولی پیغمبر بر حسب توفیق موسی (ع) تقاضا کرد که عدد پنجاه، به پنج تقلیل یابد و تقاضایش پذیرفته شد.

چیرلیل از این جریان مشعوف و خرمند بود و سپس با اتفاق یکدیگر بمکه برگشتند. در بیث المقدس پیغمبر براق را سوار شد و بوسیله همان حیوان سلامت بخانه بازگشت بطوریکه پاره‌ای مفسرین گفته‌اند این مدت بقدری کوتاه بود و سرعت شکفت آوری این سفر طی شده بود که کوزه آبی که پهلوی بستر پیغمبر بود موقع حرکت او اتفاقاً سرازیر شده بود در موقع بازگشت هنوز سر کوزه بزمین نرسیده بود، بطوری که کوزه را در جای خودش گذاشت، قبل از آنکه بقطره آب روی زمین ریخته باشد.

این سفر شبانه از موضوعاتی است که درباره آن شرح و بسط زیادی داده‌اند و شکوه و جلال بی‌اندازه‌ای برای آن قائل شده‌اند و زمام اختیار بدست صورتات مذهبی افتاده است. موضوع سفر و صعود با آسمان تا جائیکه خیال کار کرده است بصورت قصه‌های پر دامنه و داستان‌های رنگین تصویر شده است.

درباره این سفر شبانه میان پیروان محمد منازعات و مشاجراتی رخ داده است. پاره‌ای اظهار کرده‌اند که این سفر جز رؤیا و تصور چیزی نبوده است^۱ دیگران عقیده دارند که محمد با همین صورت

۱- هایشه گفته است شبی که نقل کرده‌اند که این سفر انجام گرفته است محمد در بستر او خوابیده بوده است و بنا بر این باید رؤیا باشد. (قبلا راجع ببیان هایشه در یادقی توضیحی نگاشته شد. معرجم)

عصری به بیت المقدس رفته است^۱ و از آنجا روخش با آسمان صعود کرده است. بعضی عقیده دارند که سفر به بیت المقدس و معراج او با آسمان هردو بجنبه بشری صورت گرفته است. این عقیده اخیر بیشتر شیوع داشته و معلوم میشود محمد صحت آن را انکار ننموده است.^۲

- ۱- سنی ها که الجنابی زاهد جزء آنهاست در يك بهت دینی اظهار می کنند که انکار سفر شبانه محمد بمنزله انکار قرآن است.
 - ۲- برای طمن و استهزائی که خیلی از نویسندگان مسیحی بر نقل این داستان روا داشته اند باید گفت اگر از نوع تنبؤات و احساسات قبل الوقوع انگاشته نشود لااقل در عرض رؤیاهای یعقوب (مندرج در کتاب خلقت فصل ۱۷ آیه ۱۱ و ۱۲ و حزقیل فصل ۱ آیه ۴ تا آخر آیه ۲۹ و فصل ۴ آیه ۱۲ تا ۱۵ و دانیال فصل هفتم احکام انبیاء فصل ۹ آیه ۳، ۶ و ۹ بحث الهامات) باید شمرده شود.
- مترجم گوید: علامه جلیل حضرت آقای سید شرف الدین که از مفاخر جهان اسلام است در شماره ۴ از سال هفتم مجله رساله الاسلام (صفر سال ۱۳۷۵) در صفحه ۳۸۴ راجع بمعراج شرحی نگاشته و ضمن اظهار نظر نهائی در باره آراء و نظریات مختلفی که موافق و مخالف در موضوع خصوصیات این معجزه گفته اند شرحی مرقوم فرموده است که ذیلا ترجمه آن از نظر خوانندگان میگذرد چون حجت قاطع و فصل الخطاب است بدینقرار:
- ما اندازه صحت این داستانها را نمیدانیم و قواعد و اصول اسلامی مانع از این نیست که در این جزئیات شك کنیم. چیزیکه از حدیث معراج ثابت و مسلم است همانا آن مقداری است که قرآن ذکر کرده است و ایمان و علم ما را ملزم می دارد که آنرا اخذ کنیم. اما آنچه اخباریها و قصه سرایان در خیال پرورش می دهند، (وجه بسا که آن تخیلات در دوران خودشان خوش آیند بوده است) همانطور که عقلا

در همان سالی که معراج (سفر شبانه) بطوریکه گفته شد صورت گرفت آن سال را مسلمین سنۃ المقبوله (سال قبول شده) نامیده اند دوازده نفر از مردان یثرب بعه آمده و در عقبه نسبت پیغمبر سوگندوفاداری یاد کردند . این سوگند بنام سوگند زبها خوانده شد و وجه تسمیه آن نه از آن جهت بود که در آن موقع زنی حضور داشت بلکه همان نوع سوگندی بود که بعداً زبها یاد



و علمای آن عصر ، الزامی در قبول آن نداشته اند ما نیز اجبار و الزامی در پذیرفتن آن نداریم .

در معجزه حق ، از اینکه معراج روحانی باشد بحق صدمه و زیانی نمی رساند و چیزی از قیمت و اهمیت آن نمی کاهد ، زیرا قوت معجزه ناشی از شکل و صورت آن نیست ، بلکه قوت و نیروی معجزه از هدف و نتیجه آنست و نتیجه حدیث معراج اتصال پیغمبر است بروح کلی .

روزی که این مسئله مورد شك قرار گرفت از ابوبکر پرسیدند نظر شما در این موضوع چیست؟ و آیا اظهار محمد را تصدیق می کنید . ابوبکر جواب داد : « آری بالاتر از این را هم از او تصدیق می کنم »

در نصوص و قواعد علمی چیزی وجود ندارد که عقول ما را محجر سازد و آنرا مجبور در قبول « معراج جسمانی » نماید . زیرا قرآن در دسترس ماست ، و امجاز قرآن باین است که مملو از معانی ثانوی است ؛ همانطور که اهل بلاغت می دانند و می گویند . از این گذشته خیال علمی برای کشف و اکتشاف است ، در اینصورت چرا معجزه معراج را برای انسان وسیله تعلیم و درك حقایق و راهی برای کشف واقعیات عالم وجود ندانیم ؟ . . .

۱ - عقبه کوهی است در قسمت شمالی مکه .

کردند و عهد نمودند که از آن تاریخ بیعد سرقت نکنند و هر کس زنا نشود، بچه‌هایشان را (مانند اعراب بت پرست) از خوف بینوایی نکنند و نهمت بکسی نزنند، و در برابر همه احکام عادلانه و عاقلانه پیغمبر مطیع باشند.

هنگامیکه سفر شبانه پیغمبر در مکه ورد زبان‌ها شده بود این داستان در یثرب انعکاس خاصی داشت و دستجات زیادی در نتیجه نشر این خبر بمکه رفتند و از میان این عده دوازده نفر را پیغمبر نزد خودش نگاه داشت و مقررات و نظامات دین جدید را بآنها آموخت و پس از آن این دوازده نفر بعنوان نمایندگان پیغمبر برای تبلیغ اسلام به یثرب برگشتند.

مبلغین در زمینه دعوت، فعالیت زیادی بخرج دادند و در ظرف مدت کوتاهی موفق شدند که قسمت اعظم سکنه شهر را به دین جدید وارد سازند. بمحض اینکه این جریان با اطلاع محمد رسید تصمیم گرفت که هر چه زودتر بطرف آن شهر هجرت کند و بیشتر این تصمیم ناشی از آن بود که ابوسفیان حریف کینه توز و دشمن آشفتی ناپذیر محمد بجای ابوطالب حاکم و رئیس مکه شده بود. از این گذشته قریش عده‌ای را استخدام کرده بودند تا محمد را مقتول سازند و از مزاحمت دشمنی که رجاحت و نفوذش روزافزون شده بود رجاحت یابند. همینکه راز این توطئه کشف شد، محمد بارفیش ابوبکر در سکوت و تاریکی شب از مکه فرار کردند. علی دستور داشت که بجای محمد در بستر وی بخوابد و هیای معروف سبزرنگ پیغمبر را روی بدنش بکشد. جنایت کاران پس از محاصره کردن خانه، با فشار وارد شدند ولی بجای قربانی و شکاری که در نظر گرفته بودند، علی جوان را در آنجا دیدند که با کمال آرامش بجای رهبرش در انتظار مرگ نشسته است! آن اندازه فداکاری، حسن مرحم آن

جنایتکاران خونخوار را برانگیخت، و علی بدون آسیب و صدمه نجات یافت.

در این ضمن محمد و رفیقش، یکی از غارهای کوه نور که بمفاصله کمی در خارج مکه قرار گرفته است، پناهنده شدند، و مدت سه روز در آنجا ماندند. پسر و دختر ابوبکر اخبار را بایشان میرساندند و خوراک نیز برای آنها میآوردند.

وقتی که در غار مخفی بودند ابوبکر که پیغمبر را در چنان خطر بزرگی میدید خیلی مضطرب شد و گفت:

«چگونه ممکن است در حالیکهما دوا فر هستیم نجات یابیم؟»
محمد جواب داد: اینطور نیست، زیرا سومی نیز وجود دارد، و آن خداست و همان ما را حفظ خواهد کرد.

جنایتکارانیکه هنوز به تعقیب ادامه میدادند، بجلوی غار آمدند ولی دیدند که در جلوی غار کبوتری لاله گذاشته است، و پرده‌ای از تار عنکبوت روی آن کشیده شده است. (و این هر دو بطور معجزه آسایی در آن محل جای داده شده بود) جنایتکاران یقین کردند که غار خالی است و در جهت دیگری نجسشان را ادامه دادند. پس از آن محمد و رفیقش از غار خارج شده و از راه غیر عادی خودشان را سلامت به یثرب رسانیدند و علی سه روز بعد از این تاریخ بدلیل آنها حرکت کرد. این فرار دوم یا هجرت، در تاریخ شانزدهم ماه ژوئیه سال ۶۲۲ مسیحی رخ داد و در این ایام سیزده سال از بعثت محمد گذشته بود، و مصادف با سلطنت خسرو پرویز در ایران بود و محمد در این تاریخ ۵۳ سال داشت.

۱ - فرار یا هجرت بطوریکه دیدیم، هجرت اول نبود بلکه

محمد با کمال اشتیاق و احترام در یثرب پذیرائی شد و اهالی این شهر با افتخار اوام قدیمی شهرشان را به مدینه النبی تبدیل کردند. محمد در مدینه زمام امور و نظم شهر را بنهست گرفت و در همانجا بر درخت نخلی، و گاهی روی يك منبر ساده و بی زینتی تکیه میکرد، و به بت پرستی ملتش می تاخت و در مستمین خویش چنان روح غیرت و ارادت و فداکاری می دمید که چه در میدان جنگ و چه در بیرون دروازه های شهر، مسافرینی که از مکه می رفتند مجبور بودند اعتراف کنند که این مرد از سلاطین ایران یا قیصر روم بیشتر مورد احترام و تکریم مردم است. جمعیت فرمان او را بیشتر و بهتر اطاعت می کردند. تا این تاریخ دین جدید بطور اطلاق جنبه علمی و فلسفی داشت، ولی در این هنگام لازم شد که آن را بر اساسی محکم و تغییر ناپذیر قرار دهد، و اشکال عبادت را تعیین کند و جنبه های عملی آنرا نیز مقرر دارد. بنابراین نمازهای روزانه را مقرر داشت و همچنین ساعت های مهمنی



معروفترین هجرت شد، این هجرت ابتدا بوسیله عمر خلیفه دوم برسمیت شناخته شد بطوری که در متن تشریح شد در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ مسیحی صورت گرفت. در حقیقت روزی که محمد (ص) از مکه حرکت کرد در تاریخ اول ماه ربیع الاول بود و در دوازدهم همان ماه وارد مدینه شد یعنی در دوازدهم ماه سپتامبر. ولی تاریخ هجرت از دو ماه جلوتر شروع می شود یعنی از اول محرم. و چون ماه محرم اولین ماه سال عربی است عمر نخواست در آن تغییر بدهد ولی ۵۹ روز را از حساب انداخت، تا اینکه مبدأ هجرت را همان سالی قرار دهد که محمد فرار کرد، و نام تاریخ هجری باینجهت بدان داده شده است. (اینکه مبدأ تاریخ اسلام از هجرت گرفته شد به پیشنهاد حضرت هلی (ع) بوده است. مترجم)

که نمازها باید خوانده شود و همچنین آن نقطه آسمانرا که گروندگان هنگام عبادتشان باید بدان سمت توجه کنند^۱. در همین اوقات اولین مسجد، بنای آن باساده ترین طرز و بدون جنبه های تصنع، شالوده ریزی و ساخته شد.

محمد شخصاً و بادمست خود در آن کار میکرد. در این موقع هادت احضار مؤمنین بنماز بوسیله مؤذن که بر فرازیکی از مناره ها می رفت و با صدای بلند دعوت بنماز می کرد ابداع شده^۲ باین بیان که مؤذن میگفت: **الله اکبر لا اله الا الله، محمد رسول الله، حی علی الفلاح، الله اکبر، لا اله الا الله.**

محمد در این موقع شخصیتی بخود گرفته بود که امور سلطنتی و فرماندهی و قضا و پیش نمازی در او جمع شده بود. بطور کلی عنوان وحی و الهام الهی، در وجود او مورد پذیرش واقع شده بود و فداکاری و ارادتی که از طرف پیروانش نسبت با او ابراز می شد بی نظیر بود.

در حقیقت بقدری بزرگ شده بود و با اندازه ای مورد احترام بود که هر چه باشخص او تماس پیدا میکرد متبرک و مقدس بود، و هیچ نوع سادگی بی پایه سبک و روش زندگی که انتخاب کرده بود نمی رسید، و با توجه بهمین سابقه است که فایده گفته است که

۱ - میان ملل شرقی این نقطه بناه کعبه معروف است، یهودیها بطرف بیت المقدس و مسلمین بطرف کعبه یا مکه و صابئین بطرف نصف النهار و مجوسها بطرف مشرق عبادت می کنند.

۲ - محمد بدین جهت این رسم را ابداع کرد که ملاحظه نمود که احضار مؤمنین بنماز بوسیله صدای دهل و شیپور یا بوسیله زنگ زدن بطوریکه میان مسیحیان و یهودیان رایج بود، در خور این مقام و موقع مقدس نیست.

او شخصاً خانه‌اش را جارو می‌کرد و بدست خودش آتش اجاق را روشن می‌نمود، و لباسهایش را وصله می‌کرد، و خوراکش عبارت از مقداری خرما و نان جو بود که با شیر وصل می‌خورد و آن را گروندگان و پیروان او تهیه می‌کردند. در عین حالیکه پیغمبر بشرح فوق مشغول امور روحانی بود توجه او بامور عرفی و عادی زندگی کمتر از امور روحانی معطوف نبود.

خبری رسید که کاروان پرترونی مرکب از هزار شتر تحت ریاست ابوسفیان از شام می‌آید و اهالی مکه یکدسته محافظه ۵۹ نفری از مردان بر گزیده همراه با کاروان فرستاده بودند. محمد تصمیم گرفت با اینکه فقط ۳۱۳ نفر سرباز و ۶۰ شتر و دو اسب تجهیز کرده بود بکاروان حمله کند.

در نزدیکی چاه‌های بندر، در طریق مکه واقع در محلی که از دریای احمر فاصله چندانی ندارد موضع گرفت و هنوز عده خودش را برای جنگ منظم نکرده بود که ستون پیش آهنگ کاروان مکی‌ها روی ریگهای مواج در جلو صف آشکار شد. و چون اکثر عده این کاروان در عقب بودند از نظر محمد مستور ماندند.

محمد کاملاً بوضع بحرانی خودش توجه داشت و بخوبی می‌دانست که مقدرات حقیقی اسلام وابسته بهمین مسئله است؛ بنابراین دستش را بطرف آسمان دراز کرد و خالصانه این دعاها را بر زبان راند:

«خدایا! من بتو پناه می‌برم. وعده کمک و پیروزی را که

۱ - بخاری میگوید خدا خزانه‌های زمین را با او هرزه داشت ولی او نپذیرفت.

داده‌ای. از نظر دور مدارا خدایا! اگر این عده کم مغلوب شوند، بت پرستی رواج خواهد گرفت و عبادت حقیقی و بی شائبه تو، در تمام جهان موقوف خواهد شد...»

سپس مشاجره‌ای در گرفت و در آن پیغمبر با چشمان آتش‌بار، و صدای بلند، اعلام کرد، کسانی که در راه مقدس خدا جان دهند، درهای بهشت بروی آنها گشاده است! و باز اعلام کرد که فرشتگان همراه ما هستند! من آنها را می‌بینم که بطرف ما می‌آیند! هوشیار باشید من صدای جبرئیل را می‌شنوم! این شعیر خداست که از غلاف کشیده می‌شود. سپس خم شد و یک مشت رنگ از زمین گرفت و بطرف مکی‌ها پرتاب کرد و فریاد زد:

بروی دشمنان!

شعله عشق آتشینی که دو قلوب مسلمین برافروخته شده بود، قابل مقاومت نبود و محمد با پیروزی بمدینه برگشت و غنائم فراوانی که بدست آورده بود بطور مساوی میان گروه‌گان تقسیم شد. از جنگ بدر دو قرآن فکری بمیان است. و محمد بر اثر حیثیت و امتیازی که در این جنگ بدست آورد. پیروزیهای بعدی او مدیون همین جنگ بود. سال بعد (۶۲۴ میلادی) بر اثر کینه تیزی و نفرت ابوسفیان و فریش، جمعیتی مرکب از سه هزار نفر مرد تحت سرداری و فرماندهی ابوسفیان، میدان جنگی را علیه محمد آراست و ابوسفیان تا نزدیکی مدینه گه یکفرسخ و نیم بیشتر تا شهر مدینه فاصله نداشت جلو آمد، و با پیروان محمد که عددشان ۹۵۰ نفر بود مواجه گردید!

۱- نقطه‌ای که صحنه جنگ آراسته شد بنام احد نامیده شده است، و این نام از آن جهت باین کوه داده شده، که تنها کوهی است که در این بیابان واقع گردیده است.

افراد قریش بشکل هلال جلو آمدند، و جناح راست اسوار نظام نجات فرمایدی خالد بود و خالد شجاع ترین و جنگجوترین افراد بی نظیر عرب شناخته می شد.

محمد با مهارت خاصی وضعتش را مستحکم نمود. در آغاز کار سپاهیان او فاتح شدند و قلب صف دشمن را شکافتند، ولی حرص و ولعی که در جمع آوری غنائیم از خود نشان دادند، صفوفشان را از نظم خارج کرد، آنگاه خالد از جناح واز عقب حمله کرد. نیری بصورت محمد اصابت کرد و بر اثر سنگی که بد هانش خورد، دو دندان وی شکست. خالد با صدای بلند فریاد کرد که پیغمبر کاذب (العیاذ بالله) کشته شد. بر اثر این صدا پیروان اسلام بدون اینکه حقیقت امر را تحقیق کنند، وحشت زده و مضطرب برو بفرار گذاشتند، در عین حال چند نفر از فداکارترین اطرافیان محمد دور او جمع شده و او را بمحل امنی انتقال دادند. دو برابر فجاعتی که پسر عموی محمد در این مرحله سخت و در این حادثه سنگین از خود نشان داده بود، محمد دختر محبوبش فاطمه را باز دواج او در آورد. فاطمه از لحاظ زیبایی کم نظیر، و از جهت تقوی، مقامی احراز کرده بود که در میان اعراب جزء چهار نفر زن مقدس، یعنی زن فرعون و مریم هندی و خدیجه و خودش بشمار می آمد.

یکسال پس از این ازدواج، محمد و جوب روزه رمضان را اعلام کرد. در همین اوان چندین قبیله عرب پیمانه اینکه اسلام

۱ - کلمه رمضان مشتق از رمض است که بمعنی حرارت و سوزندگی است. این ماه از آن جهت باین اسم نامیده شده است که در گرمترین ماه از سال قمری قدیم عربی واقع شده بود.

را پذیرفته اند از محمد درخواست کردند که دولتر از شاگردانش را نزد آنها بفرستد تا تعلیمات و آداب مسلمانی را به آنها بیاموزند و ولی بمحض اینکه این دو نفر مبلغ وارد شدند با کمال وقاحت و ظلم آنها را بقتل رسانیدند. یهودیهائیز از هر طریق بادین موجود مخالفت می نمودند. مستمراً و متوالیاً برای از بین بردن پیغمبر موطئه‌هایی طرح می کردند ولی در نتیجه ثبات و خونسردی و دقت و مواظبت دائم وی خنثی می شد. در این موقع نفوذ محمد بعدی زیاد شده بود که توانست استعمال شراب را تحریم کند و بالنتیجه نوشیدن شراب مورد نفرت و انزجار همه مسلمین حقیقی گردید.

این همه رجحان و امتیاز اخلاقی کمال ضرورت و لزوم را داشت و توجه بهمین معنی موجب شد که اسلام با اینکه در میان دشمنان متعدد و سرسخت محصور شده بود، از حمله و هجوم آنان بیجان یابد.

حقیقت امر این است که در این هنگام قریش با جهودها دست اتحاد بیکدیگر داده و چندین قبیله دیگر از اعراب و نیز از بیابانها وارد شده بودند و همه این نیروها بایکدیگر اشتراک‌مساهی داشته و علیه اسلام بکار می رفت، و اسلام همه این مشکلات را فقط بانیروی تحمل و قدرت اراده مردی که دارای خاصیت نبوغ بود با شور و عشق بی پایان و فداکاری شکست ناپذیری تحمل می کرد. همه کوششهای مهاجمین بی اثر ماند. محمد هر وقت از مدینه خارج می شد با فتح و پیروزی بر می گشت و همینکه بالاخره حلقه محاصره شکست ، محمد مجاهدین خودش را در برابر قبیله بنی قریظه تجهیز نمود، و در يك حمله آنها را بکلی مغلوب ساخت.

در اینجا لازم است تهنیتی را که دشمنان محمد در همین اوقات از روی غرض و حسد باو زده‌اند رد شود ، و آن موضوع ازدواج عیال مطلقهٔ پسر خواندهٔ اوست . واقع امر این است که خیلی پیش از طلوع اسلام میان اعراب عادتی رواج داشت که اگر کسی زنی را بنام مادر می‌خواند، دیگر نمی‌توانست با او ازدواج کند، و اگر کسی جوانی را پسرش می‌خواند، از آن بیعت آن پسر از تمام حقوق فرزندی وی برخوردار می‌شد، ولی قرآن هر دو عبادت مزبور را نسخ کرد، باین معنی که اگر کسی زنی را مادر می‌خواند، می‌توانست با او ازدواج کند و نیز اگر پسر خوانده‌ای عیالش را طلاق می‌داد، پدر خوانده می‌توانست او را به ازدواج خودش درآورد .

محمد که نسبت بزینب خیلی احترام می‌گذاشت ، او را باز ازدواج پسر خواندهٔ خود که باو نیز همانقدر احترام قائل بود، درآورد . چون نتیجهٔ این ازدواج برای زید رضایت بخش نبود ، با همهٔ مداخله‌ایکه پیغمبر در اینباره نمود ، زید تصمیم بر طلاق زینب گرفت . پیغمبر خودش بخوبی می‌دانست که چون اصولاً این وصلت بوسیلهٔ او انجام گرفته است مورد توبیخ قرار خواهد گرفت ، ولی پس از انجام طلاق، پیغمبر از گریه‌های زینب و بدبختی او متأثر شد، لهذا تصمیم گرفت از تنها وسیلهٔ اصلاحی که در دسترس دارد، استفاده کند؛ بنابراین پس از طلاق زید، خودش با زینب ازدواج کرد .

پیغمبر با اشکال باین اقدام تصمیم گرفت و می‌دانست عربها، که هنوز پای بند رسم و عادت سابقشان بودند او را با انجام این عمل به بی‌عفتی متهم خواهند کرد ، ولی جس شدید و وظیفه شناسی براین مواعع غالب آمد ، زینب عیال پیغمبر شد .

در پایان یکی از سفرهای جنگی، علیه قبایل که بفتح و پیروزی مسلمین تمام شده بود، عایشه زن خیلی عزیز و محبوب پیغمبر متهم بسوء رابطه با افسر جوانی بنام صفوان گردید، ولی بیانات و توضیحات خالی از سنج، با کمک فصاحت و بلاغت، اشکها و زیبایی وی محمد را درباره بیگناهی عایشه قانع و متقاعد کرد و کسانی که عایشه را متهم کرده بودند، هر يك محکوم بهشتاد ضربه تازیانه شدند.^۱ جهودهایی که در اطراف مدینه اقامت داشتند و بشدت مورد حمله واقع شده بودند^۲ از مکیها استمداد کردند و همینکه قوای مؤثری از مکیها فراهم شد، با کمک جهودها بطرف مدینه حمله ور شدند. محمد که از شکست در جنگ احد درس احتیاط آموخته بود بر اثر پیشنهاد یکنفر ایرانی^۳ که سلمان شده بود، برای دفاع از مدینه در اطراف شهر بحفر خندق اقدام کرد.

۱. عواملی که مؤلف در باره برائت عایشه ذکر نموده است معلوم نیست تا چه حد در نظر رسول اکرم (ص) تأیید داشته است، ولی چیزی که موجب برائت وی شده است نزول وحی و صریح آیه قرآن است که پیغمبر و همه مؤمنین را متقاعد ساخته است، و عایشه را از این تهمت تبرئه نموده است. (مترجم)

۲. حملاتی که در اینموقع بر جهود شد، در نتیجه تحریکات و اخلاصگریها و عهد شکنیها و توطئه های خطرناک خودشان بود که متوالیاً در راه پیشرفت اسلام ایجاد مشکل و مانع میکردند، و این جنگها نیز مانند همیشه جنبه دفاع داشت نه حمله و تعرض. (مترجم)

۳. نام این شخص سلمان فارسی است و در همین جریان حفر خندق و همکاری شخص سلمان بود که رسول اکرم فرموده: «السلامان منا اهل البيت» یعنی سلمان از افراد خاندان ما شناخته میشود. (مترجم)

مهاجمین برای غارتگری دست بکار شدند و پس از آن شهر را محاصره کردند، ولی بعد از چندین حمله که با شکست مواجه شدند، و در نتیجه اختلافی که میان آنها پدید آمده بود، باطشان را برچیده، مراجعت کردند

این جنگ بنام جنگ خندق نامیده شد و در سال ۲۶-۲۵ میلادی مقارن با سال چهارم هجری واقع شد.

محمد پس از این مرحله حالت تعرض بشود گرفت، باین بیان که قلعه‌های لاکن (۱) و الوکوب (۲) را تسخیر کرد و بعد از مقاومت شدید و پایداری سخت جهودها، قلعه خیبر را فتح کرد، و در حالی وارد این شهر شد که کم و بیش از خطری که در انتظار او بود مطلع بود.

شرح جریان امر از این قرار است که :

زن جوانی از جهودها که پدر و شوهر و سایر اقوامش را در جنگهای اخیر از دست داده بود، و بعدت تحت تأثیر روح کینه جویی و انتقام واقع شده بود، تصمیم گرفت محمد را بعنوان اینکه دشمن نژاد و خانواده او بود از بین ببرد. بنا بر این بزغاله‌ای را ذبح کرد و گوشت آنرا بزهر کشنده‌ای آلوده نمود، و با کمال ادب، اوایل شب که مقارن با وقت صرف شام بود، پس از عرض کلمات فریبنده‌ای آنرا نزد پیغمبر گذاشت.

بعضی اینکه پیغمبر اولین لقمه را خورد فریاد کرد که او را بگیرند قطعاً بزغاله مسموم شده است.

اضبط صحیح قلاع خیبر بقرار ذیل است .
نام القمص (حسن ابی الحقیق) الشق النطاة السلام
الوطیح الکتیبه .

یکی از افسران وی بنام «بشر بن برائین معرور» که بیشتر از محمد خورده بود فوری رنگش پرید و دست و پایش از حرکت ایستاد و طولی نکشید که فوت کرد.

محمد شدت از درد مینالید، بغوریت دستور داد که خودش و همه افرادی را که از آن گوشت خورده بودند حجامت کنند و از هر يك مقداری خون بگیرند. زن جوان جهود اجزار شد و او را استنطاق کردند و در برابر پرسش با کمال جرات جواب داد و گفت:

«توای محمد ا پدر و شوهر و برادرم را کشتی بنا بر این من بخود گفتم: اگر تو پیغمبر حقیقی باشی خواهی دانست که گوشت بزغاله مسموم است و اگر بالعکس، مدعی نبوت باشی، از شر تولجات خواهیم یافت و جهودها یکبار دیگر خوشبخت خواهند شد.»

زن یهودی بلافاصله اعدام شد، پیغمبر پس از وقوع این حادثه برای مدتی طولانی مریض شد و چون بالاخره هم بطور کامل در نتیجه آثار این زهر معالجه نشده بود، تعجبی ندارد از اینکه انتقامی را که از جهودها در دل گرفته بود اینقدر سخت و شدید بود که خیلی از شهرهای جهود نشین مرعوب وی شدند و از ترس بلاشرط تسلیم او گردیدند و از این جهت بیشتر از پیشتر بر قدرت پیغمبر افزوده گشت.

احزاب (قبایل مختلف عرب) نیز از هر طرف بسوی او روی آوردند و در موارد مختلف عقیده اسلامیشان نتیجه اثر عمیق تلاوت آیات قرآن بود که افکارشان را تسخیر میکرد.

زیارت شهر قدیم «مکه» و مقام مقدس کعبه که در هنگام نمازهای روزانه، محمد بطرف آن نظر میدوخت، آرزوی هر فرد

مسلمان با تفوئی بود و منحه در تقویت این آرزو و تشویق مؤمنین بعد اعلا اهتمام میورزید و چون خودش آرزومند فتح مکه بود تا مردم آن شهر را به اسلام دعوت کند و مانند شهریار فاطمی وارد آن شهر گردد و این شهر همانجائی است که قبل از هجرت محمد مورد آفت توهین و اهانت و در معرض آن همه خطرات واقع شده بود. بنا بر این برای وصول باین مقصود فرصت را از دست نداد و بعنوان امیر و فرمانده همه مؤمنین بمنظور زیارت کعبه بصورت صلح و سلم بطرف کعبه عزیمت کرد و هر چند دو هر قدمی با مخالفت مواجه میشد معذک با هزار نفر از پیروانش با فتح و پیروزی بطرف مکه پیش رفت.

قبل از این تاریخ ، اسلام، محرمانه هواخواهانی در این شهر پیدا کرده بود و خوفی را که لام محمد در دلها ایجاد کرده بود بعلاوه معجزاتی که از تاجیه او مشهور شده بود، و با تبوتش مزوج گردیده بود، موجب آن شد که قریش خودشان پیشنهاد هائی دادند که مطابق آن مسلمین را اجازه ورود بدهند و این امر منتهی بعقد قرار دادی گردید که میان مکی ها و مسلمین بر اساس شرایط زیر توافق حاصل شد :

- ۱ - قرار داد متارکه جنگ بین طرفین متعاهدین برای مدت سه سال محترم شناخته شود .
- ۲ - قبایل عرب آزاد خواهند بود که یا بمحمد ملحق شوند یا بمکیها .
- ۳ - محمد و همراهانش اراضی مقدس (مکه) را قبل از بیرون رفتن کفار مشرفات صادت سال جاری ترک کنند .
- ۴ - مسلمین در طول سال جاری ممکن است اراضی مقدسی را که بنام «الیداه» معروف است زیارت کنند .

۵ - مسلمین هنگام ورود بمکه هیچ نوع اسلحه‌ای غیر از شمشیر (در غلاف) نباید همراه داشته باشند.

۶ - مسلمین سه روز در اینجا اقامت خواهند کرد و حق نخواهند داشت هیچیک از اهالی شهر را بر خلاف میل و اراده‌اش و آزار کنند که اینجا را ترك گویند.

اتفاق این پیمان بزرگترین موفقیتی بود که تا این تاریخ برای محمد حاصل شده بود، زیرا هر چند پیغمبر شخصاً پس از انجام شریطاتی که قرآن تعیین کرده بود فرار بود بعدینه مراجعت کند، با اینحال در همین موقع پایه های اولی اسلام بطور استحکام در اینجا گذاشته شد و بعضی اینکه پیغمبر در برابر جبرالاسود با صدای بلند تکبیر گفت و صدای دعوت خدای حقیقی را در داد؛ پیروی هر يك از سید و فصاحت بت که در کعبه وجود داشت از ریشه و پایه از بین رفت.^۱

۱ - سال قدیم اعراب ۳۶۰ روز داشت و بنام هر روز بتی ساخته بودند، این بتها نماینده اشخاص و شیرها و بزهای گوهی بودند معروفترین و مهمترین بتی که در میان آنها دیده میشد مجسمه هبل بود که بوسیله پکنفر صنمگر سوری از حقیق سرخ ساخته شده بود و هفت تیر بدون نوك و بدون پرمرغ در دست داشت و این تیرها ابزار و نمانیهای کفر و علامت ارتباط خلالت آمیز با جهان غیب بود.

رحلت

در سال نهم هجری از تمام اطراف سفرائی بمکه و مدینه وارد شدند و نمایل امرای مختلف را در قبول دعوت به پیغمبر اعلام کردند. پادشاه حبشه که پیغمبر قاصد مخصوصی را نزد او فرستاده بود بدین شرح جواب داد:

«درود پر خدائی باد که پادشاه مقدس و حقیقی و پیرومند و نجات دهنده تواناست.»

من اصراف میکنم که خدا یکی است و محمد پیغمبر او است. رسول خدا بمن نامه نوشته و از من خواستار شده است که

«اموم هبابه»^۱ را باز دواج او در آورم من با کمال خوشوقتی تقاضای او را انجام میدهم و مبلغ چهار هزار مسکوک طلا بعنوان مهریه با من بخشم».

مقارن همین اوقات، محمد مهری تهیه کرده بود که روی

آن «محمد رسول الله» حک شده بود. این مهر بایستی روی نامه‌هایی زده میشد که پیغمبر بامرا و سلاطین مینوشت و آنها را باسلام دعوت میکرد. اولین نامه مربوط باین موضوع نزد پندهام استاندار یمن فرستاده شد که بوسیله او نزد خسرو پادشاه ایران ارسال شود. خسرو نامه را پاره کرد و امر نمود که پندهام، پیغمبر را از این فکر منصرف کند، یا اینکه من او را نزد وی بفرستد بعضی اینکه پیغمبر از این توهین مطلع شد گفت :

«خدا نیز سلطنت خسرو را همینطور نابود خواهد کرد و

دعای او مستجاب نخواهد شد.»

طولی نکشید که خسرو بدست پسرش مقتول شد. پندهام با افراد خودش اسلام آورد و محمد او را بر حکومت یمن ابقاء نمود. بطوریکه مورخین ضرب نوشته‌اند هرودیوس امپراطور روم نیز نامه‌ای را که محمد بعنوان او نوشته بود با کمال احترام دریافت نمود و آنرا زیر بالش خودش جای داد و مکنفر سفیر را با هدیه‌های گرانبهایی نزد پیغمبر فرستاد : «تو نفر از امرای دیگر بنام هوسا والموئدا (ا) بطیب خاطر نزد پیغمبر آمدند و در محضر او به اسلام گرویدند. حصول چنین پیروزی برای محمد از آن جهت بسهولت انجام گرفت که

۱- ام حبیبه دختر ابوسفیان و عیال عبدالله بن جحش که باشوهرش پنهان هجرت کرده و شوهرش در آنجا مسیحی شده وفوت نموده بود (مترجم)

نه فقط عظمت و علو اخلاق او با قدرت شمشیر ممزوج گردیده بود بلکه ، شخصیت او بقدری دارای نفوذ سرشاری از بلاغت و فصاحت و نیروی اقناع بود که بمحض خارج شدن کلمات از دهان او که با نیروی الهام توأم بود عمیق ترین آثار را در فکر و ذهن اعراب ایجاد میکرد و دهان بدهان نقل میشد و بدورترین نقاط میرسید. کتابی را که محمد بآنها و بتمام جهان شرق عرضه میداشت معلو از وعده‌ها و نویدهای درخشان بود .

این کتاب برای اجرای وظائف کوچک ، پاداش های بزرگی قائل بود و چون از يك مبدأ قوی و منبع غیر قابل مقاومتی صادر میشد ، همه چیز را بطرف خودش جذب میکرد .

وقتی که پیغمبر در مکه و مدینه حکومتی تأسیس کرد ، می-کوشید که انقلاب را ب مردم و امرای کشورهای مجاور سرایت دهد، ولی قاصدی را که نزد فرمانروای بوسا نزدیک دمشق فرستاد بامر شرحبیل امیر مسیحی عرب نژاد که منسوب به «هراکلیوس» پادشاه یونانی بود ، دستگیر و مقتول شد .

این صدمه ، مهم نبود ، ولی تعرض و اهانتی بزرگ بود بلافاصله پس از وقوع این حادثه سه هزار نفر تجهیز شدند و پیغمبر آنها را تشویق و ترغیب نمود که در راه خدای بزرگ غیرت و شجاعت از خود نشان دهند و پرده‌ها و صحنه‌هایی درخشان از بهشت موعود و نعمت های این جهان در نظر آنان تجسم داد که چه کشته شوند و چه فاتح گردند در هر حال نصیبشان خواهد شد و در عین حال بآنها تذکر داد و اخطار نمود که **لئن لم یفدکم الله منکم لکنکم لکنتم لکنتم** خودشان را از اشک رخسار مردم بیگناه نگیرند ، بلکه غنیمت های جنگی را در ذخائر و خزائن عمومی کشورهای مفتوح جستجو کنند ، و در همین مقام و موقف گفت :

برای جبران صلحاتی که بر من وارد آورده‌اند ، متعوض عباد و زهادی که در صومعه‌ها خلوت گزیده‌اند نشوید، ضعف و نالوانی جنس لطیف و کودکانی را که در آغوش گرفته‌اند ، از نظر دور نداشته باشید و رعایت کنید و به پیرمردانی که در مہر ای سیر طبیعت از این جهان ناپایدار بعالم دیگر رهپارند ترحم کنید. از منہدم ساختن مسکن و منازل و ضایع نمودن ارزاق و خواربار مردم خودداری کنید . درختهای بارور را محترم بشمارید و به نخل‌ها صدمه نرسانید^۱ زیرا ساقه و سبزی این درختها برای سوره خیلی مفید و مفرح است .

یونانیها از لحاظ عده خیلی برتری داشتند ، زیرا صرف نظر از عده و عدد خودشان ، تقریباً یکصد هزار نفر از لشکریان عرب که تحت اختیارشان بود در این جنگ شرکت داشتند . از اینجہت مسلمین در حمله اول عقب نشینی کردند و سه نفر از سرداران شان بنام زید و جعفر و عبدالله را از دست دادند ، و این سه نفر سردار ہریک پس از دیگری از طرف پیغمبر معین شده بودند کہ ہر کدام از زمین رفتند دیگری جانشین باشد .

زید مانند یکنفر سرباز پیشاپیش لشکر قرار گرفته بود و کشته شد . کشته شدن جعفر خیلی شجاعانه و فراموش نشدنی صورت گرفت زیرا ہمینکہ دست راستش از بدن جدا شد پرچم را با دست چپ گرفت و پس از قطع شدن دست چپ باز پرچم را در میان بازوان خون آلودش نگاہ داشت و بالاخرہ پس از پنجاہ زخم کاری

۱ - در اخبار اسلام ذکر شده است کہ ، بعمہ خودتان (درخت خرما) صدمہ نزنید زیرا نخل از باقی ماندہ گلی کہ آدم از آن آفریدہ شدہ است ساخته شدہ است .

با افتخار تمام جان سپرد!

عبدالله مقام سرداری را احراز کرد و با صدای بلند فریاد

زد:

به پیش! یافتح و پیروزی نصیبم است یا بهشت!

یکنفر تیرانداز یونانی تیری بطرف عبدالله پرتاب کرد و او را از پای درآورد ولی خالد که تازه باسلام گرویده بود پیرچمدان برداشت. نه شمشیر در دستش شکست و بالاخره شجاعت و پایداری این مرد نیروی قاهر میحیان را بعقب راند و در نتیجه مسلمین فاتح شدند، و خالد که بر اثر مهارت و شجاعت، این پیروزی را بدست آورده بود از طرف پیغمبر بلقب «سيف الله» مفتخر شد. بر اثر کمکی که فریش بدشمنان محمد کرده بودند، قرار داد سابق را نقض کردند، بنابراین لازم شد که آنها را وادار بتمکین نماید.

محمد پس از آنکه تجهیزات لازم را فراهم نموده باده هزار نفر از مدینه حرکت کرد ولی نزدیک بود که موفقیت اردوی اعزامی وی در نتیجه خیانتی مخدوش شود، باین معنی که مردی بنام حاطب نامه‌ای بمردم مکه نوشت و بوسیله خادمه‌اش نزد آنها فرستاد و آنها را از خطری که متوجهشان شده بود مطلع ساخت ولی علی که بموقع از جریان امر مطلع شد بر اسبش سوار شد و قاصد را تعقیب کرد و دستگیر نمود. قاصد قویاً از داشتن نامه انکار نمود و حتی پس از تفحص و جستجو نامه کشف نشد. علی از اینکه نامه بدست نیامد متعیر و آشفته خاطر گردید. سپس شمشیرش را از غلاف کشید و روی سر این زن بحرکت در آورد آنگاه، زن از وحشت لرزید و دامن بلندی را که پوشیده بود بست کرد و نامه‌ای که در آن پیچیده شده بود افتاد و این شرح در

نامه نوشته بود :

« از طرف حاطب بن ابی بلتعنه بمردم مکه .

سلام بر شما باد . رسول خدا عازم حمله بطرف شماست .

مجهز و مسلح شوید»

حرکت محمد بسرعتی صورت گرفت که تا هنگام ورود

وی بدروازه های مکه، قریش فکر نزدیک شدن او را هم نمیکردند!

برای رعایت احتیاط شهر مکه محاصره شد، و محمد که جامه

شجره فی پوشیده و برشتری بنام «القصوی» که آنرا بسیار دوست

میداشت سوار بود، با پیروزی وارد شهر شد . ابوسفیان را نزد

وی آوردند و بشرط اینکه مسلمان شود، جانش را خرید. سپس

محمد برای اینکه با دست خودش بت های داخل کعبه را نابود کند،

هفت مرتبه دور کعبه طواف کرد و شعار مقدس:

لا اله الا الله ...

محمد رسول الله

را اعلام کرد. آنگاه برای رفع عطش کنار چاه زمزم رفت.

باید دانست که زمزم همان چاهی است که هنگام سرگردانی

هاجر، فرشته آنرا بوی نشان داده بود . پس از آن محمد قسمتی

از سوره چهل و هشتم قرآن را بر جمعیتی که آنجا حضور داشتند

فرو خواند . آنگاه پس از آنکه صدای مؤذن را شنید که مردم

را بتماز دعوت می کند و بعد از آنکه خورده روزه های بتها دور

ریخته شده بود و جمعیت از هر طرف او را محاصره کرده بودند

روی مردم کرد و گفت :

۱ - انا فتحنا لك فتحاً مبيناً

«از من چه انتظار دارید؟»

هزاران صدا همزوج با تضرع و استرحام ، از میان جمعیت بلند شد و همه گفتند :

انتظار داریم که مانند پدری با ما رفتار کنی^۱
آنکاه جواب داد:

« بروید برکت و رحمت خدا بر شما باد»^۲

مقارن همین اوقات قبایل هوازن و قریش که از نابود شدن بنهای خودشان بشدت متأثر بودند ، تحت فرماندهی «ابالقی» (گویا صحیح مالک بن عوف است) اسلحه در دست گرفته و در دره حنین که سه ربع فرسخ تا مکه فاصله دارد بصف آرائی پرداختند . در این جریان دوازده هزار نفر با همکاری دوهزار نفر از مکی ها که اخیراً اسلام آورده بودند ، با یکدیگر متفق شده و بخود وعده میدادند که سهولت فاتح خواهند شد و بر قبایلی که از هر حیث کمتر از آنها بودند، غلبه خواهند کرد .

مسلمین بدون انتظار و بطور ناگهانی در معرض ریزش

۱ - آنچه در این باره معروف است این است که جمعیت گفتند ، از تو انتظار داریم یا ما همان معاملهای را بکنی که یوسف با برادران خودش نمود (مترجم)

۲ - در متون تواریخ اسلامی چنین بنظر میرسد که رسول اکرم در پایان بیانش فرمود :

اذهبوا انتم الطلقاء یعنی بروید . همه شما آزادید ! و از اینجاست که محققین این جمله کوتاه را بعنوان اولین منشور آزادی بشر تلقی کرده اند . و باید بانظر عمیق دید که تفاوت آثار حاصله از این اعلامیه ، با اعلامیه انقلاب کبیر فرانسه و امثال آن در باره آزادی بشر چقدر است . (مترجم)

تیرهای مخالفین واقع گردیده و از این حمله بی مقدمه و ناگهانی بطوری مرعوب شدند که نزدیک بود مفتضحاته عقب نشینی کنند؛ با چنین اوضاع و احوال و در تحت چنین شرایطی غیر از تهییج و قیام بنام خدا یا استمداد فرشتگان، چیز دیگری لازم بود، که عبارتست از وجود لشکری فعال و جرار و مغزی متفکر و مدبر. بنابراین محمد خود را بمرکز میدان جنگ رسانیده و در نتیجه ابتکار شخصی و شجاعت ذاتی از فرار لشکریانش جلوگیری کرده و سرانجام دشمن را مقهور نمود.

پس از آنکه «هوازن» بشدت مورد تعقیب قرار گرفتند تمایل خود را بتسلیم اعلام کردند و «ابالق» برای لشکریان خودش در این زمینه سرمشق شد، زیرا بدین جدید ایمان آورد. شش هزار نفر اسیر ۲۴ هزار اسب ۴ هزار شتر سواری، و همین مقدار «اونس» نقره بدست مسلمین افتاد. مقدمات تقسیم این غنائم گرابها فراهم شده بود که نمایندگانی، با حال گریه و تضرع وارد شدند و نزد محمد تحصن جستند. آنگاه درخواست کردند تا از خرابی و نابودی اینهمه خانواده جلوگیری بعمل آید. در این هنگام محمد سربازانش را جمع آوری کرد و باین کلمات مختصر و ساده آنها را مخاطب قرار داد:

«مسلمانها! برادران شما با پیشمائی و ندامت بشما روی آورده اند و نزد من متحصن شده اند تا پدران و مادران و کودکانشان را آزاد کنیم و تقاضا دارند اموال ایشان مسترد شود. من در مقابل درخواست ایشان لتوالستم مقاومت کنم. موافقت شما در این باره موجب رضایت قلبی من خواهد بود هر گاه در میان شما کسانی وجود داشته باشند که با این تقاضا مساعد نباشند نظر خود را ابراز دارند. من بیچنان کسانی وعده می دهم که در جنگ آینده

جبران شود و خدا غنائم گرانبهار از این را بجا خواهد بخشید»

پس از آنکه بیانات محمد پایان رسید ، کوچکترین صدای اعتراضی بگوش نرسید. بنابراین آنچه اموال غنیمت گرفته شده بود مترد گردید. تمام اسرا آزاد شدند و روح دیانت و عدالت جانشین شدت عمل و غارتگری گردید»

در میان امرای عرب که در این موقع دسته دسته می آمدند و اسلام می آوردند، شخصی بود بنام میلمه امیر یمن. این مرد ، که عنصری بلهوس و منافق بود ، پس از بازگشت حکومت خودش بهوس رسالت افتاده بود و از عامل بیوغ و عنصر افتناع که لازمه مقام نبوت است غفلت داشت. مرتد شد ، و به محمد چنین نوشت: «از طرف میلمه رسول خدا به محمد پیشمبر خدا نصف جهان مال من باشد و نصف دیگر از آن تو»
محمد چنین جواب داد :

۱ - این جریان چه از نظر مشورت و چه از نظر آزادی مد رأی که همیشه باید بر مشق مسلمین باشد بسی شایان دقت است .
(مترجم)

۲ - در تاریخ درخشان دعوت مقدس و جهاد مبارک اسلامی دو موقف بسیار حساس مشاهده می شود . یکی غزوه بدر که آغاز مبارزه بود ، و موفقیت های بمدی منوط و موکول به آن استقامت و پایداری بود ، و دیگری مقاومت نهائی که در همین جنگ چنین بکار رفت و محققین دقیق خارجی در این موقف اخیر چنین گفته اند ، « اگر در این جریان اخیر محمد فاتح نمیشد ، مسلماً تاریخ جهان صورت دیگری بخود می گرفت ؛ بمبارت آخری تاریخ بشریت عوض می شد که شرح آن مستلزم بحث جداگانه ای است (مترجم)

«از طرف محمد رسول خدا به سبیل کذاب! زمین متعلق
 بخداست و این ارضیه را بهر کس بخواهد میدهد.»
 در سال دهم هجری **علی** به یمن فرستاده شد تا در آنجا
 دین اسلام را تبلیغ کند و چنین گفته اند که تمام قبیله ای
 در يك روز اسلام آوردند؛ و این عمل سرمشق تمام ساکنین آن
 ایالت شد، باستانیای قبیله حمدان که چون مسیحی بودند ترجیح
 دادند بهمان حال بمانند و جزیه بدهند. بدین طریق اسلام در
 زمان حیات محمد پایه گذاری شد و زواج گرفت و بت پرستی
 در تمام عربستان ریشه کن شد، زیرا محمد سال بعد در گذشت.
 با توجه باین سوابق باید گفت:

این موفقیت همه اش نتیجه نبوغ جنگی محمد نبود، بلکه
 ناشی از آن بود که هم مصلح بود و هم فاتح. مقام او نسبت بدینی
 که تبلیغ می کرد مقام شیوخ و رؤسای قدیم قبایل بود، و
 بالاخره آن نوع و آن طرز اخلاقی را که او ترویج می کرد، در
 مقایسه با اعمال و افعال رایج آن روز در عربستان، آنچه **بنظر**
مسیحیان فعلی میرسد فقط صفا و طهارت بود و بس. مضافاً
 باینکه قانون او که قصاص را قبل از رسیدگی در محکمه جزائی و
 بدون اجازه محکمه منع کرده است، اقدامی بود قابل تمجید
 که جلوی انتقام شخصی و حس کینه توزی همشهریان او را که
 سالها با جنگجویی خو گرفته بودند می گرفت، و همان حس
 انتقامجویی و کینه توزی شدید، که در نهادگان مخمر شده بود،
 کار را بآنجا کشانده بود.

بنا بر آنچه گذشت، گرویدن اعراب به اسلام، همانطور که
 عمومی و کلی بود، می توان گفت صمیمی و واقعی بود و در این
 هنگام روح دینی اعراب کاملاً بیدار شده بود و تمام احساسات و

خواص ذاتی پرشور اعراب، در يك مجرا افتاده بود و آن عبارت بود از :

فتح و پیروزی در راه خدا، یا مرگ در راه احیای نجاتی و بزرگی او ! و این معنی تنها آرزوی شدید و پایدار هر فرد مسلمانی بود .

عشق بقدرت یا ثروت و غنیمت ، آرزوی تحصیل اقتدار و حتی امید بهشت ، همه و همه عواملی بودند که اسباب و ابزار تقویت این شور و این عاطفه شمرده می شد و بر تلاطم و مد این دریا می افزود. بطوری که قبلاً بیان شد پس از آنکه تمام محیط عربستان از لوٹ بت پرستی پاک شد و شعار محمد را که عبارت از : **لا اله الا الله محمد رسول الله** بود، همه پذیرفتند. این فتح دینی افکار پر شور خود را متوجه تسخیر سوریه نمود تا آن کشور را از تحت نفوذ و سیطره یونانیها خارج سازد و اسلام را در آنجا رواج دهد ، و این موضوع را در سال ۶۳۹ میلادی طوسی و آشکار اعلام کرد و برای اجرای منظورش فرصت را از دست نمی داد .

موقعی که میوه ها می رسد و خرمن بدست می آید، و همان وقتی که آفتاب شدت بر رویگهای گداخته عربستان می تابد بایستی مقدمات يك جنگ طولانی فراهم شود. در این هنگام بود که اطاعت و خضوعی بیشتر از پیشتر ، در برابر اراده ای قوی تر ابراز می شد، زیرا معتقد و مؤمن بودند که این نیرو از طرف خدا آمده است.

بیست هزار نفر سواره مسلح و مجهز تحت فرماندهی محمد (ص) از پشت دیوارهای شهر آرام و ساکت مدینه بحرکت درآمد، ولی در این سیر و حرکت موانع و خطراتی عرض وجود کرد که

بمخیله بدین ترین اشخاص خطور نمیکرد، پس از زحمات و مشقات بی سابقه بالاخره اردو بسوریه وارد شد، و در اینجا با مخالفتی مواجه نگردید، زیرا پس از زد و خوردهای کوچک و بی اهمیت همهٔ اعضاء کوچکی که کشور سوریه آنروز میان آنها تقسیم شده بود، به اردوی مسلمین روی آورده و خودشان را روی پای پیغمبر انداختند. این روزها شهرت پیغمبر بجائی رسیده بود که همان شهرت برای مغلوبیت دیگران کافی بود. محمد مالیات و جزیه هائی بر عهدهٔ آنها گذاشت، ولی در هر صورت عقاید دینی مغلوبین را محترم شمرده و راست است که همیشه نعر و تبلیغ دینش را توصیه و تائید میکرد ولی هیچوقت آنرا بصورت قانون بردگان تحصیل نمی نمود و از این راه آنها را در قرآن نوشته شده بود اجرا نمیکرد. **و آن اینست که :**

«فان حاجوك فقل اسلمت وجهي لله و من البعني و قتل

للذين اتوا الكتاب والاميين . اسلمتم؟ فان اسلموا فقد اهتدوا

وان تولوا فانما عليك البلاغ و الله بصير بالعباد»

موقفت محمد در این مرحله اصولا ناشی از رحم و مروتی بود که بمسیحیان نشان داد و از آنها فقط جزیهٔ مختصری گرفت بدین طریق وقتی که بمدینه مراجعت کرد، قلوب تمام افرادی را که مغلوب کرده بود، مسحور مهر و محبت و مجذوب عاطفه و ترحم دینش کرده بود.

۱ - و اگر با تو از در احتجاج در آمدند ، پس بگو ، خودم و کسانی را که از من پیروی میکنند بغدا تسلیم کرده ام . و با اهل کتاب و بی سوادان بگو ، آیا اسلام آوردید؟ که اگر اسلام آوردند هدایت شده اند و اگر پشت گردند ، همانا تبلیغ بر عهدهٔ تو است و خدا نسبت بینندگان ، بصیر و بینا است .

تقریباً مقارن همین اوقات واقعه‌ای رخ داد که بنظر هر صاحب بصیرت، و هر فرد بی طرفی، محمد را از هر نوع تهمت و سوء نظری که با او نسبت داده‌اند تبرئه میکند، و آن این است که تنها پسر او (ابراهیم) که مادرش ماریه قبطیه بود و ۶۱ سال داشت در سن هفده سالگی^۱ دو گذشت.

در حقیقت فقدان چنین پسری برای چنان پندری ضایعه‌ای دردناک بود، زیرا بچشم خود ملاحظه کرد، تنها فردی که میتواند شخصیت چنان مرد با عظمتی را به دل‌های بعد انتقال دهد از دست رفت. شرح مطلب چنین است که درست در همان ساعت در گذشت این جوان (ابراهیم) آفتاب گرفت. مردمان معمولی در این جریان از روی اطمینان برای پیغمبر امتیاز خاصی را قائل شدند. باین معنی که یقین کردند آسمانها نیز در این مصیبت شرکت کرده‌اند، ولی محمد آنقدر از توجه باین عواطف و احساسات خرافی پیروان خودش دور بود و باندازه‌ای بی‌اعتنائی کرد، و آنقدر از شنیدن تملق اجتناب میکرد، که همه مردم را دعوت کرده و بآنها گفت: همشهریها! آفتاب و ستارگان مخلوق خدایند و هیچگاه گرفتن خورشید یا ماه، برای اعلام تولد یا مرگ مخلوقات فناپذیر نیست.^۲

۱ - ماخذی که مؤلف در باره سن ابراهیم بدست آورده است صحیح نیست ابراهیم در موقع وفات بیشتر از سه سال نداشته است. (مترجم)

۲ - این معروفیت از داشتن فرزند ذکور برای محمد همیشه موجب تأسف و مایه سرزنش و تحقیر بود. ناجائیکه مخالفین و حسودان او را ابر می‌نامیدند و این کلمه ذرلنت بمعنی «بی‌دم» یعنی بی‌اولاد اولاد است.

در این تاریخ بیعت محمد همیشه مشغول پذیرائی کسانی بود که برای فرا گرفتن قرآن بمدینه میآمدند، و از این گذشته مذکرم طرح قوانین و تأسیس مؤسسات دولتی بود که بحکم مقصرات باستانی بر بیشتر از نصف مأموره آنروز جهان حکومت کند.

نکته دیگری که مورد نظر او بود، و منخواست بنحوشایسته و جالبی آنرا عملی کند این بود که در اذهان و افکار عمومی زفایت احترام شعائر خارجی دینش را عملی سازد و چون گویی قبل از وقت احساس کرده بود که این آخرین سفرش خواهد بود، بجایی دقت داشت که حد اعلای شکوه و جلال را باین زیارت بدهد و تشریفات آنرا در شهر مکه بصورتی نشان دهد که سابقه نداشته باشد.

خلاصه ای از تشریفات را که در چنین موقعی انجام داد و حتی تا عصر حاضر حجاج در مکه بر همان منوال عمل میکنند در اینجا تشریح میشود بدین قرار:

محمد پس از آنکه طبق برنامه غسل کرد و سرش را تراشید بطرف معبد رفت و حجرالاسود را بوسید؛ آنگاه هفت مرتبه در اطراف کعبه طواف کرد، سپس از آنجا خارج شد و با قدمهای آهسته و خمزده بطرف کوه صفا رفت و از آنجا رویش را بسمت کعبه متوجه نمود و با صدای بلند گفت:

اللها کبر - لا اله الا الله - لا شریک له - العزة والملك له - الحمد لله
لا اله الا الله.

از صفا حرکت کرد و باز همان شعار را در مروه و سایر مواضع مقدسه تکرار کرد. بالاخره ۶۳ شتر بعدد سالهای عمرش قربانی کرد و همچنین شصت و سه غلام آزاد نمود.

در این موقع محمد بمدینه برگشت و درحالیکه طریقه های

پرمایه و مفیدی در فکرش که مرکز نبوغ بی‌پایانی بود، پرورش می‌یافت، مرکز در انتظار او بود. کمی پس از ورود بمدینه، مبتلی به تب شدیدی شد و با توجه باینکه اگر تب مهلك نباشد خطرناك است، میل داشت نزدیكائی را که بیشتر از دیگران دوست میداشت اطرافش جمع شوند. محل مرگش را در منزل عایشه زن محبوب خود قرار داد. درد و رنجی را که احساس میکرد، طولانی و شدید بود و در مورد حملهٔ مرض و تشنجاتی که بر او عارض میشد غالباً با صدای بلند میگفت:

«این زهر آن زن یهودی است که مرا میکشد! احساس میکنم که تمام رگهای قلب من از جا کنده شده است.» با تمام این احوال فکرش منظم کار میکرد و بر قوای ذهنیش تسلط داشت تا حدیکه تمام خصوصیات و مقدمات تهیهٔ اعزام يك اردوی جنگی دیگری را بطرف سوریه فراهم کرد و لوای فرماندهی را بدست خودش تبرك نمود و آنرا بغیرتندی و وفاداری و شجاعت عمر، که فرماندهی را بر عهده داشت سپرد^۱.

تا سه روز قبل از مرگش منظمأ تشریفات عبادت عمومی و نماز را انجام میداد، ولی پس از آن بطوری مریض شد که وقتی وارد مسجد میشد بر دوش خدمتگزارانش تکیه میداد، و پاهایش سستی میکرد آنگاه امر کرد که صحابی وفادار و قدیمش ابوبکر بجای او نماز بخواند. در آخرین مرتبهای که در مسجد حضور یافت بعد از نماز با کمال خلوص و نهایت تواضع بصورت نوبه بجمعیت خطاب کرد و گفت :-

۱ - فرماندهی بر عهدهٔ اسامه بوده و عمر مأمور تبعی بود.
(مترجم)

«مردم! برادران! اگر بفردی از افراد شما نازیانه ای زده‌ام اینک شاه‌های خودم را تسلیم نازیانه قصاص می‌کنم! آیا بنام نیک هیچ مسلمانی توهین کرده‌ام؟ اگر چنان کسی در این اجتماع وجود دارد اشتباهات مرا اعلام کند. آیا مال کسی را تفریط کرده‌ام؟ اگر چنین است با مختصر بضاعتی که دارم می‌توانم اصل و فرع (۱) دین خودم را بپردازم. یکی از حاضرین بلند شد و سه درهم طلبی را که از سابق داشت مطالبه نمود، محمد بلافاصله دستور پرداخت آنرا داد و گفت:

«خجالت در این جهان‌نرا بر شرمساری در جهان آینده، ترجیح

میدهیم.»

دخترش فاطمه اغلب می‌آمد و پهلوی بسترش می‌نشست. محمد باو گفت: دختر چرا گریه میکنی؟ آیا راضی نیستی در این جهان و جهان دیگر بزرگترین زنان باشی؟ آنکاه غلامانش را آزاد کرد. سایر اقوامش را که غرق گریه بودند نزدیک طلبید و گفت:

«حال بشما دستور میدهم که پس از درگذشت من چه باید بکنید پس از اینکه مرا غسل دادید و در کفن پیچیدید، و در قبر گذاشتید آنرا در کنار لحد بگذارید. قبر من باید زیر همین نقطه‌ای که فعلا هستم کنده شود. همینکه این وظائف انجام گرفت خواهید رفت.»

پس از لحظه‌ای تأمل و توقف ادامه داد و گفت:

«اولین کسی که برای نماز خواندن، بر جنازه‌ام حاضر شود رفیقم جبرئیل خواهد بود، و پس از آن اسرافیل و میکائیل بعد از آنها فرشته مرگ با موکبش، پس از اینکه آنها رفتند، شما میتوانید وارد جمعیت شوید، برای من نماز بخوانید و از خدا

طلب رحمت کنید. خانواده من باید سوگواری کنند، و بدین طریق سر مشق همه مؤمنین قرار گیرند؛ بزرگترین میل و آرزوی من این است، که شیون‌ها و ضجه‌ها و ناله‌ها، راحتی مرا طلب نکنند.»

در این موقع محمد برای چند لحظه مدهوش شد ولی پس از بهبود گفت:

«میخواهم مکتوبی بنویسم که آن مکتوب شما را برای همیشه از اشتباه و خطا مائع شود.»

عمر در این باره قرآن را دست گرفت و بلافاصله فریاد کرد:

«این کتاب نوشته شده است.»

پس از آن همه از اطاق خارج شدند و فقط زن محبوبش عایشه در اطاق ماند. روزیکه میخواست بمیرد دستهایش را بست و با صدای بلند گفت:

«ای خدا! روح مرا در برابر وحشت مرگ مجهز کن.»
آنگاه طولی نکشید که مدهوش شد.
عایشه میگوید:

لحظه‌ایکه مرگش فرا رسید، من پهلوئی او نشسته بودم، سرش روی دامن من بود. ناگهان چشماش را گشود و با نظری ثابت، بسقف خاله توجه نمود و با صدائی لرزان این آخرین کلمات را شکسته، ولی شمرده بر زبان راند:

«ای خدا! گناهان مرا ببخش! ای رفیقم (جبرئیل) من در آن عالم بالا ترا دارم، آنگاه با کمال آرامش روی فرشی که بر زمین

گسترده بود ، جان داد.

محمد روز ۱۳ ربیع الاول یعنی اولین روز، از یازدهمین سال هجرت درگذشت، و این روز مقارن است با هشتم ماه ژوئن سال ۶۳۲ میلادی. در سن ۶۳ سالگی رحلت کرد و در بیست و هفت سال آخر عمرش اخلاص و خصوصیات یکنفر پیغمبر را احراز کرد. او در مدینه (نه در مکه) دفن شد؛ نعش وی برخلاف شایعه مضحکی که میگویند، در میان جاذبه دو سنگ هم وزن و هم قوه در هوا معلق است، زیر زمین، در سمت راست قبر ابوبکر و قبر عمر مدفون است.

وفات محمد ایجاد بهت و آشفتگی عمومی نمود و همه جا این پرسش بزبان میآمد که :

«آیا حالا آن کلام زنده از بین رفت، دینش باقی خواهد ماند؟»

عمر جواب داد که :

«پیغمبر نمی میرد ! و روحش برای يك لحظه ناپدید نشد، ولی مانند موسی و عیسی باز بمیان مؤمنین بازگشت خواهد نمود.»
در این جریان فقط مقام ابوبکر میتوانست با این عقیده معارضا و مبارزه کند، و گرنه عمر حاضر بود با شمشیر از عقیده خودش دفاع کند !

ابوبکر به عمر گفت :

«آیا شما این عقیده را درباره خدا اظهار میکنید یا درباره محمد؟ خدای محمد فناپذیر نیست، ولی محمد بشری بود مثل همه ما و مرد. همانطور که همه ما خواهیم مرد.»

ابوبکر برای جلوگیری از آشوب و هرج و مرج ، مشکل دیگری در پیش داشت، ولی بالاخره با خواندن يك آیه از قرآن

که محمد در ضمن آن از مرگش خبر داده بود، بر مشکلات فائق آمد.

چهار نفر جانشین محمد، بترتیب عبارتند از ابوبکر و عمر عثمان و علی.

این نکته را باید در نظر داشت که آن شمیر غیر قابل مقاومتی که در دست محمد بود، جانشینان وی هیچوقت آنرا در غلاف نکردند، تا اینکه امپراطوری رومی تشکیل شد که حکومت آن قسمتهای رومی از آسیا و آفریقا و اروپا را دربرداشت.

مادامیکه پرچم (اسلام) در دست عمر و خالد و سایر سرداران و افران محمد بود، پیروزیهای متوالی نصیبشان میشد. ایران و فلسطین و سوریه و مصر بسرعت مسخر مهاجمین عرب گردید. در ظرف دوازده سال سی و شش هزار شهر و قصبه و قریه را متصرف شدند و چهار هزار معبد و کلیسا را از بین بردند، و هزار و چهار مسجد بنام دین اسلام ساختند و وقف کردند، و تا مراکش را تسخیر نکردند و همه آفریقا را از اسکندریه تا طنجه، و قسمت اعظم اسپانیا را زیر قدرت و سیادت خودشان بیاوردند، از پای نشستند.

توبسندگان و مورخین اسلام با افتخار و سربلندی و با خرسندی تمام، سالهاست روی برکات و مواهب ذهنی و فکری، که

۱ - ابوبکر گفت: هر کس محمد را عبادت میکرد بدانند که محمد مرد ولی هر کس خدا را عبادت میکرد بدانند که خداوند زنده است و نمی میرد؛ آنگاه آیه ای از قرآن باین مضمون خواند که: «محمد پیغمبری است مانند سایر پیغمبرانی که پیش از او آمدند و رفتند آیا اگر او (محمد) بمیرد یا گذشته شود شما بدین گذشتگان خودتان برمیگردید؟» عمر گفت: گویی من این آیه قرآن را قبل از این نشنیده بودم!

آفریننده پسر عبدالله داده است مکث کرده و بحث میکنند . احترام وی بزرگ است ، تواضع نسبت بکوچک ، فرط تحملش در مقابل افراد گستاخ و مغرور ، احترام و تکریم و تمجید همه را باو جلب کرده است . قابلیت و استعدادی که داشت موجب برتری و فرمانروائی او گردید . هر چند کاملاً بی سواد بود لیکن فکرش بقدری توسعه داشت که هوشمندترین مخالفین را در مباحثه مغلوب میکرد و در عین حال فکرش را در اعماق ذهن نازلترین اصحابش نفوذ میداد . نیروی فصاحت و بلاغتش در عین حال مادگی ، بطوری با آثار قیافه موقر و سیمای جذاب وی ممزوج بود ، که محبت و احترام همه را بخود جلب میکرد ، و چنان قدرت نوعی در نهاد او بودیعت گذاشته شده بود که عارضوعامی را یکسان تحت نفوذ قرار میداد . مانند هر دوست و مانند هر هر ، لطیفترین احساسات طبیعی بشری را از خود بروز میداد .

ولی با اینکه تحت تأثیر عواطف رقیق و احساسات لطیف قرار میگرفت ، و انطباق و ظائف اجتماعی و داخلی را شخصاً انجام میداد ،

۱ - هنگام مرگ زیدکه در غزوه موده کشته شد ، یکنفر از اصحاب مشاهده میکند که محمد با دختر آن صحابی و خادم وفادارش همدردی میکند و میگرید . و با تمجب از اینکه ضعف بشری بر قلب پیغمبر خدایراه یافته باشد گفت ،

- عجیباً چه می بینم!

- پیغمبر جواب داد : می بینی که دوستی ، در فراق دوست صمیمی و فداکارش گریه میکند .

محبت محمد نسبت بفاطمه یعنی همان دختری که از خدیجه داشت بی اندازه بود . و همچنین در وفات نا بهنگام اولادش مانند مهر پدر مهربانی دلش میسوخت و میگریست .

حیثیت و عنوان پیغمبری را بخوبی حفظ میکرد. با همه آن سادگی که برای صاحب چنان فکر عظیمی آنقدر طبیعی است، معذک این مرد، حقیرترین و ناچیزترین کارها را برعهده میگرفت که قلم توانای هیچ نویسنده‌ای نمیتواند گراحت و ناچیز بودن آنرا مکتوم و مستور سازد حتی وقتی که فرمانروای مطلق عربستان بود، شخصا کفش و لباسهای خشن پشمی خودش را وصله میکردا بزهارا میدوشید، اطاق را جارو میکشید و آتش اجاق را روشن میکردا خرما و آب غذای معمولی او بود و شیر و عمل غذای تشریفاتی. وقتی که مسافرت میکرد، تکه‌های نانی را که همراه داشت با خادمش تقسیم میکرد اخلاص و واقعیت دعوت او در راه خیر خواهی و بشر دوستی، پس از وفاتش بدلیل خالی بودن صندوقهایش ثابت و محقق گردید ۱۷

نظر توماس کارلیل درباره این پیغمبر فرمان برمان بعدی اصیل و صحیح و باندازه‌ای بموقع و بجا است که از ذکر آن نمیتوان خودداری کرد.

کارلیل میگوید:

و این فرزند صحرا با قلبی عمیق و چشمانی سیاه و نافذ و با روح اجتماعی وسیع و پر دامنه‌ای، همه نوع افکاری را با

۱ - مؤلف فراموش کرده است که رسول اکرم (ص) حتی يك صندوق هم نداشت. چه رسد ب صندوقها.

در حاشیه مربوط باین بحث مؤلف در باره دفاع از رسول اکرم (ص) شرحی نگاشته و بر نویسندگانی امثال عمارا کسی و پریندوکس و بالاخره فردریک شلیکل و سایرین که بی جهت و بدون حق نسبت بمقام مقدس رسالت جسارت‌هایی کرده‌اند اعتراض میکند که از نقل آن صرف نظر شد.

(مترجم)

خود همراه داشت غیر از جاه‌طلبی! چه روحی آرام و بزرگوار! او از کسانی بود که جز با شور و عشق و حرارت سروکاری ندارند و از کسانی بود که طبیعت آنها را مخلص و صمیمی قرار داده‌است؛ در حالیکه دیگران در طریق فورمول‌ها (شعارهای) همراه کننده و بدعتها سیر میکردند، و با همان حال راضی و خرسند بودند. این مزد نمیتوانست خودش را در آن شعارها بیچند و محصور کند او فقط با روح خودش و با حقیقت اشیاء سروکار داشت!

رمز بزرگ هستی، با همه دهشت و جبروت، و با همه جلال و شکوه، در نظر او روشن و آشکار میدرخشید؛ هیچگونه بدعت و ضلالتی آن حقیقت غیر قابل وصف را نمیتوانست از او مکتوم و مستور بدارد، و ندای همان حقیقت بود که میگفت:

«من وجود دارم»

آنچه را در این زمینه صداقت و واقعیت نامیدیم در حقیقت امری است ملکوتی و جنبه‌ایست الهی.

کلام چنان مردی، صدایی است مستقیم از قلب طبیعت! مردم باید بان گوش دهند و اگر بچنان کلامی گوش ندهند، بهیچ صدایی نباید اعتنا کنند، زیرا همه چیز در برابر آن مانند باد است.

از دوران قدیم، چه در ضمن سیاحت‌ها و چه در ضمن زیارتها، هزار فکر در ذهن این مرد وجود داشت. او بنحود میگفت:

«من چه هستم؟ این شیئی بیکران که من در آن زندگی میکنم و مردم آنرا جهان مینامند چیست؟ زندگی چیست؟ مرگ چیست؟ من باید بچه معتقد باشم؟ من باید چه بکنم؟»

سخره‌های مهیب کوه حراء، کوه سینا، ریگستانهای عزالت و انزوا، جوابی باو نمیدادند .

آسمان لاجوردی با همه عظمت و شکوه، با همه ستارگان درخشانی که روی سرش جلوه‌گری داشتند، جوابی نمیدادند، از هیچ طرفی جوابی نمیرسید. فقط روح این مرد و آنچه از الهامات خدا در آن جای گرفته بود باو جواب میداد و پس!

محمد يك مرد منزوی در میان خانواده خودش قیام کرد و آنها را وادار کرد که به پیغمبری او ایمان بیاورند .

محمد يك نفر عرب ساده، قبایل پراکنده كوچك و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل بيك جامعه فشرده و مطيع نمود و در میان ملت‌های دوی زمین آنها را با صفات و اخلاق تازه‌ای معرفی کرد . در کمتر از سی سال این طرز و این روش، امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد ، و سلاطین ایران را از بین برد . سوریه و بین‌النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تا رود سیحون بسط داد ، و در طول دوازده قرن ، باستثنای اسپانیا، هیچوقت نفوذ سیاسی و اجتماعی آن از این حدود منقطع نگردیده است و دین اسلام در همین ساعت در شمال آسیا و مرکز افریقا و سواحل بحر خزر در حال بسط و پیشرفت است .

آری محمد قهرمان ، همان مردی است که شور و حرارت و نبوغش دینی را تأسیس کرد و همان دین پیروان زردشت را بصورت چند جامعه پراکنده تنزل داد و هندوستان را مسخر نمود و کیش برهمنی سابق و همچنان کیش پراکنده بودائی را در آن طرف رود گنگ مخدول و مغلوب نمود و آن همه ایالات و ولایات را از حیطة

اقتدار مسیحیت منتشر ساخت و بتدریج تمام قسمت‌های شرقی و مستعمرات افریقائی روم را از سرزمین مصر گرفته، تا جبل الطارق متصرف شد و مسلمین بطرف نواحی دورافتاده اروپای غربی حمله بردند و بزرگترین قسمت اسپانیا را تصرف کردند و تا سواحل رودخانه لواریش رفتند (همان اسپانیالی که روم قدیم را میلرزاید) و بالاخره با فتح و پیروزی وارد روم جدید یا قسطنطنیه شدند!

۱ - در میان آثار عتیق، هنوز موزه قسطنطنیه تا امروز عیای محمد (برده) و برق سیاه بنام عقاب را حفظ کرده است. این اشیاء در کلیسای ایاصوفیا که بعداً مبدل به مسجد گردیده است جای داده شده و همچنین بقایای صلیب اصلی که مسیح مقدس روی آن دار زده شده است، و این آثار عتیق بوسیله مادر قسطنطین بزرگ از شهر بیت المقدس باینجا منتقل شده است، و در همین کلیسای ایاصوفیا روی یکی از ستونهای آن بود که نقشی و نشانی از عمر دیده میشود، در حالی که با اسب جنگی خودش روی توده‌هایی از نعل‌های مسیحیان وارد کلیسا میشود و سنگ مرمر را بادشش خون آلود میکند، بصورتی که گویی نقشی است از تقدیر خدائی علیه يك نسل منحط که چون حقیقت را از دست داده‌اند، بظن و فساد و حماقت و شهوت پرستی مبعولی شده‌اند.

مترجم گوید،

نقشی که در ستون سابق الفکر تصویر شده است قطعاً بوسیله نقاش مسیحی متمصبی تصویر شده تا حس کینه توزی مسیحیان را علیه مسلمین تحریک کند و الا تاریخ گواه است که هیچگاه عمر یا سردار مسلمان دیگری در هیچ نقطه‌ای، آنهم در کلیسا باین صورت فجیع و ظلیع وارد نشده است و داستان فتح بیت المقدس و عدالت و رأفت و حسن انعام و گذشتی که تاریخ بنام عمر ثبت کرده و رعایتی که از کلیسای مسیحیان کرد بهترین شاهد ادعای ما و خلاف‌گویی مسیحیان است.

اینک قسمتی از قصیده معروف بقصیده «برده» که امام شرف الدین
بوصیری سروده است نقل میشود. ۱.

محمد سید الکونین والثقلین
والفریقین من عرب و من عجم
نبینا الأمر انناهی فلا احد
ابر فی قول لامنه و لا نعم
هو الحبيب اللی لرجی شفاعته
لکل هول من الا هو ال مقدم
دعا الی الله فالمتمسکون به
ستمسکون بحبل غیر منقسم
فاق النبین فی خلق و فی خلق
ولم یدانوه فی علم ولا کرم

۱ - اصل قصیده بالغ بر یکصد و شصت بیت است که این مقدار
را مؤلف نظماً با انگلیسی نقل کرده است و در اینجا متن عربی آن بنظر
خوانندگان می رسد ضمناً باید دانست که صرف نظر از ترجمه انگلیسی
این قصیده بزبان فرانسه و آلمانی و ترکی وارد و نیز ترجمه گردیده
است و از اینجهت بقصیده «برده» معروف شده است که سراینده قصیده
پس از نظم آن ، شبی رسول اکرم (ص) را در خواب می بیند که با
عده ای از اصحاب در مجمعی حاضر ، و از سراینده تقاضا می شود که
که عین قصیده را برای رسول اکرم (ص) بخواند . شرف الدین قصیده
را در حضور حضرت می خواند و حضرت بر دی را که بردوش مبارک
داشته است بعنوان صله روی دوش او می اندازد و براین قصیده شرح
هائی در زبان عربی نوشته اند .

ترجمه قصیده مزبور به شعر پارسی که پس از متن عربی خواهد آمد
اثر طبع شاعر گرانمایه مهذب معاصر آقای فلامرضا دبیران میباشد.
(مترجم)

وكلهم من رسول الله ملتصق
 عرفاً من البحر اور شفاً من الدير
 واقفون ليديه عند حدهم
 من نقطة العلم او من شكلة الحكم
 فهو الذي تم معناه و صورته
 ثم اضطفاه حبیباً بارئ النسم
 منزّه عن شريك في محاسنه
 فجوهر الحسن، فيه غير منقسم
 دع ما ادعته النصارى في نبیهم
 واحكم بما شئت مدحاً فيه واحكم
 فانسب الي ذاته ما شئت من شرف
 وانسب الي قدره ما شئت من عظم
 فان فضل رسول الله ليس له
 حد فيعرب عنه ناطق بضم
 لم يمتحناً بما تعي القول به
 حرصاً علينا فلم نرتب ولم نهم
 اعبي الوري فهم معناه فليس يري
 للقرب والبعده منه غير منفخم
 كالشمس تظهر للعين من بعد
 صغيرة و تكل الطرف من امم
 وكيف يدرك في الدنيا حقيقته
 قوم نيام تسلوا عنه بالحلم
 فمبلغ العلم فيه انه بشر
 و انه خير خلق الله كلهم
 وكل آي الي الرسل الكرام بها
 فانما انقلبت من نوره بهم
 فانه شمس فضل هم كواكبها
 يظهر نوارها للناس في الظلم

اكرم بخلق نبي زانه خلق
بالحسن مشتمل بالبشر مبتسم
كالزهر في كرف والبدر في شرف
والبحر في كرم والدهر في همم
كانه و هو فرد في جلالته
في عسكر حين تلاقاه وفي حشم
لاطيب يعدل تر با ضم اعظمه
طوبى لمستنشق منه ومعلم
دعنى ووصفى آيات له ظهرت
ظهور نار القرى ليلا على علم
آيات حق من الرحمن محدثة
قديمة ضعفته الموضوف بالقدم
لم تقترن بزمان وهي تخبرنا
عن المعاد و عن عاد وعن ارم
دامت لدينا تفاقمت كل معجزة
من النبيين اذ جالت ولم تدم
قرت بها عين قاريها فقلت له
لقد ظفرت بحبل الله فاعتصم
ان تتلها خيفة من حر نار لظى
اطفأت نار لظى من ودها الشيم
كانها الحوض تبيض الوجوه به
من العصاة وقد جاؤه كالحمم
و كالصراط و كالميزان معدلة
فالقط من غيرها في الناس لم يقم
لا تعجبين لحسود راح ينكرها
تجاهلا وهو عين الحاذق الفهم
قد ينكر العين ضوء الشمس من رمد
وينكر الغم طعم الماء من سقم

زادگانی محمد

ياخير من يمد العافون ساحته
و فوق متون الاتيق الرسم
ومن هو الاله الكبرى بمعتبر
ومن هو النعمته العظمى لمفتنم

آن پادشه گیتی محمود محمد او است
در هر دو جهان سرور عرب و عجمش دربان
پینمبر ما احمد هم آمر و هم ناهی
در لاد نعم کس را چون او نبود احسان
امید شفاعت ما، داریم ز در گماشتی
کز لطف کند یاری وز ترس رهاندگان
او خواند بسوی حق انگیزه ما خود اوست
نومیدنگردد آنک زد چنگه بدان دامان
او از همه و خشوران در خلق به و در خو
در علم و کرم او را هرگز نرسند ایشان
هریک ز رسول الله خواهند که بر بنشد
یک مشت ز آب بحر یا قطرهای از باران
صفایسته پیش روی هر دسته بجای خویش
چون نقطه و چون شکه در دانش و در برهان
پس اوست که کامل کرده معنی و سورت را
و آنگاه حبیبش خواند آن خالق ناس و جان
همتا نبود او را در حسن خدادادش
پس آیتی از وحدت در گوهر حشش خوان
دعوی نصاری را در باره عیسی هل
و آن حکم که خود خواهی در مدح محمدان
ذاتش بشرک منسوب آنطور که خواهی کن
تمظیم نما قدرش آنقدر که می بتوان

بر فضل رسول الله حدی مصور نیست
ناید بیان وصفش ناطق بود ارسحبان
بر پایه فهم ما آیات خود او بنمود
تا آنکه زشک نائیم از حق بسوی بطلان
در معنی او افهام عاجز بود و کس نیست
جز آنکه بزرگش گفت در امکانه و ازمان
چون شمس که چشمان را کوچک بودی از دور
وز قریب و مقابل نیست یارای نگه در آن
بر معنی او واقف چون گشت در این دنیا
قومی که بود در خواب و زوهم بود نادان
پس پایه علم اینست که او را بشری دانیم
وز جمله خلق الله برتر بودی در شان
از نور وجود او پیوست بوخشوران
هر معجزه کاوردند در ازمه و دوران
پس شمس فضیلت اوست و آنها همگی کوکب
کز پرتو او باشند بر مردم نور افشان
بر خلق نکوی او شد خوی خوشی زینت
هم مزده ده رحمت هم مشتمل احسان
در تازگیش چون گل در روشنیش چون ماه
در جود بسان بحر در همت چون گیاهان
از غایت هیبت چون دیدیش به پنهانی
در لشگری از ابطال گشتی بودش فرمان
با تربت پاک او عطری نبود همسر
خوش آنکه همی بوید خوش آنکه ببوسد آن
بگذار کنم توصیف ز آیات که ظاهر شد
چون آتش مهمانی بر کوه شبانگاهان
آیات خداوندی است حادث بظهور اما
در نفس قدیم آمد کان شد سخن رحمن

گوید زمعاد و عاد ز آینه و بگفته
 با آنکه قرین نبود با هیچیک از ازمان
 اعجاز رسل جمله تبدیل شده است و نسخ
 قرآن بودی دائم اینش بودی رجحان
 خواننده قرآن باد خرم دل و روشن چشم
 زن جنگ بحبل الله وین فوز غنیمتدان
 آیاتش اگر خوانی از ترس عذاب نار
 يك رشه از آن امواج خاموش کند نیران
 آیات بود گوئی چون حوض نبی در خلد
 گز آن بشوی اسپید روی سیه از عصیان
 میزان و صراط حق آیات بود پس عدل
 قائم نشود در خلق جز آنکه از این میزان
 نبود عجب از حامدگر منکر آن گردد
 کز درك حقایق خود جهلش بودی عنوان
 هر بد کندی انکار رخشنگی خورشید
 کی طعم گوارا را بیمار کند اذهان
 ای آنکه گدایانرا استکوی تو مهین مقصد
 سوی تو بسی آیند از هاشی از رکیان
 تو آیت کبرائی بر دیده هبوت بین
 هر مفتنمان را نیز يك نعمت بی پایان

بخش دوم

قرآن و اخلاق

تعلیمات قرآن

کلمه قرآن مشتق از «قرأ» یعنی او خواند و معنی صحیح آن «خواندن» است یا به تعبیر دیگر «آنچه باید خوانده شود» این اسامی نیز بقرآن داده شده است :

الکتاب . کتاب الله . کتاب العزیز . کلام شریف . مصحف . الفرقان (یعنی آنچه حورا از باطل و خوب را از بد تمیز میدهد) ۱

۱- برای اولین بار ترجمه قرآن در سال ۱۵۹۹ بوسیله الکستدر پاکائینی اهل بریکان در شهر و نیز منتشر شد و جمعی دیگر تاریخ انتشار آن را در سال ۱۵۱۵ تا سال ۱۵۳۰ میدانند و

بعقیده مسلمین نه فقط قرآن صادر از مبدأ ربوبیت است بلکه جاوید است و غیر مخلوق و بطوریکه عده‌ای می‌گویند خلقت قرآن در ذات خدا باقیست و از همان جایی است که خدای متعال معجزه محمد را بنحوی نظیر و غیر قابل تقلیدی ابداع کرد . بطوریکه در قرآن نشان داده میشود .

اولین نسخه آن در عالم جاوید (ازل) یعنی در محلی که نزد يك بتخت (گرسی) خدا است روی صفحه وسیعی بنام « لوح محفوظ » نوشته شده است . و لوح محفوظ همان جایی است که احکام و فرامین خدا برای گذشته و حال و آینده نوشته شده است . مسلمین نیز عقیده دارند که قبل از اینکه خدا سایر اشیاء را خلق کند این لوح فرامین و بعد از آن قلمش را آفریده و باز معتقدند که این لوح يك سنگ قیمتی بسیار بزرگی است و قلم عبارت است از يك مرواریدی که روشنائی از نوك آن خارج میشود و آن بمنزله تنها مرکب صحیح و درستی است که خدا آن را مصرف میکند و نیز فرشتگان بموجب امر خدا برای ثبت و ضبط گفتار و کردار مردم آنرا مصرف میکنند و يك نسخه از این لوح در يك مجلد روی کاغذ همراه جبرئیل در ماه رمضان - شب قدر - به آسمان پائین تر فرستاده شد و از آنجا جبرئیل آنرا بصورت وحی در مواقع مختلف در طول مدت بیست و سه سال بر حسب اقتضای وقت و بحکم ضرورت و احتیاج بصورت وحی به محمد ابلاغ کرد و در سال آخر زندگیش برای مزید خرسندی وی بعنوان

→

بفرمان پاپ آن را سوزاندند . ترجمه انگلیسی قرآن بوسیله «سیل» با مقدمه نفیس آن معروف و مورد تقدیر است . ترجمه هائی بزبان فرانسه بوسیله دو روی ترو ساوای منتشر شده است .

امتیاز مخصوص قرآن مزین با حجاز کریمه بهشت محفوظ در ابریشم
یکمرتبه در دوازده ماه بنظر او رسید.

بطوریکه گفته اند، فقط معدودی از سوره های قرآن، بطور
کامل نازل شده است و قسمت اعظم آن بصورت قسجهائی مجزی
الهام شده است و در موارد مختلف بوسیله نویسندگانی که محمد
داشت، سوره بسوره نوشته می شد؛ تا اینکه طبق تعلیمات جبرئیل
تکمیل شد. اولین قسمتی که نازل شد و مورد اتفاق همه است پنج
آیه اول از سوره ۹۶ قرآن است بدین قرار :

**اقرا باسم ربك الذي خلق . خلق الانسان من علق . اقرا
و ربك الاكرم . الذي علم بالقلم . علم الانسان ما لم يعلم^۱**

همینکه آیات نازم ای الهام می شد و از دهان پیغمبر خارج
میکردید کاتب وی آنرا می نوشت، آنگاه میان پیروان او انتشار
می یافت و غالب اشخاص از روی نسخه اصلی رووشتهائی برای
خودشان می گرفتند ولی عده زیادتری بودند که آیات را حفظ
میکردند. همینکه نسخه های اصلی پس گرفته می شد، بدون توجه
بزمان نزول و بدون رعایت نظم و ترتیب بصورت غیر منظمی آنها
را در صندوقی جای میدادند، و از اینجهت تاریخ نزول خیلی از
آیات مجهول است.

قرآن بیکصد و چهارده قسمت غیر متساوی تقسیم شده است که
آنها را فصل یا سوره می نامیم و جمع سوره ها را اعراب سوره می خوانند.

۱- بخوان بنام خدای خودت که آفریده است ، انسان را از
علق (یعنی خون غلیظی بشکل زالو) آفریده است. بخوان و خدای
تو کریم تر است. همانی است که بوسیله قلم تعلیم داد. چیزهائی بانسان
آموخت که آنرا نمیدانست.

این فصول (سوره‌ها) در نسخه‌های اصلی بترتیب عدد طبقه بندی شده است بلکه بهر سوره‌ای نامی داده شده است و نام هر سوره‌ای گاهی از موضوعی که در آن بحث شده و گاهی بمناسبت نام شخصی که در آن سوره ذکر شده، گرفته شده است ولی معمولاً بمناسبت اولین کلمه قابل ذکر که در آن سوره بیان گردیده است بهمان نام نامیده میشود.

پاره‌ای از سوره‌ها دو نام یا بیشتر از دو نام دارند و این اختلاف ناشی از روایات است. بعضی از این سوره‌ها گفته شده است در مکه نازل شده و بعضی در مدینه و بهمین مناسبت آن سوره را مکی مینامند یا مدنی.

هر فصلی (سوره‌ای) نیز بقسمت‌های متناوبی کوچکتری تقسیم میشود که معمولاً بجملة تعبیر میشود و در عربی آرا آیه مینامند (و معنی آیه علامت و نشانی یا شکفتی است).

پس از ذکر عنوان و نام سوره در اول هر سوره‌ای (فقط باستثنای سورهٔ بقره) جملهٔ مقدس «بسم الله الرحمن الرحيم» ذکر میشود.^۱

۱ - شرح ذیل آماری است منظوم راجع بمندرجات قرآن مأخوذ از يك نسخه خیلی نفیس متعلق به تپو صاحب بد بخت که فعلاً در کتابخانه عمومی در کمبریج ضبط است.

آیهٔ قرآن که نوزودلکش است - شش هزار و شصت و شصت و شش است. يك هزار آیه در بارهٔ او امر و يک هزار دربارهٔ نواهی. هزار آیه حاوی وعده و بشارت. هزار آیهٔ آن انذار و تهدید و هزار آیهٔ آن راجع بداستانهای برگزیده و هزار آیهٔ آن امثالی است که جنبهٔ تعلیم و آموزش دارد. پانصد آیه در بحث حلال و حرام یکصد آیهٔ آن راجع است بدعاهائی برای عزا و حوادث.

مسلمین همیشه قرآن را بزرگترین معجزه تلقی کرده و عظمت این معجزه را در عرض معجزه زنده کردن مرده میدانند و میگویند معجزات موسی و عیسی زودگذر و موقتی بوده است ولی معجزه محمد جاوید و پایدار است و بنابراین بر همه حوادث اعجاز آمیز قرون گذشته برتری دارد.

قرآن از نقطه نظر ادبی شاعرانه ترین اثر مشرق زمین است و قسمت اعظم آن نثری است هوزون و مسجع و این سبک مطابق ذوقی است که از قدیمترین اعصار در این قسمت از کره ارض رواج داشته است.

همه این معنی را قبول دارند که قرآن بابلغ ترین و فصیح ترین لسان و بلهجه قبیله قریش که نجیب ترین و مؤدب ترین اعرابند، نازل شده و از لهجه های دیگر بندرت در آن یافت میشود.

قرآن بعنوان نمونه اعلائی زبان عربی پذیرفته شده و مملو از درخشنده ترین اشکال و محکم ترین تشبیهات است و با اینکه مبهم و متمایل به بسط و تفصیل است معذک بطور کلی قوی (پر مایه) و عالی است و این همان معانی است که نظر گوهر معروف را بخود جلب کرده و مورد تصدیق او واقع گردیده است که میگوید:

«قرآن اثری است که بواسطه سنگینی عبارت آن خواننده در بادی امر رمیده میشود و سپس مفتون جاذبه آن میشود و بالاخره بی اختیار مجذوب زیبایی های متعدد آن میگردد.»
و تئیکه محمد زنده بود قرآن بصورت اوراق پراکنده ای نگهداری می شد.

قرآن و اخلاق

ابوبکر جانشین او ابتدا نه فقط از روی نوشته‌های روی برگهای خرما و پوست‌ها و استخوانهای گوسفند بلکه از زبان کاپیکه آنها حفظ کرده بودند قرآن را در يك مجلد جمع - آوری کرد و هنگامیکه استنساخ تکمیل شد نزد حفصه دختر عمر که یکی از زوجات پیغمبر بود، بعنوان امانت گذاشتند و آنها نسخه اصلی شناختند و چون بین چندین نسخه از قرآن که در ولایات منتشر شده بود اختلافاتی وجود داشت در زمان خلافت عثمان بسال سیام هجری مقرر گردید که مقداری رو نوشت از نسخه موجود نزد خودش تهیه شود و در عین حال دستور صادر گردید که سایر نسخه‌هایی که با نسخه اصلی تطبیق نمی‌کرد توقیف شود.

برای اینکه قدر و منزلت قرآن بخوبی دانسته شود باید در نظر گرفت که هنگامی که پیغمبر قیام نمود، فصاحت و بلاغت کلام، اهمیتی بزا داشت و شعر و خطابه باوج اعتبار رسیده بود. یکی از محققین اسلامی میگوید:

«معجزه قرآن در زیبایی و حسن تلفیق و انسجام جملات آن است بطوریکه هرعجمی که بتلاوت آن گوش دهد فوری امتیاز و برتری آن را نسبت بانواع ترکیبات و جمله بندیهای عربی درك میکند. هر جمله آن که در ترکیبی بکار رفته است از حیث لطافت مانند یاقوت درخشانی و بمثابة شفاف‌ترین گوهری است که در چهل چراغی تلاءلؤ و تشمع داشته باشد. و در عین حال انسجام و حسن تلفیق آن غیر قابل تقلید است تا جائیکه از ابتدای نزول در نظر همه دانشمندان مایه تعجب و حیرت قرار گرفته است.

قرآن تا آن حد معجزه جاوید شناخته شده است که محمد آن را دلیل قوی و مؤید رسالتش اعلام نمود و آشکارا

فصیح‌ترین مردان آن‌روز عربستان را (که در آن وقت عدد زیادی بودند) و آنها معلومات و هنرشان این بود که از لحاظ لطف بیان و سبک انشاء برتری خودشانرا نشان دهند) بمبارزه دعوت کرد تا يك سوره مانند قرآن بیاورند.

طبق اخبار لبید (ابو ربیع) یکنفر از اهالی یمن و یکی از هفت نفر گوینده‌ای بود که معلقات را بوجود آورده بودند. (معلقات يك رشته اشعار برگزیده و زیاده‌ای بود که در کعبه آویخته شده بود) در موقعی که محمد آشکارا دعوتش را اعلام کرد لبید در حال بت پرستی می‌زیست. یکی از منظومه‌های او با این بیت شروع میشد:

«الاکل شیئی ما خلا الله باطله و کل نعیم لامحالة زائل»
 برای مدتها هیچ شاعری یافت نمیشد که بتواند نظیر قرآن را بیان کند و بالاخره یکی از سوره‌های قرآن بنام «بقره» یکی از درهای همان معبد نصب شد و لبید از خواندن اولین آیات آن سوره بقدری متأثر شد که اعلام نمود: «این عبارات فقط و فقط ناشی از الهامات خدائی است» و پس از آن به اسلام گروید.
 همان آیات قرآن که لبید را آنقدر متأثر کرد و بی‌انقل میشود:

۱- اظهاراتیکه محمد قرآن را بکمک یکنفر راهب مسیحی و عبدالله سلام (یکنفر یهودی ایرانی) تألیف کرده، نهمت محض است و باین ادعا نمیتوان اعتبار داد که لطف و زیبایی زبان عربی از ناحیه دو نفر خارجی (یکی شامی و دیگری ایرانی) اخذ و اقتباس شده باشد.

۲- لبید بعداً در جواب دادن بطمن و طنز هائیکه کفار مخصوصاً امرؤ القیس امیر قبیله بنی اسد (و سراینده یکی از هفت منظومه بنام المعلقات) بر محمد و کیش او میزدند خیلی خدمتگردد.

« ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين . الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة وما رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما انزل اليك وما انزل من قبلك وبالاخرة هم يوقنون . اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون^۱ اما درباره کافرین میگوید :

«مثلهم كمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و تركهم في ظلمات لا يبصرون . صم بكم عمي فهم لا يرجعون او كصيب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق يجعلون اصابهم في اذانهم من الصواعق حذر الموت و الله محيط بالكافرين . يكاد البرق يخطف ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم انه الله على كل شئ قدير^۲ .

۱- آن کتاب هیچگونه شکی در آن نیست . دستور هدایتی است برای پرهیزکارانی که ایمان می آورند و نماز را بپا میدارند و از آنچه ما بآنها داده ایم انفاق میکنند و آنها تیکه بآنچه بر تو نازل شده و آنچه بر کسانی که قبل از تو بوده اند (بر پیغمبران) نازل شده است ایمان دارند . آنها تحت هدایت پروردگارشان هستند و آنها کسانی هستند که سرسنگارند .

۲- مثل آنها مثل کسی است که آتشی بر او فرودد و همینکه آتشی آنچه در اطراف اوست روشن کرد ، روشنی را از آنها می گیرد و آنها را در تاریکی میگذارد (چشمشان را می بندد) که نمی بینند . آنها کردند و لالند و گورند و بر نمیگردند (پشیمان نمیشوند) یا مانند امبری طوفانی از آسمان که در آن تاریکی و رعد و برق باشد ، انگشت های خودشان را بر اثر رعد و برقها از ترس مریک در گوشهایشان میگذارند و خدا بر کافرین محیط است . نزدیک است که برق چشمشان را برباید و مادامکه به آنها روشنی برسد در آن روشنائی سیر و حرکت خواهند داشت ، و همینکه ظلمت آنها را فرا گرفت بر می ایستند ، و اگر خدا بخواهد گوش و چشمشان را نابود میکند . هر اینه خدا بر هر چیزی توانا است .

عوامل و موجباتی که خواندن قرآن در ذهن اعراب بحسین و اعجاب الهام میکند مربوط به بحر و جاذبه‌ای است که در سبک انشاء آن بکار رفته و معلول دقیقی است که محمد نثرش را بوسیلهٔ زینت‌های شاعرانه آرایش داده است و بآن لطافت و روانی بخشیده و آیات را موزون و مسح نموده است. تنوع آن بسیار جالب است، زیرا گاهی از جنبهٔ لسان معمولی خارج میشود و آن در موردی است که ضمن آیات پرطنطنه‌ای ابدیت خدای متعال را بشکلی تصویر می‌کند که روی تختش نشسته و در جهان قواین پخش و توزیع میکند. وقتی که لذتهای جاویدان بهشت را وصف می‌کند جملاتش (آیاتش) تکان دهنده است و بصورت آهنگ و نوای خاصی منعکس میشود. هنگامیکه از جهنم بحث می‌کند شعله‌های آتش جهنم را بوسیلهٔ جملاتی (آیاتی) محکم و مؤثر تصویر و ترسیم میکند. مسلمین قرآن را بجد اعلای تکریم و احترام نگاهداری میکنند. افرادی که حداکثر احترام را رعایت مینمایند بدون اینکه تطهیر کرده باشند بآن دست نمیزنند و برای اینکه مبادا کسی از روی غفلت و بی‌ملاحظگی چنین کاری بکند روی قرآن یا روی جلد آن می‌نویسند:

دلایمه الا المظهرون،

قرآن را با نهایت رعایت ادب و احترام میخوانند و هیچگاه آن را زیر کمر بندشان جای نمیدهند و هر وقت آن را باز می‌کنند می‌بوسند. در سفرهای جنگی آنرا همراه دارند؛ آیاتی از

۱- جهودها نیز همین اندازه بکتابشان احترام قائلند و مادام که دستشان شسته نباشد آنرا لمس نمی‌کنند.

آن را روی بیرق‌هایشان رسم می‌کنند و آن را باطلا یا سنگهای قیمتی مرین می‌ازند و با علم و اطلاع آن را نزد غیر مسلمان نمی‌گذارند.

قرآن اساس تحصیلات و تعلیمات مسلمین است و در همه مدارس آن را باطفال می‌آموزند تا با صدای بلند بخوانند و تمام آن‌ها در حافظه سپارند^۱ قرآن در همه جا نمونه‌ای عالی قانون و عمل شناخته‌شده می‌شود؛ قضاتشان با آن قسم می‌خورند^۲ همه مسلمین موظفند آن را دقیقاً مطالعه کنند تا نور حیات را از آن کسب کنند. مساجیدی دارند که تمام قرآن روزانه در آن تلاوت می‌شود.

باین بیان که سی نفر از قراهدر آن اجتماع می‌کنند و بنوبت آن را می‌خوانند.

خدای این کتاب برای بیشتر از هزار و دویست سال در گوش و قلب میلیون‌ها افراد بشر طنین انداز بوده است و نمونه‌هایی از علمای اسلام هستند که هزاران بار آن را خوانده‌اند!

قرآن کراراً ایمان بخدای واحد و تسلیم باراده او و اطاعت کامل با احکام او و خیرخواهی و بشر دوستی و مسالمت و خودداری از صرف مشروبات الکلی و حلم و بردباری و همچنین یادآوری از ثواب و پاداش شهادت در راه دین را تبلیغ می‌کند، در صورتیکه درباره وظایف مخصوص علاوه از تعهد در تبلیغ اسلام اولین وظایفی که در قرآن تصریح شده است عبارت است از ادای پنج نوبت نماز

۱- یاد آن روزها بخیر (مترجم)

۲- این رسم را سلاطین برقرار کرده‌اند.

بطرف قبله و روزه ماه رمضان^۱ و زکوة یعنی انفاق چهل بیک عایدی
بمستحقین حتی بدشمنان و مخلوقات وحشی . از این سه وظیفه
عمده، محمد ادای نماز را آتقدر تأکید کرده و ضروری شمرده است که
آراستون دین نامیده است و کلید بهشت. و نیز اعلام کرده است که از
دینی که نماز در آن نباشد نمیتوان امید خیر داشت^۲

امر راجع بشستشو و طهارت مقدمه ایست برای نماز .

سید «Sale» در رساله مقدماتی میگوید :

« برای اینکه مسلمین در اجرای این وظیفه مراقبت و
مواظبت بیشتری مراعات کنند از پیغمبر روایت شده است که
گفت :

عمل بدیانت بر اساس طهارت گذاشته شده است^۳ او طهارت
نصف دین است و کلید نماز و بدون آن خدا نماز را نخواهد پذیرفت.
برای اینکه موضوع بهتر روشن شود باید بیان غزالی را
در نظر داشت که میگوید:

۱- مطابق احکام اسلامی سه درجه روزه وجود دارد:
اول ، خودداری مده و سایر اعضا بدن از ارضاء و تسکین
مشتهیات .

دوم، خودداری گوش و چشم و زبان و دست و پا و سایر اعضا از
ارتکاب گناه.

سوم، روزه قلب و آرز، عبارت است از بی اعتنائی بکارهای دنیائی و
خودداری از هر نوع فکری جز توجه بن خدا.

۲- راجع بدرجات تأثیر این وظیفه گفته شده است که نماز
انسانرا به نیجه راه بهشت میرساند . روزه انسانرا به دروازه
بهشت وارد می کند . و انفاق (زکوة) صدقه به انسان جواز ورود
میدهد.

۳- بنی الاسلام علی الطهارة (مترجم)

په طهارت چهار درجه دارد. درجه اول عبارتست از طهارت جسم از انواع کثافات و آلودگیها. درجه دوم عبارت است از تطهیر جسم از انواع انحرافات و کارهای ناروا. درجه سوم عبارت است از تطهیر قلب از تمایلات و مشتبهات مذموم و معایب زتنده. و درجه چهارم عبارت است از تطهیر تمام افکار درونی و منویات قلبی از محبتها و علائقی که پای پند بآن ممکن است انسان را از توجه بخدا منصرف کنند مضافاً باینکه جسم نسبت بقلب مانند پوستی است که روی مغز کشیده شده باشد و باین دلیل کسانی که در تطهیر میکوشند، از اشخاصی که بآن اندازه در پاکیزگی صوری اهتمام ندارند اجتناب می کنند، و در عین حال از روی جهل و نفاق، بیهوده غرض میورزند و اعراض میکنند و از اینجا بطور وضوح آشکار میشود که چگونه مسلمین از طرف پاره‌ای نویسندگان (مسیحی) چه بوسیله انتشارات و چه از راه تصویر، متهم شده‌اند که فقط همین شستشویهای صوری آنها را از گناهانشان تطهیر میکند.

ولی احکام و اوامر قرآن منحصر در وظایف دینی و اخلاقی نبوده است؛ کیبون میگوید:

«از اقیانوس اطلس تا کنار رود کنگ قرآن نه فقط قانون فقهی شناخته شده است بلکه قانون اساسی، شامل رویه قضائی، و نظامات مدنی، و جزائی حاوی قوانینی است که تمام عملیات و امور مالی بشر را اداره میکند و همه این امور که بموجب احکام ثابت ولایتگیری انجام میشود ناشی از اراده خدا، و عبارت دیگر قرآن دستور عمومی و قانون اساسی مسلمین است. دستوری است شامل مجموعه قوانین دینی، و اجتماعی، و مدنی، و تجاری، و نظامی، و قضائی، و جنائی و جزائی.»

همین مجموعه قوانین از تکالیف زندگی روزانه تا شریفات دینی از تزکیه نفس، تا حفظ بدن و بهداشت، و از حقوق عمومی تا حقوق فردی، و از منافع فردی تا منافع عمومی، و از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب نامکافات این جهان، تا عذاب و مکافات جهان آینده همرا در بردارد.

بنابر آنچه گفته شد، قرآن مطابق تحقیقات کومپ با انجیل فرق دارد، زیرا انجیل دارای مکتب و روش فقهانی است، بلکه بطور کلی محتویات آن مرکب است از قصص و روایات و بیانات و تحریرص و ترغیب بشر، در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و دارای اخلاقیات بسیار صحیح است، و هیچ نوع عامل و رابطه منطقی جالب و جاذبی که این معانی را بایکدیگر ربط دهد در انجیل وجود ندارد.^۱

از این گذشته قرآن مانند انجیل است که فقط بعنوان میزان و شاخصی در باره عقائد دینی و عبادت و عمل پیروان آن شناخته شده است بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز هست. زیرا تخت و تاج یا به تعبیر دیگر اساس دستگاه و سازمان سیاسی روی این شالوده ریخته شده است و هر نوع قانونی برای اداره امور کشور از این منبع گرفته میشود.

و بالآخره کلیه مسائل حیالی و مالی با اجاره همین منبع و مصدر قانگذاری حل و تصفیه میشود.^۲

۱ - نقل از تحقیقات در باره رابطه دانی و دین .

۲ - مردم بی خبری که حتی در همین کشور اسلامی ، تصور می کنند ، دین از سیاست جدا است ، بخوانند و متنبه شوند که دستگاه تملیحات اسلامی غیر از ادیان منسوخ است و چقدر تأسف آوراست

محمد بخطر مداخلهٔ رجال کهنوت در سیاست کشورها توجه داشت، بعبارت دیگر متوجه بود مداخلهٔ اشخاصی که بنام دین و از دستکاه دینی ارتزاق میکنند، در امور کشور داری، تا چه حد خطرناک است، و حساب میکرد که مداخلهٔ این نوع اشخاص موجب فساد همهٔ دولتهاست؛ بنابراین این بچنین دستگاهی اجازهٔ مداخله نداد، و میخواست هر مسلمانی يك نسخهٔ قرآن همراه داشته باشد، و همان قرآن پیشوا و رهبر و امام او باشد.

این آرزوی عاقلانه‌ای بود و پیغمبر در این باره از روش مسیح که مولود وحی و الهام بود تبعیت میکرد، زیرا تنها دینی که بوسیلهٔ مسیح تأسیس شد عبارت بود از عبادت خالص دینی، بدون کشیش و کاهن، و بدون مراقبت و کنترل خارجی و فقط نسبتی بر اساس احساسات قلبی و تبعیت از اوامر خدا بود.

میو رنان میگوید:

«هیچگاه مردی مانند مسیح وجود نداشته است که کمتر از هر کشیشی باشد و هیچگاه دشمنی بزرگتر از او برای ظواهری که دین را پیهانهٔ حمایت، لگدکوب میکنند نبوده است، و باز میگوید:

«در این وظیفه با اصطلاح هیچ نوع سلسلهٔ مراتب منظمی وجود نداشته است. افراد (در این مکتب) یکدیگر را برادر خطاب می‌کردند ولی مسیح بطور مطلق القابی را از قبیل ربی^۱ از بین

که يك نفر محقق خارجی این معنی را کاملاً درك کرده و توضیح می‌دهد ولی کسانی که خود را مسلمان معرفی می‌کنند بتقلید کورکورانه از خارجیان منرض، چه یاده سرائی‌ها میکنند (مترجم)

۱ - لقب رهبران دینی جهود هاست (مترجم)

برد و فقط بدو عنوان «معلم و پدر» اکتفا نمود باین معنی که فقط بخودش معلم و بنخدا پدر اطلاق شود.

بنابراین اسلام بدون رجال کهنوتی است.

دکترهای (علمای) قانون، دکترهای (علمای) علوم الهی هستند زیرا قانون قرآن است ولی معیشت آنها از بابت عشر تأمین نمیشود و شغل ایشان کشیشی نیست بلکه قضائی است. دارائی آنها نه از منبع معیشت است و نه از عشر و نه از صندوق بازمانده دولت، معیشت آنها از عواید قضائی به نسبت صدی دو-ولیم واز درآمد محصول املاک اختصاصی مساجد و موقوفات تأمین میشود. دکترهای (علمای) حقوق هیئت را تشکیل میدهند و اختیاراتشان کمتر از اختیارات کلیسای انگلستان است با این تفاوت که اختلافاتی وجود ندارد.

عقیده و ایمان محمد از شوالیه و ظن و ابهام و تردید مبری بود، و قرآن شاهدهی است روشن و عظیم بر یگانگی خدا.

اسلام بر اساس اصل عقلی و استدلال باینکه، هرچه زائیده شود باید بمیرد، و هرچه برخیزد باید فرو نشیند، و هرچه فاسد شود باید ضایع و نابود گردد، استوار است و مخالف بت پرستی و آدم پرستی و ستاره پرستی است. استدلال آمیخته باشور و جذبۀ محمد بر اساس عقیده پرستش وجود نامحدود و جاویدی است، بدون شکل و بدون مکان، و بدون فرزند و بدون مثل و مانند، که در دورترین و مرموزترین زوایا و خفایای افکار ما حضور دارد. وجود او بر حسب ضرورت ذات اوست و تمام مراتب کمال ناشی و مشتق از وجود خود اوست. این معانی و موضوعات بدین طریق (ضمن سوره ۲ و ۷ و ۵۷) بزبان پیغمبر بیان شده و مورد

اعتقاد و احترام اصحاب و قرار گرفته است و بوسیله مفسرین و مبلغین قرآن مانند فاطمیت ریاضی تحدید و تفسیر شده است. هر شخص موحد فلسفی ممکن است بعقیده محمد که مقبولیت عامه دارد پیوندد : خدای طبیعت وجودش در امام آثارش و در قلب انسان نوشته شده است.

طریقه آزادی در عمل و آزادمنشی محمد برای جانشین- های او سرمشق بود و ادعای وحی و الهام از هبوط آدم، نما موقع نزول و تبلیغ قرآن امتداد داشت .

محمد به پیروان خودش تعلیم داد که نسبت بمؤمنین مسیحیت (طبق سوره ۷ و ۱۰ قرآن) احترام زیاد و مقام خاصی قائل باشند^۱ و کلیسای لائین^۲ توفیق آنرا نداشت که نظریه صحت و پاکی مریم عذرا مادر مسیح را از قرآن تبعیت کند^۳.

۱- در میان دلائلی که برای این منظور و موضوع موجود است یکی این داستان است که در زمان سلطنت سلطان محمد چهارم که صدراعظمش در سال ۱۶۸۳ شهر وینه را محاصره کرده بود و در مقابل جان سوئیسی پادشاه لهستان مغلوب شد ، یکنفر کشیش مسیحی اسلام آورده بود و برای ابراز علاقه و تحسین ، پنجاه دهنده ما (مسیح) توهین کرده بود و او را شاید و مزور خوانده بود و این جرات بر اثر عادت بود که قبلا داشت و همین نسبتها را بمحمد می داد. مسلمین از جرات و اهانت او متغیر شدند و او را در دیوان حاضر کردند و پس از محاکمه بلافاصله محکوم باعدام شد.

۲- بترجمه قرآن «Sala» فصل ۳ ص ۳۹ و تبصره «د» سنت امبروزر و سنت او اوستون دونفر از کشیشان کلیسا مراجعه کنید . این هر دو کشیش در ضمن مباحثات و منازعاتشان زشت ترین بیانات را درباره این راز بکار برده اند . تا جایی که عفت قلم اجازه نمی دهد که آن مطالب را اینجا نقل کنیم.

در طول مدت شصتسال راه حقیقت باز بود، ولی مسیحیان از روی کمال غفلت و بیحسی سر مشق پیشوای خود را فراموش کردند. موسی و مسیح ظنور پیغمبر بزرگتر از خودشان را با اطمینان برای آینده مرده داده بودند و وعدهٔ انجیل دربارهٔ پارهٔ کلیت (برگزیده و پسندیده) یا روح مقدس یا آسایش دهنده، در اسم موردشبهه قرار گرفت درحالیکه بر مسمی (شخص محمد که آخرین و بزرگترین پیغمبران بود) از هر جهت تطبیق میکرد.

بطوریکه گفتیم، یگانگی خدا و محبت رسالت محمد که خودش را پیغمبر و فرستادهٔ خدا خطاب می کند، بهمان معنایی که مسلمین استنباط می کنند، اولین و مهمترین بحث قرآن است که آنرا علت عمده بلکه تنها علت رسالت میداند .
محمد گفت:

چون مسیحیان در اشتباه افتادند و اصل عقیده و ایمان را بر اثر عقیدهٔ (دکترین) تثلیث فاسد کرده اند^۱ و چون خدا

۱- بحث معروف سه شاهد (یوحنا فصل ۱ جمله ۵) که مبنای عقیده تثلیث است در نتیجه مساعی نیوتن و گیبون و پورسن ثابت شده است که الحاقی است و کلامت خودش اعتراف دارد که این جمله در هیچ یک از نسخه های انجیل قدیم دیده نشده است . هبسی عقیده بخدای یگانه را تعلیم داد ولی یوحنا که یکنفر افلاطونی (از شاگردان مکتب افلاطونی اسکندریه - مترجم) بود دیانت مسیح را از یگانگی پرستی و سادگی منحرف و منسلخ کرد ، زیرا تثلیث نامفهوم افلاطونی یا «تریاد» شرق را نشر داد . و همچنین اد بود که دو صفت خدائی که عبارت از «روح مقدس» و «بصیرت ملکوتیش» را که افلاطون بنام منطق (کلمه) نامیده بود ضایع نمود و آنها را با اینصورت بمسیح نسبت داد .

حقائق اصلی و اساسی را بدون دلیل و شاهد نمیگذارد لهذا پیغمبرش را فرستاد تا از نوباین کارسرو سامانی بدهد. و از اینجهت است که در آن معلمین موحد خوانده میشوند و در مقابل آنها مسیحیان باصطلاح متعصب مشرک نامیده میشوند، زیرا مطابق بیان محمد آنها برای خدا شریک قائلند و غیر از خدا چیزهای دیگری را میپرستند، بنا بر این محمد(ص) درسوره ۳ میگوید:

دای اهل کتاب! یعنی ای مسیحیان و جهودها! بگذارید که عبادت شما از حدود حقیقت تجاوز کند و هنگامی که درباره خدا صحبت میکنید چیزی که مخالف واقع باشد نگوئید.

عیسی مسیح پسر مریم جز پیغمبر خدا چیز دیگری نیست، بنا بر این بخدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید و از تثلیث بحث نکنید و برای مباحثات خودتان حدی قائل شوید.

خدا فقط یکی است و بس. ستایش مخصوص باوست. خدا پسر ندارد.

یکی از موضوعات بزرگ قرآن این بود که علمای سه دین مختلف رایج آن زمان را در باره معرفت و عبادت خدای یگانه تحت اوامر و قوانین معین و تشریفات خاصی مرکب از قدیم و جدید با توجه باصل ثواب و عقاب دلیوی و اخروی متحد سازد و همه را باطاعت محمد که پیغمبر و سفیر خداست و پس از مواعظ و تبلیغات مکرر و انذارات و تهدیدات قرون گذشته و بالاخره برای تأسیس و نشر دین خدا روی زمین آمده است متحد سازد و او را

۱- سر ویلیام جونز در مجله آسیائی جلد یک صفحه ۲۷۵ میگوید، اگر استدلال لوقا تحقق پذیر شود. مسلمانها مسیحی هستند زیرا آنها از هر جهت بنظریه عصمت و اخلاق ملکومی و معجزات مسیح عقیده دارند.

بضوان رهبر بزرگ امور روحانی و سر پرست عالی امور جهانی
بپذیرد.

بنا بر این فلسفه بزرگ قرآن برای یگانگی خداست و
برای احیای یگانه پرستی محمد گفت :

پیغمبری به او ختم شده است (و او آخرین حلقه این
سلسله است) و او این بحث را از این لحاظ کرده بود که بفهماند
که نه قبل از او و نه بعد از او جز یکدین واقعی صحیح وجود
نداشته و نمیتواند وجود داشته باشد و هر چند قوانین مخصوص یا
تشریفات بر حسب اراده و دستور خدا موقتی هستند ولی اصل و
جوهر آن حقیقی است ثابت و جاوید که تغییر پذیر نیست و
لایزال باقی و پایدار است و هر وقت مردم از توجه باین دین
غفلت کنند و یا اینکه هر وقت اصول آن فاسد و ضایع شود خدا
بر عهده دارد که برای اصلاح و تبلیغ آن و برای نجات بشر
پیغمبرانی برانگیزد. موسی و عیسی تا قبل از ظهور دعوت محمدی
از بر گزیده ترین پیغمبران شناخته میشوند. محمد هیچگاه خودش
را مؤسس دین تازه ای معرفی نمیکرد بلکه بر خلاف (طبق سوره ۲
و ۳ و ۱۶ و ۲۶ و غیرها) دین خودش را همان دین ابراهیم میداند
که بوسیله جبرئیل پوی وحی شده است. تنها منظور قرآن این
است که کتب دینی قدیم را تصحیح کند و بر جهودها و مسیحیان
اعتراض میکرد که راه خطا را پیموده اند (طبق سوره ۲ و ۳ و
۶ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۶ و ۳۲) مخصوصاً در آنچه مربوط
برسالت اوست.

بر طبق اخبار و روایات کتاب (قرآن) بوسیله جبرئیل بر
او نازل شده است و زوی پوست گوسفندی که خدا عوض قربانی
اسماعیل برای ابراهیم فرستاده نوشته شده است و با سنگهای

گرا بها و ظلا و ابریشم مزین گردیده است^۱ ولی طبق شرح مخصوصی که میان همهٔ مسیحیان رواج گرفته است او (محمد) قرآن را با کمک یکنفر جهود ایرانی بنام ربی و راده بن نوال و یکنفر راهب مسیحی که رئیس دستهٔ مسیحیان بطوری از مسیحیان ابوالقیسی مقیم بصره در شام بوده، تألیف کرده است. این عقیده خیلی کهنه است بطوریکه ملاحظه میکنیم که محمد با آن مخالفت کرده و با خشم و تفریر آنرا رد کرد (مراجعه شود بسوره‌های ۱۰ و ۱۱ و ۱۶ و ۲۵).

قرآن با روشن‌ترین و واضح‌ترین طرزی وجود خدای یگانه رجاویدی را تعلیم میدهد (مراجعه شود بسوره‌های ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۱۲ - ۱۸ - ۳۴ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۲ - ۵۹) که نه زائیده شده است و نه فرزندی دارد و نه شبیه و نظیری (سوره ۱۱۲).

آفرینندهٔ همهٔ اشیاء است (سوره‌های ۱۶ و ۱۷) نیکو و رحیم است (سوره‌های ۳ - ۶ - ۱۰ - ۴۰) و حتی کسانی را که نسبت باو سپاسگذار نیستند حفظ و حمایت میکند (سوره‌های ۹۱۳، ۶۴) و از کسانی که باو تعرض میکنند در صورتیکه توبه کنند عفو می‌کند (سوره‌های ۲۵ و ۱۱۰) حاکم و قاضی روز قیامت است (سوره‌های ۲ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۲) و بهر کس مطابق عملش پاداش میدهد (سوره‌های ۲ - ۳ - ۴ - ۱۰ - ۲۸) یعنی بخوبیان و بآنها نیکه در راه او جهاد میکنند و می‌میرند (سوره ۲۲) اینها دارای سعادت ابدی هستند و شرح این سعادت و نعمتها بصورتی

۱- مسلماً در مکتب تعلیمات اسلام این خبر اصلی ندارد.
(مترجم)

داده شده است که هر کسی از روی اراده و تحقیق تصدیق میکند که موصف این نعمتها از نظر زیبایی با هیچیک از صورائی که شعرا و ابداع و ایجاد کرده اند قابل قیاس نیست (مراجعه شود به سوره های ۴ - ۷ - ۱۳ - ۱۵ - ۱۸ - ۳۲ - ۳۵) و مخصوصاً مضامینی که در باره بدکاران و اشرار و مجازاتی که در جهنم مخوف و مهیب بآنها داده خواهد شد، (سوره های ۲۷ - ۳۸ - ۴۵ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۶ - ۷۶ - ۸۸) عقیده بوجود خدا مقرون با ایمان باین است که او خدائی استمتعال (سوره های ۱۵ - ۱۶ - ۲۳ - ۲۹ - ۳۲) و مقدرات به اراده او است (سوره های ۱۳ - ۱۱۴).

قرآن عقیده فرشتگان را نیز تعلیم میدهد (سوره های ۲ - ۷ - ۹) ولی از پرستش فرشتگان و پیغمبران منع میکند (سوره ۳) بر هر مردی دو نفر فرشته موكل هستند که عملیات او را مراقبت و نظارت میکنند (سوره ۳۵) اجنه دشمنان طبیعی نوع بشر هستند (سوره ۳۵ - ۳۶ - ۳۸). مسلمین باید بوجود اجنه شرور و اجنه پاك و بدرجات مختلفی از فرشتگان و اجنه معتقد باشند (سوره ۲۶ - ۳۵) و بالاتر از همه باید بر مسالت محمد ایمان داشته باشند ولی بدون اینکه خلقت او را از لحاظ بشری بر دیگران امتیازی بدهند (سوره ۱۷ - ۲۹).

حملاتی که بی جهت و بدون حق بر اخلاقیات قرآن نموده اند

۱- عذابهای جهنم برای گناهکاران عبارت است از اینکه جز آب داغ و گندیده شربتی بگمشان ریخته نخواهد شد و جز از بادهای بی اندازه سوزان (در هرستان از مخوفترین چیزهاست) نخواهند توانست تنفس کنند و برای همیشه در آتش بی نهایت سوزان مسکن خواهند ساخت و محصور در دودهای سیاه و داغ و شور خواهند بود بصورتی که در دود پیچیده شده باشند.

کمتر از آنی نیست . بر تعلیمات اصلی آن وارد آورده اند. قرآن هر نوع فسق و فجور و افراط در آن (سوره های ۴ و ۱۷) و ربا خواری (سوره ۲) حرص و غرور (سوره های ۴-۱۷-۱۸) افترا و مهمت (سوره ۱۰۴) و ظمع و رزی (سوره های ۴-۳۳) لفاق (سوره های ۴-۶۳) شهوت در جمع آوری چیزهای خوب این جهان (سوره های ۱۰۰-۱۰۲) را تقبیح میکند و در مقابل انفاق (سوره های ۲-۳-۳۰-۳۰-۵۰-۷-۹۰) محبت بنوع (سوره های ۴-۱۷-۲۹-۴۶) سپاسگذاری خدا (سوره ۵) وقای بعهده (سوره های ۵-۱۶) صفا و خلوص (سوره های ۶-۱۷-۲۳-۸۳) عدالت (سوره های ۵-۶) مخصوصاً نسبت بایتام (سوره های ۱۳-۹۰) و مردمان بی نام و نشان (سوره ۸۰) تقوی و عفت در تمام موارد و حتی در گفتار (سوره های ۲۴ و ۲۵) آزادی و فدیه دادن بزدگان (سوره های ۱۳-۹۰) صبر (سوره های ۴۶ و ۴۷) تسلیم و رضا (سوره ۳) نیکوکاری و بشردوستی (سوره ۲۸) عفو از تجاوزات و صدمات (سوره های ۳ و ۱۶ و ۲۴ و ۴۳) خوش رفتاری در برابر بد کرداری (سوره ۲۳) میر در طریق تقوی و اله برای اینکه مورد قبول و تصدیق مردم این جهان باشد، بلکه به بیت اینکه پسندیده پیشگاه خدا باشد (سوره ۲۲) امر و تاکید میکند.

قرآن بطوریکه قبلاً گفته شد فقط مجموعه قوانین دینی نیست بلکه علاوه از آن حاوی قوانین مدنی مسلمین است، همانطور که اسفارینجگانه ثورات برای بهبودیهاست. قرآن تعداد زوجات را منع میکند و آنرا بچهار زن محدود میکند (سوره ۴) و دستور میدهد که در ازواج مراسم باید رعایت شود (سوره ۲-۶) و وظائف زن و شوهر را تعیین میکند (سوره ۴) حتی مدت شیرخواری کودک را معین مینماید (سوره ۲) و همچنین تکلیف زلهای بیوه

را (سوره ۲) و نیز مهربی و رابطه بین طرفین را (سوره ۲ و ۴) و همچنین مدتی را که زن پس از تفریق و طلاق برای ازدواج مجدد باید در نظر بگیرد (سوره های ۲-۴-۶۵) ارت، وصیت، قیمومت و العقاد قراردادها از نظر بیخبر خارج نبوده و در همین سوره های که اخیراً ذکر کردیم بآنها اشاره شده است .

بالاخره مجازاتها و عذابهایی برای شهادت دروغ (سوره ۹۰-۵) جعل و تزویر (سوره ۴) سرقت (سوره ۵) آدم کشی^۱ (سوره های ۲-۴-۶-۲۵) کشتن کودکان (سوره ۶-۱۷) ارتکاب زنا با خویشان (محرّم) (سوره ۴) بی شرمی و بی حیائی (سوره های ۴-۱۹-۲۵) تعیین شده است .

در اینجا محمد خودش را بعنوان یکنفر بیخبر معرفی نمی کند، بلکه یکنفر قائل نگذار است. و نکته دیگری که بخوبی استنباط میشود این است که این قوانین تا بعد از هجرت و لااقل تا وقتی که اصل دکتربین (عقیده) او کاملاً پیشرفت نکرد تبلیغ نشد و حتی پاره ای از این قوانین تا بعد از فتح مکه وضع نشده بود . چنین است وضع و مقام قرآن که در نظر مسلمین بدرجه ای محترم است که شبیه و نظیر آن در میان مسیحیان نسبت بکتاب

۱ - یکی از دلائل قوی و روشن بشر دوستی که در قرآن رعایت شده این است که مجازات شدید، جز در مورد جنگ علیه کفار بنفرت دیده می شود . همانطور که این اصل در قوانین موسی نیز وجود دارد . قصاص (کشتن قاتل) در اسلام بصورت ملایمتری تعدیل شده است و آن عبارت است از گرفتن خون بهاء. خرابکاری- هائیکه (احیاناً) در اجتماع بدست اشخاص فقط نسبت بدارائی صورت گیرد، مجازات سنگینی ندارد . در صورتیکه نسبت ببندکار مفلس قضیه بکلی صورت دیگری دارد .

مفصل بندهت دیده میشود.

در این کتاب تمام قوانین و نظامات مربوط به عقائد دینی و قوانین مدنی و وظائف اخلاقی منظور شده است .

عقیده‌ای که عموم مسلمین بآن پای بندند و از قرآن اخذ شده است شامل نکات مهم ذیل است : دین بندو قسمت منقسم می‌شود - ایمان و عمل .

پروایمان عبارت است از عقیده بنخدا و فرشتگان و عقیده به وحی قرآن و عقیده به پیغمبران و بقیامت و روز حساب و بالاخره به تبعیت مطلق از احکام خدا .

و عمل عبارت است از نماز (طهارت مقدمه‌ای که لازمه آن است) و الطاق (زکوة) و روزه و زیارت مکه .

برای اینکه اختلاف بین مسیحیت و اسلام کاملاً مشخص و معین گردد، باید این نکته را در نظر گرفت که از لحاظ حکومتی که مسیحیت بر علمای این کیش دارد طبعاً مربوط باصل عقیده و فلسفه‌های آن است ، و در نتیجه دین و اخلاق در این کیش^۱ از یکدیگر تفکیک می‌شود، در صورتیکه برخلاف مسیحیت در اسلام نه از لحاظ فلسفه، بلکه از جنبه عملی، افکار سیاسی و قانونی و اجتماعی و اخلاقی پیروان اسلام را تحت نفوذ قرار داده است ، تا جالی که از نظر فکریکنفر مسلمان ، وطن دوستی ، مشروعت ، سنن، حکومت، حق، همه و همه مشمول يك کلمه است و آن کلمه اسلام است.

۱ - زیارت مکه مطابق رسوم سابق فقط قاعده و نظم بود که وحدت عقیده بوسیله آن تضمین شود ، و بملاوه شدت علاقه و ارتباط علمای دین را تجدید و تقویت کند .

۲ - البته مقصود کیش مسیحیت است . (مترجم)

در میان محسنات زیادی که قوآن بحق واجد آن است ، دو نکته بسیار مهم و قابل توجه وجود دارد. یکی لحن تنظیم و تکریمی است که هر وقت نام خدا بمیان می آید، یا بحثی از وجود باری تعالی طرح میشود ، ابراز میدارد و هیچگاه صفات نقص و جنبه های اغراض و هواجس نفسانی را باو نسبت نمیدهد. دیگر اینکه هیچنوع فکر یا بیایی یا ذاتی مخالف تقوی یا حاکی از سوء اخلاق و بی عفتی و عدم طهارت و امثال آن در قرآن وجود ندارد، که آن را معیوب و لکهدار نماید، در صورتیکه با کمال تأسف این نواقص در موارد بسیار زیادی در کتب یهود دیده میشود. در حقیقت قرآن باندازه ای از این نواقص انکار ناپذیر مبری و منزه است ، که نیازمند کوچکترین تصحیح و اصلاحی نیست ، و ممکن است از اول تا آخر آن خوانده شود، بدون آنکه رخسار شرم و جفا از آن متاثر گردد.

دینی که بدین طریق بوسیله قرآن تأسیس شد عبارت است از یک توخید تام و تمام، و در توضیحات مقدمه ای قرآن راجع بنفاه شناسی هیچنوع جمود و غموضی وجود ندارد .

الله یا خدائی که قرآن وصف میکند، صرف نظر از اینکه مطابق اصطلاحات فلسفی، علت اولائی باشد که جهان را بوسیله قواین وضع شده اداره میکند، در عین حال خودش بنفسه، با عظمت غیر قابل درکی قائم بالذات است و قوه ای است همیشه حاضر و بیرونی است همیشه خودکار .

از این گذشته «اسلام» دینی است منزه از تضاد و اختلاف و دینی است که هیچگونه رمز و رازی را با عنف و اجبار بر عقل و استدلال تحمیل نمی کند ، و اجازه نمیدهد که مردم با تصور و توهم در عین احساسات آتشیین و تعصبات کور کورانه که، آن اندازه

فحش را از راه خارج میکند، بعبارت ساده و لایتغیر، قانع باشند.

بالاخره اسلام دینی است که پرستش قدیسین و شهدا و پرستش آثار عتیق و صورتها و نقاشی‌ها و پرستش نازک بافیها و موشکافیهای ماوراءالطبیعه، و عزلت و انزوی صومعه نشینان و رهبانان و آئین توبه و بخشش گناهان را (آنطوریکه در کلیساهای مسیحیان رایج است - مترجم) نسخ کرده است.

بودلایل عقلی حکم می‌کند که این دین نتیجه تفکر عمیق و طولانی در طبیعت اشیاء و در اوضاع و احوال ملل آنروز جهان و محصول تطبیق موضوعات دینی با عقل و استدلال است. بنا براین محسبی ندارد که چنین عبادتی بر تشریفات بت پرستی و بر شعارهای صابئین و بر محراب و کنشت زرتشتیان غالب آید.

اینک به بیان توضیح نکاتی درباره اسلام بر اساس قرآن می‌پردازیم:

اسلام هیچگاه در اصول عقاید هیچ دینی مداخله نکرده است و هیچوقت کسی را باین جرم مجازات نکرده است و هیچگاه محکمه تقبش صفالد (الکیزبیون) تأسیس نکرده است و هیچوقت نظر نداشته است که عقاید دینی را بر دیگران تحمیل کند. بلی دین اسلام را بر دیگران عرضه می‌داشتند، ولی هیچگاه آن را با زور و عنف تحمیل نمی‌کردند، زیرا قرآن دستور داده بود که:

«لا اکراه فی الدین» و از طرف دیگر اعلام کرده بود که:

۱ - در امر دین اجبار و اکراهی نیست.

ان الذين آمنوا والذين هادوا والنجاري والصابئين. من آمن
بالله واليوم الآخر وعمل صالحاً ... ۱

علاوه بر این برای پذیرفتن این دین به مغلوبین ، همان
حقوق و امتیازاتی را میداد که فاتحین واجد آن بودند، و از این
گذشته اسلام مغلوبین را از اوضاع و احوالی که تمام فاتحین
جهان از ابتدای عالم، تا زمان ظهور محمد برای مردم ایجاد
کرده ، و از تحمیلاتی که بردوش مردم بار کرده بودند مستثنی
نمود.

اسلام بکودک کشی که در آن اوقات در کشورهای مجاور رواج
داشت خاتمه داد . به بردگی و قاعدهٔ فروش املاک همراه با بردگان
پایان داد.^۲

★ اسلام اصول عدالت مطلق را نه فقط میان پیروانش بلکه در
میان کسانی که مغلوب قوای اسلام میشدند و در پناه حکومت اسلام
زندگی می کردند برقرار کرد.

مالیات را تخفیف داد و تنها مالیاتی که بقولت می رسید
عبارت بود از ده يك . تجارت را از تحمیل عوارض و مواجع آزاد
کرد . علمای سایر ادیان را از پرداخت کلیه مالیاتهای ثابتی که
بر کلیسا یا دستگاه روحانیت تحمیل شده بود، و همچنین از انواع

-
- ۱ - کسانی که بکیش یهود و نصاری و صابئین گرویدند ، از
کسانی که بنحدا و روز قیامت ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند ...
 - ۲ - در قرون وسطی معمول چنین بود که کشاورزان عنوان
برده و غلام داشتند و در اروپا «سرف» نامیده می شدند، و هر وقت
کسی ملکی را بدیگری می فروخت کشاورزان نیز روی همان ملک
خرید و فروش می شدند و حتی این عمل تا اواخر حکومت تزارها
در پاره ای از نواحی کشور روسیه معمول بوده است. (مترجم)

مالیاتهایی که بطبقه حاکمه پرداخت میشد معاف کرد، گرفتن عهد و پیمان از کسانی که تازه با اسلام میگریزیدند، منحصر در این بود که يك جمله معینی را چند بار بر زبان رانند .

موضوع ختان بطوریکه همه تصور میکنند امری نبود که در اجرای آن پافشاری شده باشد. تشریح کامل موجبات و عللی که منتهی به پیشرفت اسلام شد، شاید حتی در حال حاضر بتمامه میرنباشد.

در مرحله اول آن مفاهیم و معانی صحیح و بلند مربوط بوظائف اخلاقی مندرج و مضمّن در قرآن را باید شمرد که خاصیت آن موجب جلب توجه مردمان جدی و متفکری بود که علاوه بر خصائص ذاتی و مراودات و امتزاج آنها با همشهریان یهودی و مسیحی شان آنها را نسبت باوهام و خرافات رایج در بت پرستی بی رغبت کرد .

در مرحله ثانی مجموعه آداب و رسوم و خصوصیات ذهنی ، ناشی از تعلیمات ادیان مختلف موجود در عربستان را باید ذکر نمود. و بالاخره در مرحله سوم عملی بودن احکام و مقررات قرآن را نسبت به تمام معاملات مشروع و کلیه مشاغل حیاتی باید دانست. پاره ای از نویسندهگان مسئله نوجه پیاداش اعمال را از لحاظ تأمین مقاصد شهوانی و جنسی براین علل و موجبات افزوده اند. ولی هر فکر روشن و بی غرضی اینگونه تصور و توهم را رد میکنند. زیرا آشکار است که محمد در نشر دعوتش هیچگونه اعتماد و اتکائی باین نوع اغوا و استنجاج نداشته است. و در هر حال این نکته را می

شود بر حسب نظامات اخلاقی و بر اساس قوانین مربوط به تقوای رایج در مسیحیت قضاوت نمود.

در حالیکه موضوع تعدد زوجات در عربستان بدون شك و شبهه عادت و رسم رایجی بود و تجویز آن از طرف اسلام در حکم صدور جواز مخصوصی نبود که به پیروان محمد اعطا شده باشد. بلکه می بینیم آزادی اخلاق و رسوم شرقی را در این باره محدود کرد، در صورتیکه زناکاری و ارتکاب فحشای با اقارب که در ملل و حشای آنقدر معمول و رایج است، در اسلام شدت منع گردیده، و ارتکاب آن مستوجب مجازات های شدید قرار گرفته است. جنبه های تقوای یکنفر ملمان حقیقی و مؤمن بدرجات برجیات عیش و خوشگذرانی او می چربد، و هیچ ملمانی نمیتواند قرآن را تلاوت کند مگر اینکه احساس کند که قرائت آیات قرآنی برکت و پرهیزکاری و تقوی در روح او اشراق میکند. در حقیقت مؤسس يك دين تازه یا فرقه جدیدی، بنسبت محتمل است بتواند بوسیله توجه دادن نفوس و عنایت مردم بمعايب و تشریفات بشری توفیقی حاصل کند. بنا بر این رعایت استحکام در انضباط و مقررات و نظامات اسلامی را باید از علل و عوامل موفقیت این دین دانست.

۱ - باید در نظر داشت که هر کسی بخواهد طبق دستور و اجازه محمد چهار زن بگیرد باید آنقدر ثمن داشته باشد که بتواند آنها را مطابق شأن خودشان نگاهداری کند. بطوریکه ما اروپاییان عموماً عادت داریم تصوراتی در باره امر تعدد زوجات بنمائیم، باید دانست که جز در مورد شخصیت های بزرگه و اشخاص معمول هر کسی نمیتواند چنین حیثیتی احرار کند و از این جهت تعدد زوجات در کشورهای اسلامی آنقدرها صدمه و زحمتی ایجاد نمی کند.

قرآن و اخلاق

آیات مربوط به مراسم عبادت که همیشه قاطع و روشن است نسبت به احکامی که جنبه تہذیب اخلاق دارد همینکه مورد پذیرش قرار گرفت، کمتر احتمال دارد که رعایت و اجرای آن مورد غفلت قرار گیرد، بنابراین روزهای طولانی حج نمازهای مرتب و مراسم فصل و وضو و زکوة دائم و ثابت و اجتناب از مشروبات الکلی که قرآن درباره آن امر و نهی صادر کرده است و در میان مسلمین میزان و مثال مخصوصی از عمل را ایجاد کرده است و مستمراً رعایت قانون را پیادشان میآورد.

این حقیقت که مسلمین تجارتشان را با پیشرفت قرآن ارتباط دادند ممکن است علت و موجب دیگری تلقی شود. زیرا پس از آنکه در شرق استقرار پیدا کردند و نقطی را برای اقامت برگزیدند بناست آن گزیدند که سلاطین و امرائی که قبلاً، افکار ناقصی دربارهٔ همین داشتند بقرآن آشنا شدند و در **هادا** گام مسلمین با طوع و رغبت مورد پذیرائی قرار گرفتند. سلاطین «نرات» و «دیدور» با سایر سلاطین و امرای شرقی مسلمان شدند، و همینکه اوبت فرمانروائی منولها در «کنداهر» و «کامبی» و «کجرات» و سایر امارت نشینها رسید که تا قبل از این تاریخ از نفوذ مسلمین وحشت داشتند عده‌ای بقرآن ایمان آوردند.

وقتی پرتقالیها وارد هند شدند ملاحظه کردند که دین اسلام در میان اوهام و خرافات هندوها درخشش و جولانی دارد. نقل کرده‌اند که «زامورین» قدیم یا امپراطوری که مفر فرماندهی خود را در «کالیکوت» قرار داده بود ششصد سال پیش از ورود پرتقالیها با نهایت محبت و مهمان نوازی خاصی اعراب را پذیرفته

۱ - مقصود مؤلف از منولها سلسلهٔ تیموریان هند است،

(مترجم)

است، و برای آنها اعتباری قائل شده است، و بالاخره بدین آنها ایمان آورده است. «ساراما پیریمال» آخرین پادشاه این سلطه با يك كشتی عربی به مکه مسافرت کرد تا روزهای آخر زندگی خویش را در آنجا بگذراند.

درباره عدم عفو و اغماض، دیده و دانسته از روی مبالغه و اغراق به محمد نسبت هائی داده اند. حقیقت امر این است که به بت پرستها و بیکسانی که هیچیک از مکتب های وحی و الهام را قبول نداشتند یکی از دو پیشنهاد عرضه میشد:

و آن عبارت بود از قبول اسلام یا شمشیر. آنهائیکه به تعبیر قرآن اهل کتاب نامیده میشدند و عبارت از چهار فرقه دینی مسیحی و جهود و مجوس و صابین بودند، اجازه داشتند که پیرو قانون قدیم باشند و جزیه بپردازند، و سایر مشخصات حقارت و اطاعت را تحمل کنند.^۱

ولی حدودی را که عدم بردباری و عدم تحمل مسلمین مقرر میداشت، بندرت صورت تعدی و تجاوز بخود میگرفت. قوی را که بکفار میدادند بندرت نقض میشد، و با تمام حمله و هجوم و گستاخی شان فاتحین مسلمان در مقایسه با آنهائیکه مطیع رهبر بزرگ روحانی و کیش عالی مقام روم و قسطنطنیه بودند؛ مردانی بودند مایلیم و صلحجو، تا حدیکه میشود براسی تأیید کرد که اگر

۱ - وقتی که قرار پرداخت جزیه بر فبت یا باجبار داده میشد، قبول کنندگان پرداخت جزیه از تمام شئون و امتیازات سابق خودشان، از جمله آزادی در اعمال دینی برخوردار بودند. وقتی که فرمانروای سرزمین معینی حاضر می شد جزیه بپردازد سرزمین خودش را می توانست نگاهداری و اداره کند و فقط تابع روابط معمولی باشد.
(نقل از تاریخ هند تألیف الفنتون صفحه ۲۶۱)

قرآن و اخلاق

امراء و سلاطین اروپا بجای عربها و ترکها ، مالک و فرمانروای آسیا می شدند ، رفتاری را که مسلمین با مسیحیان کردند ، آنها نمیکردند ، زیرا همین مسیحیان بودند که همکیشان خودشان را که مخالف عقاید عمومی تشخیص میدادند ، از روی کمال قساوت و با فجیعترین وضعی نابود میکردند .^۱

میو ضروریو، مینوسد:

دقیقت میتوان گفت میان ظلم و ستمی که اعراب بر مسیحیان روا میداشتند ، با ظلم و ستمی که دستگاه پاپ بر مؤمنین حقیقی وارد میساخت ، هیچ نسبتی نیست . کشتاری را که مسیحیان از دودواها کردند یافقط در کشتار روز سنت پارتلومیو که بحساب دین آنها خونبار پخته شد ، بیشتر از تمام تجاوز و تعدی بود که عربها در کلیه دوران غلبهشان نسبت به مسیحیان مرتکب شدند . پاپ مردم را از این حس کینه جولی (یعنی از اظهار باینکه ، مسلمین فرقا ظالمی هستند و از تبلیغاتی که کرده و گفته اند ، که مسلمین مسیحیان را مختار فرار میدادند ، که یادست از مسیحیت بکشند و یا کشته شوند) نجات داد . این شایعه بیپرووجه صحت ندارد ، بلکه رفتار مسلمین در مقایسه با رفتار دستگاه پاپ که از ستمگری وحشیان هم تجاوز کرده بود ، در حکم حد اعلا یفروتنی و تواضعی است که انجیل توصیه میکند .

اگر فرضاً دین محمد روحانی محض نبود لااقل معتبر و

۱ - چفیلد در صفحه ۲۱۱ مجله تاریخی می نویسد .

اگر عربها و ترکها و سایر تباہیل اسلامی نسبت به مسیحیان همان روشی را اتخاذ میکردند که ملل اروپا درباره یروان قرآن منظور داشتند ، شاید از دین مسیحی در مشرق زمین اثری باقی نمی ماند .

عملی بود و مانند شاهراهی بود سنگفرش که در میان بالایی از خرافات و اوهام و عرفان باقی بوجود آمده باشد، درحالیکه نام مسیحیت ملکوک و منفور شده بلاد و جنبه‌های اخلاقی طبیعت صورت شرم‌آوری بخود گرفته بود، تا حدیکه افراق بیست‌اگر گفته شود، که مسلمین هیچگاه در طول تاریخشان، بهیچ نوع شاخه و ملکی از ملکهای مسیحی بر نخوردند، که خالی از فساد در تشریحات مراسم و عقیده دینی بوده و یا شایسته احترام باشد. این نکته بخوبی روشن است که رسالت موسی فقط برای بنی اسرائیل بود و بملت دیگری مربوط نبود، و قانون اجازه نمی داد که هیچ فرد غیریهودی وارد جامعه اولاد یعقوب بشود و از کتابهای منسوب به او اثر لیت‌ها، آشکار است که خواریون شك داشتند که آیا غیر از جهودها کسی اجازه دارد که از برکات معافیت جدید بهره‌مند شود؟ هرچند پس از مشاوره نسیم گرفته شد که «ژاتیل‌ها» استحقاق و شایستگی آنرا دارند که مورد تبلیغ انجیل واقع شوند. از منابع تحقیق مؤلفین مسیحی معلوم میشود بعضی اینکه دین مسیحی در دربار رسمیت گرفت آن سادگی و پاکی را که در انجیل مشاهده میشود از دست داد. غرور، حرص، کینه، عداوت، نوطه، دسته‌بندی و فساد، مبلغین آن را بدستجائی نسیم کرد و جنگهای بی‌پایان قلمی میان نویسندگان از هر طرف شروع شد.

۱ - میو «رنان» در مقدمه کتاب زندگی مسیح صفحه ۸ می‌گوید، هر يك از چهار انجیل بنام شخصی است که در تاریخ انجیل معروف شده‌اند. این چهار نفر شخصیت نزدها بطور محقق و مسلم مؤلف نیستند، باین معنی که فورمولهای مطابق گفته‌ی منی و مارک و لوقا و یوحنا در قدیمترین ادوار دلالتی ندارند که بقلم خود این چهار نفر نوشته شده باشد. مفهوم و معنی آن این است که فقط جنبه نقل و روایت دارند که صدور آن بهر يك از چهار نفر نسبت داده شده است.

«میلتون» میگوید:

«مدتها قبل از دوران قسطنطین حضرات مسیحیان در فکر و اخلاق، اصالت و صحت و قداست اولیه را، از دست داده بودند. بعد از اینکه قسطنطین بساط کلیسا را رونق داد، مسیحیان به مشق کسب قدرت های کشوری و تحصیل افتخارات افتادند و دین مسیحی منهدم شد.»

در قرن هشتم مسیحی محمد در شرق ظهور کرد، و دین خودش را بنیاد گذارد. بت پرستی را در قسمت عمده آسیا و افریقا و مصر از بین برد، و در همه این قسمت ها خدای یگانه، تا امروز برقرار مانده است. افکار نوده جمعیت از برکات معنوی و مادی پیغمبر هرب متاثر گردید.

برای بکنفر مشرک کنجاو (این دین و تعلیمات آن) با جنبه های انسانی و خاصیت ملکوتی بنظر میرسد. پاکتر و صافتر از طریقه زردشت، آزادتر و آزادی بخش تر از قانون موسی.

مطابقت و موافقت دین محمد با عقل و استدلال بیشتر از عقیده مجزوح با اسرار و رموز و خرافاتی است که در قرن هفتم (وجود داشت) و آبروی سادگی تعلیمات الجیل را برده بود.
در حقیقت قانع کننده ترین دلیل نیروی دین محمد در افکار علمای این کیش از اینجا بدست می آید که دوام و بقای اسلام آنقدر بطول انجامیده است که بتواند، از فرمولی و درهم شکستگی سایر عقاید تجربه آموخته باشد (و بر از انحطاط و تنزل ادیان دیگری

۱ - مؤلف عالی مقام اسوف علیه هوج بودن و سست بودن مدهیات مسیحیت را در برابر اسلام باین نحو تأیید می کند. (مترجم)

پی برده باشد) و بر خلاف پیروان کیشهای دیگر که تدریجاً مخلوق را بجای خالق قرار داده‌اند - مسلمین در برابر وسوسه‌ها و فریب‌ها با استقامت تمام مقاومت کرده‌اند و زمینۀ دینشان را از تنزل دادن بطح محسوسات و تصورات بشری حفظ کرده‌اند ، و از تعصبات خشک و خرافات آزادمانده‌اند ، و خلاصه گفتار این که، هیچگاه صورت ذهنی و فکر الهی و ملکوتی را بشکل پست و نازل و محسوس درنیآورده‌اند .

شمار وندای اسلامیت ، ساده و تغییر ناپذیر این است که :

«اشهدان لااله الاالله ، و اشهد ان محمداً رسول الله»

یعنی ایمان دارم که خدا یکی است و محمد رسول اوست.

این تصور (توهم) که در ذهن پاره‌ای اشخاص راه یافته و کالی‌هنوز تصور میکنند که دینی را که قرآن تعلیم داد، بوسیله شمشیر تبلیغ شده است ، اشتباه و خبط خارق‌العاده‌ای است زیرا بطور وضوح همه صاحب نظران و متفکرین بی‌غرض تصدیق دارند که دین محمد که بوسیله آن نماز و زکوة جانشین خون قربانی‌های بشری گردید، و دینی که بجای جنگ و نزاع دائم و مستمر، روح خیرخواهی و بشردوستی و فضائل اجتماعی را در نفوس مید ، و بنا بر این بایستی در تمدن اثر و نفوذ مهمی داشته باشد ، در حقیقت خیر و برکتی بود برای جهان شرق ، و بالاخره برای قلع و قمع بت پرستی و مانند روش موسی نیازمند آن نبود که بدون مضایقه ابزار و آلات جنگی و وسایل خونریزی را مورد استفاده قرار دهد. در اینصورت چقدر بیهوده و مضحک بود که (اشخاصی) نسبت یکی از قویترین و سائلی که دست قدرت خدای متعال آنها برانگیخته است، تا عمائد و فلسفه‌های بشریت را که در طول قرون متمادی بوجود آمده ، تحت نفوذ قرار دهد ، چیزی جز لنگ و

توهین و اهانت و تحقیر و تخفیف و اظهارات جاهلانه ، نثار کنند

موضوع را ، بطور کلی چه از لحاظ رابطه باقیام و پیشرفت خارق العاده آن و چه از نظر ارتباط با شخص مؤسس ، و چه در زمینه طرز و روش سیستم عمل بدانند ، نمیتوان جز عمیق ترین و جالب ترین مظاهر عشق و علاقه داشت ، و شک نیست که میان کبابی که در مقام مقایسه صلاحیت و شایستگی دو مکتب اسلام و مسیحیت بر آمده ، و تحقیقات و مطالعاتی کرده اند شاید بتوان افرادی را پیدا کرد که در رسیدگی و بررسی باین بحث دچار آشفتنگی فکر نشده باشند و در نتیجه مجبور از اقرار و اعتراف باین امر نشده باشند که ، اسلام بطور قطع و مسلم دارای مقاصد بسیار عاقلانه و خیر خواهانه بوده است .

و بالاخره با اعتماد و اطمینان آنرا عامل مؤثر در ایجاد خیر و برکت دانسته اند .

۱ - مؤلف، گرا ندایه نظرش را در باره عدم صلاحیت کیش زرتشت و صابئین و غیرهما در مقایسه با دین اسلام صریح و آشکار بیان نموده و با اشاره و تلویح ، انحراف مسیحیان را از اصل دعوت مسیح (ع) و منح شدن کیش مسیحی را به بیانات مختلف توضیح داده است . اینک در میان این فصل با توجه به اینکه این کتاب در هشتاد و پنج سال قبل تألیف شده و خود مؤلف مأسوف علییه در محیط مسیحیت زندگی میکرده است ، ناگزیر بوده است امتیاز اسلام را بر مسیحیت بطرز خاصی و با این تعبیرات فاضلانه بیان کند . (مترجم)

احترام مسلمین بتحصیل دانش

صحت مطالب و نکاتی که در پایان فصل گذشته بآن اشاره شد از حقائق و ملاحظاتی که بعداً شرح داده میشود، بیشتر واضح و روشن خواهد شد.

شاید هیچ ملتی قبل از مسلمین وجود نداشته باشد که برای کسب دانش از آغاز تا انجام بیشتر از مسلمانها احترام قائل شده باشد. یکنفر شاعر مسلمان میگوید:

و بعضی اینکه یکنفر دانشمند را می بینم، دلم می خواهد
روی خاک بیفتم و برگرد و غبار پای او بوسه زدم.

هم قوالب مکتوب و هم آداب و سنن باین حس پندیده

کماک کردند باین شرح :

«مرکب قلم دانشمندان از خون شهداء بهتر است» و کسی که قلم و مرکب را بعد از خود (بیادگار) نگه دارد ، و بعبارت دیگر کسیکه خودش را در راه تعلیم و تربیت و کسب دانش ، برای فرزندانش سرمشق قرار دهد در بهشت برای او باز است ، و جهان فقط بر چهار چیز تکیه دارد»:

تعلیم دانشمندان ، وقضاء بزرگان ، و نماز پاکان ، و داوری شجاعان»

ولی آنچه مؤثرتر است این است که مسلمین نظر خدای متعال را در این باره دخیل میدانند ، باین معنی که خودش در قرآن دارائی و تمول را ناچیز شمرده ، ولی دانش را جزو محسناتی دانسته است که نمیتوان قیمتی برای آن قائل شد . محمد شخصاً باعلاقه‌ای که مخصوص بخودش بود ، کسب دانش را توصیه و تأکید کرد ، و علی دامادش قسمت خدائی را ، از این که باو مال نداده است ، و دانشی داده است ، استقبال کرد!

مطابق دلائل و شواهد گوناگون ، اولین احیا کنندگان فلسفه و علوم بدون شك اعراب آسیا و اسپانیا بودند ، که در عصر خلفای عباسی و اموی زیست میکردند ، و این دانشمندان را بحق ، حلقه اتصال بین ادبیات قدیم و جدید نامیده‌اند .

حروف کتابت (خط) که اصلاً از مشرق زمین به اروپا آمده

۱ - مؤلف محترم باین شعر که منسوب بحضرت علی علیه السلام است توجه داشته است که می‌گوید ،

رضینا قسمة الجبار فینا - لنا علم و للجهال مال . یعنی ما به قسمتی که خدا کرد - و دانش را بما ، و مال را به نادانان داد راضی هستیم (مترجم)

بود، برای بار دوم در پناه نبوغ اسلامی، در اروپا راه یافت. همه میدانند که بیشتر از شصت سال صنایع و علوم در میان اعراب رونق و شکوه داشت، در صورتیکه میان ما (اروپائیان)، وحشیگری خشن و زنده حکومت میکرد، و شعله ادبیات بکلی خاموش و منتفی بود.

موشیم میگوید:

«باتفاق آراء همه شهود معتبر، هیچ چیز آشفته تر و خزن آور- تر از ظلمتی که در قرن دهم مسیحی، در جهان غرب حکومت میکرد وجود نداشت، بطوریکه از لحاظ دانش و فلسفه لااقل این دوره را باید عصر آهن لاتن ها نامید»

فلسفه لاتن ها از حدود علم منطق و زبان و لهجه ها تجاوز نمیکرد، و این معنی در نظر آنها خلاصه و جوهر دانش و فلسفه بشری بود. محقق است که فیلسوفان عرب قبلا مدارس متعددی در ایتالیا و اسپانیا تأسیس کرده بودند، و در آنجا عده ای از کسانی که برای کسب دانش مجهز و آماده شده بودند، اصول فلسفی اعراب را پذیرفته بودند، و آنها در مدارس مسیحی رواج دادند، و باز میگوید:

«باید قبول کرد که کلیه علوم اعم از فیزیک و هیئت و نجوم و فلسفه و ریاضیات، که از قرن دهم بعد در اروپا رونق گرفت اصولا مأخوذ از مدارس اعراب است، و اعراب اسپانیا را از هر جهت باید پدران فلسفه اروپا دانست.»

اروپای جدید، شکفتن اولین غنچه تصورات شعری و تخیلات رمان نویسی را با اعراب مدیون است.

وقتی که بجنبه های ممدوح امر توجه میکنیم، میبینیم که از منافع حاصله از فتوحات اعراب و تسخیر سایر ملل، یکی این

است که، مثل تابع، در فاصله کسی زبان و ادبیاتی برای خودشان ایجاد کردند، و همین که این منظور انجام شد، پیشرفت ترقیات فکری آنها در مقایسه با سابقینشان مایهٔ اسباب بود.

هفت قرن قبل از این ادبیات یونانی صورتی بخود گرفته بود، و برای جهان روم نیز همین مدت لازم بود، تا نویسندگان و شعرای بزرگی بوجود آورند. معادل همین مدت از دوران تشکیل حکومت روم در جنوب فرانسه گذشت تا این ملت توانست مدعی داشتن ادبیات مخصوص بخودش شود.

ولی فقط یکصد و پنجاه سال از هجرت گذشت که اعراب جرمدی شدند، که در ادبیات جلو افتادند و نگهبان فلسفهٔ قدیم و هنر شدند.

رومی‌ها و گت‌ها در طول قسمت اعظم دوست سال هر - يك کوهیدند تا اسپانیارا مسخر کردند، ولی عربها، در ظرف مدت بیست سال این شبه جزیره را تسخیر کردند، و تا جبال پیرامون قلب کشور فرانسه جلو رفتند و عزت و اهمیت لول آنها در صحنهٔ دانش کمتر از میدان جنگ نبود.

علی صو زادهٔ محمد، و خلیفهٔ چهارم، بنواً عنایت و حمایت خودش را دو بارهٔ خدا و کتابت بط داد. درران حکومت معاویه که خلافت اوئی شد، اعراب علوم یونان را جمع آوری کردند. بعد از او ابوجعفر منصور دومین خلیفهٔ عباسی، زمام امور و رهبری دانش و علوم را در دست گرفت. در میان سازمانهای متعدد مقاومت، و فتوحات جدید در خمان، منصور بازم دقت و فوق و پول را بصورت آزاد منعی (لیبرال)، در راه ترویج صنعت و هنر صرف میکرد، و شهر مرکزی بغداد را که از لحاظ جمعیت و شکوه بسی نظیر و بیشتر از یازصد سال مفر حکومت جانشینان او بود تأسیس کرد.

هارون الرشید نواده منصور که یونانیها از دلاوری و قدرت و مهارت جنگی او مرعوب بودند، در اروپا از لحاظ هنرهای صلح جویانه و دانشدوستی و دانش پروری شهرت بیشتری داشت.

هارون الرشید دوست شارلمان بود و با او ارتباط و مکاتبه داشت و در راه کتب دانش و تحقیق کوشا بود. سر پرستی بود آزاد منش، و اختراعات مکانیکی را در میان ملل وحشی بخارج از محیط خودش ترویج میکرد.^۱

ولی از لحاظ اینکه شالوده بنای شهرت و معروفیت ادبیات عرب بدست مأمون (پسر هارون) پایه گذاری شد، تاج افتخار را باید روی سر او جای داد. سدها فقر حاصل کتابها و نسخه های خطی قدیمی مستمراً بتدریج او وارد میشد. از اشبیله تا اصفهان خزائن ادبی شان سرعت پخش میشد. بغداد و کوفه با بصره و قاهره و فاس و مراکش و قرطبه و قرطبه و والانس با اشبیله همیشه از بلاغت محافل علمی و منبری برخوردار بودند.

فلسفه، مخصوصاً فلسفه ارسطو (که اعراب او را مانند ربیع النوعی احترام میکردند) سرعت در اروپا منتشر میشد؛ علوم طبیعی ترویج میشد؛ ادبیات یونانی و رومی دو باره بوسیله نسخه های خطی عربی زنده شد.

هرچند شعر محدود بخرز و مضامین مربوط به تعلیم و تربیت و سرودهای عاشقانه بی شماری بود، و نیز اشعاری با قافیه های متوالی، یا مثنوی، دارای مضامین معمولی فراوانی وجود داشت

۱ - اولین جامعی که در دوره هارون اختراع شده بود، بتوان

هدیه نزد شارلمان پفرانسه فرستاده شد [مترجم]

بهر حال اشعه درخشانی از این قبیل از قرن نهم تا قرن چهاردهم از مدارس اعراباً منعکس بود. بعد از این طبقه، بزرگترین و مشخصترین تکبانیان دانش عبدالرحمن های اسپانیا، یعنی بازماندگان عبدالرحمن که حکومت اموی را در آن کشور تأسیس نمود بودند.

از امرای این حلقه سه نفر بنظر میرسند که بزرگترین ایشان، سومین بود و آخرین عبدالرحمن. این مرد هشتمین خلیفه و اولین کسی بود که لقب امیرالمؤمنین را بخود گرفت. در دوران حکومت وی تقییمات سیاسی که بزودی موجب سقوط این حلقه شد باوج شدت رسیده بود. و زمینه کافی برای آزمایش دانش و شجاعتش ایجاد کرد. وی در همه موارد برای عملی ساختن علاقه شدید خود بدانش از هر موقع و فرصتی استفاده میکرد. سلطنت طولانی بیشتر از ۵۰ سالوی که آن نیز در قرن دهم بود، هنگامی که اروپا در تاریکترین ادوار جهالت غوطه ور بود و در ضمن اینکه او بر حسب ضرورت، ادبیات کشور خودش را پیشرفت میداد،

اشعای از روشنائی را در ظلمات فکری ما تابش میندازد

مدارس بغداد، بخارا و بصره در عین شهرت و معروفیت بواسطه بعد مسافت، حس کنجکاوی مسافریین و محصلین ما را تحریک نمیکردند و اگر کشور اسپانیا که تحت حکومت این حامی رشید و سخاوتمند بود، در ب دانشگاهها و پرورشگاههایش را باز نگذارده بود، خیر و برکات دانش عربی ممکن بود خیلی کم احساس شود، یا اینکه بطوری از بین برود که قابل جبران نباشد.

عبدالرحمن یکی از درخشندهترین مروجین صنعت و هنر بود، و در جلال و شکوه و عظمت در بارش، معماری قصورش و طرز تهیه و تأسیس باغانش، اگر نگوئیم بر دربارهای شرقی مشابه

رقیب‌هایش، بر تری داشت باید گفت نظیر آنها بود.

قصر شهر زهرا که سه ربع فرسنگ تا قرظبه فاصله داشت محصول زحمت و کار بیست و پنج سال بود که بقیمت معادل ۶ میلیون لیره انگلیسی تمام شده بود. حرم و حریم سلطنتی و سازمانی داشت مرکب از جمعیتی بالغ بر شش هزار نفر و سوارا یکه در شکارگاه ملازم موکب او بودند لشکر بزرگی بود، دارای بیشتر از ده هزار نفر سوار.

انصراف و انصراف مختصری از بحث حاضر ایجاب میکند که در موضوع تهمت وارده علیه عمر در باره سوزاندن کتابخانه اسکندریه بحث کنیم و این تهمت را رد کنیم.

شرح دامتان این است که گفته‌اند عمر به عمرو عاص والی مصر در سال ۶۴۱ دستور داد که کتابخانه اسکندریه را نابود کند، و نسخه‌های گرانبهای قدیمی آن کتابخانه را بجای هیزم برای گرم کردن حمامهای عمومی آن شهر مصرف نمایند.

این پوچ‌ترین و بیهوده‌ترین تهمتی است که مخالف عقل است، زیرا این مطلب معروف است که کتابخانه بطلمیوس‌ها که محتوی آن چهار یا هفت هزار جلد کتاب بوده است در دوران قیصر «ژولیوس» که شهر اسکندریه مسخر نظامیان رومی شده بود، سوخته شده است و این تهمت که هر مورخی بعد از دیگری آفتدر با اعتماد و اطمینان آنرا تکرار کرده است، بکلی بی‌اساس است و دلیل عدم صحت آن اول این است که این عمل برخلاف قوانین محمدی است که بطور واضح و روشن امر میکند که کتابهای دینی بیهود و نصاری که در ضمن جنگ و زد و خورد بگسست می‌آیند، هیچوقت نباید ضایع و نابود شوند، در نتیجه کتب علوم دینی و تاریخی و شعری و فلسفی و غیره که مربوط بکفار است باید

بموجب قانون در راه نفع و مصلحت مؤمنین مورد استفاده قرار گیرد.

دلیل دوم این است که ابوالفرج^۱ که داستان حریق از «طبقات» او گرفته شده است سیصد سال پس از حادثه مورد بحث وادها زیست میکرده، در سوریکه تاریخ یونان و وقایع نگاران بسیار مقدم بر این دوران از مسیحیان و اهالی مصر در این موضوع کاملاً ساکت مانده اند.

دلیل سوم این است که «سنت کروا» که در تحقیقات عالمانه اش در باره کتابخانه های اسکندریه نظر داده است میگوید: «این موضوع افسانه ای است و بر، زیرا قدیمترین و مهمترین کتابخانه های اسکندریه بعد از قرن چهارم ابداً وجود نداشته است.

عجیب تر اینکه مؤلفین جدیدی هنوز هستند که این افسانه را تکرار می کنند، با اینکه «گیبون» مورخ، این داستانرا مشکوک دانست، زیرا هیچگونه احتمالی برای اصالت آن نیست

۱ - در جلد ۶ صفحه ۷۷ از تاریخ سقوط و انقراض روم) تألیف گیبون - چاپ «بن» ، بقلم ناشر حاشیه دیده می شود باین شرح :

«افسانه ابوالفرج اگر بامقصد کسانی که درباره خط و حشیانه رومیها که جهان را تیره و تاریک کرده است بحث کرده اند سازگار نبود، این همه شهرت بن خود نمی گرفت.»

مقصود از این توضیح مجمل این است که چون نویسندگان اروپائی برای پرده پوشی عمل و حشیانه رومیها در سوزاندن کتابخانه اسکندریه در دوران ژولیوس قیصر وسیله ای نداشته اند این افسانه را نشر داده اند تا اعراب را نیز بهمان تقصیر متهم کنند.

(مترجم)

و در هیچیک از منابع اسلامی یا مسیحی آن صر، در این باره
ذکری نشده است و حتی گفته است که:

«اگر آن لودهٔ ثقیل و پر خجیم مناقشات عرب و مسونو -
فیزست‌ها در حقیقت بمصرف سوخت حمامهای عمومی رسیده باشد
یکنفر فیلسوف آفرا با بسم (بشاشت خاطر) تلقی خواهد کرد،
و تصدیق خواهد کرد که بالملازمه این عمل بخیر و صلاح انسانی
بوده است».

ولی اگر تصور کنیم که این مسئله حقیقت دارد و عربها
کتابخانهٔ اسکندریه را سوخته‌اند، پس بچه دلیل آنهاست که بر این
عمل خرده میگیرند، نسبت به مثل «کاردینال کزی منس» که کلیهٔ
کتابهای عربی را در زمینهٔ تاریخ و طب و کشاورزی نوشته شده
بود، بیهالهٔ اینکه همهٔ آن کتابها مزبوط به قرآن هستند، سو، اظهار
نفرت نکردند؟

یا چرا بر تخریب «کاخ تابستانی» یا بر خسارت بزرگتری،
که ناشی از عمل وحشیانهٔ نابود کردن آثار تاریخی و اسناد
امپراطوری چینی و غیره بود اعتراض نکردند؟ ولی خلاصه کلام
این است که:

اروپا بیشتر از اینها باسلام مدیون است زیرا صرف نظر
از مجاهداتی که در طول جنگهای صلیبی بکار رفت و قسمت‌های
عمدهٔ سیستم و طرز حکومت ملوک الطوائفی (در اروپا) ملای شد
و آنچه دستگانه‌های دیکتاتوری اشرافیت از میان رفت، و روی
خرابه‌های آن مجلل‌ترین بناهای آزادی تأسیس شد، و از این
جهت اروپا مدیون اسلام است، و اروپا باید بخاطر داشته باشد
که به پیروان محمد دین دیگری دارد و آن صبارت است، از
اینکه:

همین مردم (مسلمین) بودند که حلقهٔ اتصال ادبیات قدیم و جدید شدند، و در طول مدت زیادی که اروپا در تاریکی فرورفته بود، مسلمین تألیفات و تحقیقات عدهٔ زیادی از فلاسفهٔ یونان را حفظ کرده، و بسط و نشر مهمترین رشته‌های علوم طبیعی و ریاضیات و طب و غیره را برعهده داشتند و این علوم بمقدار زیادی مدیون زحمات آنهاست.

اسپانیا و کاسینو و سالرنوم مهد پرورش ادبیات آن عصر بود و تحقیقات ابن‌سینا و ابن‌رشد و بیکارو و سایرین بآنها تکیه تازه از حال بربریت نجات می‌یافتند نیرو و توجه جدیدی داد. علاقهٔ آنها (مسلمین) در کسب علوم جغرافیائی، آنها را بجهانگردی وادار کرد. و حتی در صحاری آفریقا حکومت‌هایی را تأسیس کردند.

اعلام نه فقط در طول درخشنده‌ترین اعصارش، بلکه از احوال و اساس با ادبیات مساعد و همراه بود. محمد خودش گفت:

«مغزی که فکر و تحقیق در آن نباشد مانند جسمی است بی روح» و باز گفت: **«بزرگی بمال نیست و بدانش است»** و به پیروان خودش امر کرد که دانش را در دورترین نقاط روی زمین جستجو کنند.

خلافت برای چندین قرن بدست یکدسته از فرمانروایانی افتاده بود که در عداد کاملترین افراد شمرده می‌شدند، و قدرت‌های مختلف را از میان برداشته بودند. اختلافات دینی فراموش شده بود «مأمون» يك نفر مسیحی بنام «موسول» را بریاست دانشکده‌ای در دمشق انتخاب کرده بود و در جواب اشخاصیکه بواسطهٔ این عمل او را ملامت میکردند میگفت:

«او را انتخاب نکرده‌ام که رهنمای دینی من باشد بلکه،

برای این مقصود است که معلم علوم طبیعی باشد^۱

کیست که بر فقدان آخرین بقایای آثار جوامع صردی، یعنی سقوط امپراطوری اسلام در اسپانیا، سوگواری نکرده باشد؟^۲ کیست که فضای سینه اش نسبت بآن ملت شجاع و سخاوتمند مملو از تمجید و تکریم نباشد؟ همان ملتی که در طول هشتصد سال حکومت بر اسپانیا حتی تاریخ نویسان مخالفان نتوانستند کوچکترین لملوله‌ای از ظلم و ستمگری راجع بآنها بنویسند!

کیست که از تحریکات دستگاه مسیحیت خجالت زده نشده باشد؟ مقصود همان تحریکاتی است که در نتیجه آن قوای داخلی بر اثر تعصب عنیف و ستمگریهای شیطانی، علیه مسلمین بهیجان آمدند، و چنان مظالمی مرتکب شدند! آلمهم نسبت بکسانی که درباره این جمعیت یعنی اسپانیائیها آلمهمه اسابیت و حمایت ابراز

۱ - داستان رابطه علمی سید رضی با داشتن مقام علمی و جنبه خاص روحانی، با ابن اسحق صابی بالانتر از موضوع ارتباط مأمون یا فلان دانشمند مسیحی است، زیرا سید رضی بمعرضین می‌گفت، رابطه من با ابواسحق رابطه علمی و انسانی است نه رابطه مذهبی، و از آن بالانتر، پس از وفات ابواسحق در سوگواری او اشعاری سرود و مقام علمی او را ستود، و باز مهمتر اینکه گفته‌اند، هر وقت سواره از مقابل قبر او عبور می‌کرد پیاده می‌شد، و بدین طریق احترام خودش را بمقام مطلق علم و دانش نشان می‌داد. (مترجم)

۲ - در نظر دارم بنقل از گفته های آناتول فرانس، منتشر در رساله‌های که بنام «زندگی گلها» نشر داده است، در یکی از مجلات خارجی در این زمینه خوانده‌ام که می‌گوید،

«حملات وحشیهای شمال اروپا بر اسپانیا و نابود کردن حکومت و دستگاه علمی اسلامی اقلای پانصد سال اروپا را از ترقیات علمی و رنسانس عقب انداخت.» (مترجم)

کرده بودند؛ و کیست که از عملیات سیاسی آمیخته به تعصب «گزی منس»^۱ که محصول زحمات فلاسفه و ریاضیون و شعرای قرطبه را که حاصل ادبیات درخشان يك سلسله هفتصد ساله بود، و طبعه حریفی نموده سر افکنده نباشد؟

از تألیفات «فراه‌بیگن» متولد سال ۱۲۱۴ میلادی که زبانهای شرقی را آموخت، مبسوط ترین معرفت در باره مؤلفین عرب را بدست میآوریم. او از شخصیت‌هایی مانند ثابت بن قره و الکندی و الفرجانی و مانند آنان نامی برد و حتی معلوم میشود که همان قدر معرفت درباره آنان داشته است که نسبت ببطیقه کلاسیک یونان و لائینی، مخصوصاً درباره ابن سینا که او رارئیس و امیر فلسفه میخواند. معروف است که فرد بیگن بزرگ، اصول روبره فلسفه تجزیه خود را از سلف خویش روجریبیگن اخذ کرده و مجنوب او بوده است و این حقیقتی است که بدون شك و تردید منشأ روش فلسفه بیگنی و مکتب او مأخوذ از اولاد اسمعیل و شاگردان محمد است.

در پاسخ این اظهار یکنواخت که «اسلام در عصر حاضر دشمن علوم و ادبیات است» گفته شده است که، علاوه بر اینکه این سخن از حقیقت دور است، روشنائی و نورانیت عصر حاضر، نتیجه خط مشیی است که اسلام تعیین کرده است و آن عبارتست از اینکه:

اسلام تعلیم و تربیت را قانون اساسی قرار داده است
 هر کودکی در پابان پنجسالگی باید بمکتب و مدرسه برود.
 وظیفه دولت است که بهر فردی تعلیم دهد تا قوایینی را که اطاعت میکند بدهد و تکلیف هر خانواده‌ای این است که با اولاد

خود اسباب و ابزار زندگی و کسب و معیشت را بشناساند، هر فرد تحصیل کرده‌ای موظف است که صنعت و حرفه‌ای بیاموزد و چه‌بسا دانشمندانی در اسلام بوده‌اند، که از راه کسب و کار زندگی کرده‌اند. آری مسلمانان بطور کلی برای تحصیل، عشق سوزانی از خود نشان داده‌اند، زیرا هر جمعیت و هیئت و دسته‌ای خودشان مسئول تعلیم و تربیت فرزندان خود بوده‌اند.

در شهر قسطنطنیه که غالباً آتش‌سوزی رخ میدهد، وقتی محله‌ای دچار حریق شود سکنه آن محله مجبورند خودشان مدرسه را تعمیر کنند، ولی مسجد از محل در آمد موقوفات تعمیر می‌شود و یا آنکه اشخاص مؤمن و صالحی اقدام به تعمیر آن می‌کنند. فتوحات مسلمین از لحاظ لشکر کشی بدون شك از مهمترین و درخشنده‌ترین آثاری است که در تاریخ ثبت و ضبط شده است، چه نکه‌ای عجیب‌تر از امپراطوری عرب است که از تنگه جبل الطارق تا هندوستان امتداد داشت! ترکها را در يك طرف و تاتارها را در طرف دیگر در نظر بگیرید که عظمت و شهرت محمد را حفظ میکنند! اگر ممکن است میان امرای قانع مسیحی جستجو کنید، آیا کسی را می‌توانید پیدا کنید که با صلاح‌الدین‌ها و مرادها و بایزیدها و محمد های دوم و سلیمان‌ها مقایسه کنید؟ آیا عربها مسیحیت را در داخل جبال پیروته می‌صور نکردند؟ آیا بایتالیا حمله نمودند و تا قلب فرانسه پیش رفتند؟ آیا ترکها فتوحات خود را تا حدود آلمان و خلیج و نیز امتداد دادند؟

الجمنها و مجامع و تشکیلات قوای صلیبی و آنچه تجهیزات که کلیسای لاتینی را ملو از جمعیت و پول کرده بود، آیا مانند دریائی بود که امواج آن از غرب تا شرق امتداد داشت و همینکه با قوای اسلامی مواجه شد، گوئی به صخره مهیج و عظیمی تصادم

شد و درهم شکست!

از این عجیب‌تر فتوحات دریائی این مردم فوق‌العاده بود باین

بیان که:

در زمان حیات محمد دریا در نظر اعراب آنقدر مخوف
مینمود که مسافرت دریائی برای زیارت مکه موجب اسقاط تکلیف
شمرده میشد و هنوز عمر يك نسل پیاپیان نرسیده بود که پرچم
آنان در دریای مدیترانه باهتزاز در آمد؛ جزیره کورت تخیر
شد، و جزایری که در جنوب مجمع الجزایر واقع شده بود، دچار
همان سرلشوت گردید. جزیره سیل شکار مملکان شمال
افریقا شد و جزیره‌های قبرس و ساردین و جنوب ایتالیا مقصدائی
آنان گشت.

عربها برای مدت درازی، در مدیترانه برتری دریائی را
چه از لحاظ جنگی و چه از جنبه تجاری احراز کردند و پاره‌ای
از کشتیهای آنان دارای «کالبر» و اندازه بسیار بزرگی بود.
در حدود سال ۹۷۰ مبعی عبدالرحمن خلیفه عرب،
یا سلطان بزرگترین قسمت اسپانیا يك فرزند کشتی ساخت که
تا آن تاریخ به بزرگی آن در آن نواحی ساخته نشده بود و
کالاهای بسیاری بوسیله آن حمل کرد که در نواحی مشرق فروخته
شود.

این کشتی در طی طریق بکشتی دیگری حامل کالاهائی
متعلق بامیر سیل، که مأمور المعز لدین الله، فرمانروای ساحل
افریقا بود برخورد و محمولات آنرا غارت کردند. بمحض شنیدن
این حادثه، المعز لدین الله که سلطان سیل بود و امیر سیل
تحت امر او می‌زیست يك دسته کشتی، تجهیز کرد و مأمورین این
کشتی‌ها، کشتی بزرگ اسپانیا را که حامل کالاهای گرانبھائی

برای مصارف شخص عبدالرحمن بود، هنگام بازگشت از اسکندریه گرفتند. اعراب نمونه های متعدد دیگری از کشتیهای بزرگ ساختند که شرح آن در متون تواریخ ذکر شده است و احتمال قوی میرود که این کشتیها را بتقلید از کشتیهای بزرگ اسپانیاییهای مسیحی میساختند و نمونه اعلای این کشتیها در طول سلطنت فیلیپ دوم بوجود آمد، تا جایی که در میان مجموعه این کشتیها واحدهائی دیده میشد که از کشتیهای انگلیسی که در آن تاریخ در برابر آنها صف آرائی میکردند بزرگتر بود. هیچ معامله ای غیر عادلانه تر از رفتاریکه در تاریخ هند با دست نویسندگان انگلیسی نسبت باسلام شده است نمیتواند وجود داشته باشد؛ نویسندگان انگلیسی، امپراتورهای مغول قرن چهاردهم را، با نیروی نظامی قاطع ملایم! و با پیشرفت های رأفت آمیز قوای انگلیسی! مأمور مشرق، در قرن نوزدهم مقایسه می کنند و در این مقایسه تضادی بین دو طرف قائلند ولی اگر بخواهند در این زمینه مقایسه معقول و صحیحی بکنند باید وضع تسخیر هندوستان را بدست مسلمانان، با نورمان های معاصرشان که انگلستان را تسخیر کردند بنسجند.

اخلاق سلاطین مسلمان را باید با سلاطین معاصرشان در اروپا، جنگهای هندوستان را در قرن چهاردهم با جنگهای فرانسویها یا با جنگهای صلیبی، تأثیر فتوحات مسلمین را در اخلاق هندوها با تأثیر فتوحات نورمن ها در اخلاق انگلوساکسن ها، در دوراییکه هر کس انگلیسی نامیده میشد، موهون و مورد نکوهش بود، باید مقایسه کنند. در عصریکه اشخاصی که برای اداره کردن امور عدلیه، انتخاب می شدند، خودشان منشأ و منبع همه بی عدالتیها بودند! هنگامیکه قضاتی که وظیفهشان ابراز و اعلام عدالت بود،

ظالم ترین دزدان و راهزنان بودند؛ در زمانی که مردان بزرگ، برای تحصیل پول، در آتش حرص و طمع می سوختند و هیچ نوع توجهی نداشتند که با چه شدت و چه غنمی آنرا بسنعت می آورند؛ درموقعی که هرزگی و لاپالی گری و فساد اخلاق اینقدر شیوع داشت، که یکنفر شاهزاده خانم اسکاتلندی مجبور شد جامه روحانیت بپوشد تا مصون از تعرض باشد^۱.

گفته میشود که تاریخ طبقات سلاطین مسلمان در هندوستان، منطبق با نمونه های قنوت و شمرگی فاتحین قدیم است، در صورتیکه این اعمال در دوران تسلط مسیحیان معاصرشان بی مابغه نیست، زیرا وقتیکه شهر بیت المقدس در اواخر قرن دهم بوسیله مهاجمین صلیبی^۲ تحت فرماندهی گادفری دو بویون تسخیر شد، قوای مهاجم مرکب از چهل هزار نفر جنگجو بود، و مهاجمین با شمشیر کشیده وارد شدند و بر هیچکس ابقاء نکردند.

اسلحه ای که باید حافظ و نگهبان مردان شجاع و وسیله

۱ - نقل از بیانات هنری آف همینگتن و اینمر.

۲ - کلارک در کتاب وستنی جیانتلی ۳ تا جلد اول صفحه ۲۳۹ در بحث راجع به جنگجویان صلیبی می نویسد:

بطور قطع و مسلم، جهان اخلاق خیر و برکتی از آنها ندید، زیرا قوای مهاجم هیچ ملتی، در هیچ عصر و زمانی در هرزگی و شرارت و بی شرمی و شهوترانی و فسق و فجور بیشتر از این دسته که بنام جنگ مقدس رفته بودند، نبوده است؛ جنگجویان صلیبی مارك ابدی روی موهوم پرستی و خرافات عمومی گذاشتند. عنیف ترین و شدیدترین نمونه های تعصب را تشویق و ترویج کردند. جنگ يك وظیفه مقدسی شده بود و بجای دعا و احسان و کارهای خیر، قتل نفوس (مسلمین) و خونریزی، کفاره گناهان و خطیای شناخته میشد^۱

تلیم و التیاد مردم جهان باشد، در راه گفتار پیر و جوان
و زن و مرد، و بعبارت دیگر در راه قتل عام بکار برده
می‌شد.

نه بر کوچک رحم می‌کردند و نه بر بزرگ، نه بر زن و
نه بر مرد. با همان شعیری که بدن مادران را سوراخ می-
کردند، کودکانرا نیز با همان نابود می‌کردند. کوچه‌های
بیت المقدس از تل‌های مقتولین پوشیده شده بود و صدای
ناله و ضجه و فریاد‌های پلس و نومییدی از هر خانه‌ای
بلند بود.

وقتی که صلاح‌الدین، سلطان سوره برای بار دوم این شهر
را پس گرفت، بعد از تسلیم شدن شهر حتی يك نفر گفته نند،
و جدا کتر مرحم را نسبت با سیران میخی ابراز کرد، و با سیرانی
که فقیر بودند، بدون گرفتن فدیة آزادی داد!

در برابر بی‌کفامی و حسن اخلاق این مرد نامور، ادعاها و
لاف و کزاف‌های فیلیپ فرانسوی، و حتی حسن شهرت شخص و نشان
بکلی از بین رفت و چون این مرد (صلاح‌الدین) بادییات و بیشتر
از آن بطوم آشنائی داشت، همیشه در ضمن فتح و پیروزی، به
هنر و صنعت احترام می‌گذاشت و در ضمن حال مانند بکمرد مراض
بر خود سخت می‌گرفت. احترام و نهایت و آزادمنشی وی نسبت
بدیگران حدی نداشت. حس رأفت و مرحم و سایر فضایل در شخص
او مجسم بود و زندگی وی مظهر یکنوع اخلاق و اطواری بود
که اگر رقیب‌های او آنها را ستمش قرار میدادند برای آنها مفید
بود، و کسایکه در آرزوی کسب فضائل مسیحیت بودند اگر از
رفتار او پیروی می‌کردند، برای آنها ننگی نبود.

صلاح‌الدین بدون شك مردی بود دارای شجاعت و حکمت و

سخاوت، بفاصلهٔ کمی پس از انعقاد قرارداد صلح در دمشق فوت کرد و وصیت کرد صدقاتی میان فقرا (اعم از جهود یا مسیحی یا مسلمان) تقسیم کنند.

حالا نقطهٔ مقابل را در نظر بگیرید:

فهرمان مسیحی، ریشارد اول پادشاهی بود که جلالوشکوه او ناشی از جمع آوری پولهای زیادی بود که از رعایای خودش با وسایل بسیار نامشروع و مخالف عدالت میگرفت، حرص و آز او تمکین پذیر نبود و لجام گسیختگی او در شهوترانی او را مجبور کرده بود که نه فقط از ملکهٔ زیبای خودش «برن گاریا» دختر سانسکو، پادشاه ناوار، غفلت داشته باشد، بلکه او را بگناه غیر قابل وصفی سوق دادا یکنفر عابد صومعه نشین وارد دربارش شد، و بنام خدا او را از ارتکاب آن گناه علناً توبیخ کرد.

اغلب سلاطین مسلمان مردانی بودند دارای اخلاق فوق العاده، حزم و فعالیت و مجاهدات محمود غزنوی و ترویج او از ادبیات و هنر اندازه نداشت. بدانشمندان آتقدیر کرم و متعا نشان میداد که پایتخت او مجمع بزرگترین مردان نابغه شده بود، و هیچیک از فرمانروایان آسیائی در هیچ تاریخی نتوانسته اند آنهمه دانشمندان را در یکجا جمع کنند. محمود هرچند در تحصیل مال و ثروت حرص بود ولی از لحاظ قضاء و جلال و عظمت بی نظیر بود و دربارهٔ این امتیازات، پولهایی را که بدست می آورد، میدادست چگونه مصرف کند. چهار نفر جانشین اولی و حافظ و حامی ادبیات بودند، و ابداعشان، آنها را فرمانروایان لایق و شایسته ای میدانستند. آیا عین اوصاف او را میتوان برای معاصرینشان، مثلاً

ویلیام ذی نورمن، و اخلاف او ذکر کرد ؟

در قرن دوازدهم، همینکه لوئی هفتم پادشاه فرانسه شهر
ویتری را تسخیر کرد دستور داد که شهر را آتش بزنند و در
برابر این عمل یکهزار و دوست نفر از نفوس بشری طعمه حریق
شدند^۱ همان اوقات در انگلستان در دوران سلطنت استیفن، جنگهای
داخلی با شدت و حدت جریان داشت که اراضی مزروعی بدون کشت
مالد بود و آلات و ابزار کشاورزی یا بکلی ضایع و یا متروک
افتاده بود و در عین حال نتیجه جنگهای فرانسویها در قرن چهاردهم
بصورتی درآمده بود که مهیبت و مخوفتر از آن در هیچ کشوری و
در هیچ عصری دیده نشده است.

گفته می شود که تعدیات شدید فاتحین مسلمان در مداوک
و منابع غیر قابل تکذیبی، ثبت و ضبط شده است ولی خیر و
برکت و احسانهاییکه از آنها بدیگران رسیده کمتر بقلم آمده
است.

ما (اروپائیان) شواهد فراوانی از مظالم فاتحین مسیحی در
دست داریم ولی می پرسیم:
آیا هیچ شاهی از خیر و برکت و منافع وجودیشان
داریم ؟

فیروز شاه سوم در سال ۱۳۵۱ مسیحی در هندوستان بر-
نخت نشست و در نتیجه کارهای مفیدی که بنفع مردم انجام داد
حسن شهرتی بخود گرفت. از جمله کارهای مفیدی که انجام داد این

۱ - جنایتهاییکه همین روزها فرانسویهای خونخوار، در شمال
افریقا نسبت به مردم بی گناه الجزایر و تونس و مراکش مرتکب شده اند،
کمتر از جنایتهای لوئی هفتم نیست .

قرآن و اخلاق

بود که برای پیشرفت امور آبیاری، پنجاه صد روی رودخانه‌ها احداث کرد، چهل مسجد و سی مدرسه و یکصد کاروانسرا و سی آبپایان و یکصد بیمارستان و یکصد حمام عمومی و یکصد پنجاه پل، غیر از عمارت‌های متعدد مجلل و مزین که برای تفریح ساخته بود، بنا کرد و بالاخره بالاخره از همه اینها کاتالی بود که از رودخانه جهنم قسمت واقع دریای کوهستان کاربول منشعب می‌شد و تا هندی و هپتا امتداد داشت.

بابر اولین پادشاه سلطنت مغول درهند، فعال‌ترین افراد بشر و یکی از شریف‌ترین مردانی است که سرزمین هند قدم گذاشته‌اند و مردی بود که با آنهمه شایستگی، در کمال سادگی می‌زیست. لکه‌های عیبی که در نظر مردم دوران جوانی او و املکوک کرده بود، در نتیجه استحکام مبانی اخلاقی که بعداً بنیاد آورد و بر مفاسد چیره گردید، از دامن او شسته شده و بالاخره بر اثر طهارت نفس در ادوار زندگی بعدی مرد متشخص و مبرزی شناخته شد.

بابر پیری بود مطیع، پند و میرادری مهربان و دوستی سخاوتمند و دشمنی صلح‌جو، در عین حشمت و جلال، خوش‌اخلاق و خوش‌خو، در آداب عبادت و مراسم تقوی معتدل، کم خواب، در جواهرسازی و سایر فنون مکابکی ماهر، مردی بود جمور، سریع، دست و دل باز و بلند نظر و فکور و در راه ابراز عشق و علاقه بملت خودش اهل تحریک و آتش‌ریک نبود.

مردی بود دارای ذوق سلیم و فکر مہذب و اطلاعات وسیع و با در نظر گرفتن موقعیت ولادت و سوابق تربیتش، مضمون‌ذیل مصداق اختراعات ابدی اوست که گفته‌اند:

«مانند رودخانه‌هایی است که جنگلهایی را که بر اثر سایه‌های زمین تاریک شده است و در عین حال سایه بهشت را

العیاذ باللہ، آبیاری میکنند.

همایون پسر بابر که اخلاقاً از آلودگی‌های شهوانی مبری بود و لکه‌های مفاسد دامن او را آلوده نکرده بود، مغلوب شیر شاه امیر افغانی گردید و از هندوستان رانده شد. شیر شاه برج تخت سلطنت نشست و بعد از پنج سال سلطنت تخت و تاج را به پسرش عادل شاه تفویض کرد.

همایون پس از گذشتن قریب شانزده سال موفق گردید که حقوق غصب شده را بدست آورد. شیر شاه غاصب غالب، فرمانروائی بود در نهایت حزم و لیاقت و با وجود اینکه دو مدت کوتاه سلطنتش بطور مدام و مستمر در میدان جنگ بود، متطقاً فرمانروائی را به عالیترین درجات نظم و آرامش ترقی داد و در امور کشوری دولت خودش اصلاحات زیادی بعمل آورد. شاهرایی را که طی مسافت آن چهار ماه طول میکشید از بنگال تا غرب و تونس نزدیک اندلس ساخت. در هر ایستگاهی کاروانسراهائی بنا کرد و در فاصله يك ميل و نیم چاه آب حفر کرد. در هر مسجدی یک کنفرس امام و یک کنفر مؤذن وجود داشت و همچنین مباشرین متناسبی برای هندوها و مسلمانها در نظر گرفته بود. در دو طرف جاده‌ها صفوفی از درختان سایه دار کاشته شده بود.

بحث دربارهٔ اخلاقاً کبر نامور که هم در امور کشوری و هم در امور لشگری مردی بود بزرگ، و از لحاظ دانش و نیروی هفو و احساس و بردباری و آزادمنشی و غیرت و شهامت و مرحم و رأفت و اعتدال و ترویج صنایع و از جهت علو همت و بزرگواری شهرت بسزائی داشت زاید بنظر میرسد.

موقفیت اکبر مرهون سیاست داخلی اوست که او را در عالیترین درجات و در صف مقدم سلاطین و امرائی قرار داده است که وجود آنها برای بشریت خیر و برکت محسوب میشود .

اکبر مجازاتهای بدنی و ازدواج قبل از سن بلوغ و ذبح حیوانات را برای قربانی قذغن کرده بود^۱ و نیز اجازه داد که زنهای بیوه ، برخلاف قانون هندوئی برای بار دوم شوهر کنند . اکبر اباع هندو و مسلمانان را متساویاً برای کارهای دولتی استخدام میکرد و مالیات سرشماری از کفار و مالیات بر زوار را ملغی کرد . و نیز برده ساختن اسرای جنگی را جداً منع کرد . کلیه اصلاحات مالی را که بوسیله شیرشاه شروع شده بود تکمیل نمود .

اکبر دستور داد که کلیه اراضی قابل کشت ، واقع در داخل کشور از نوساحی شود و میزان محصول هر جریبی تخمین گردد و میزان سبی مالیات که باید از عامه وصول شود مشخص گردد و مالیات جنسی تسیر شود ، آنگاه پرداخت مالیات بصورت نقد یا جنس باختیار کشاورزان واگذار شود و کشاورزان مخیر باشند که اگر جنس بقیمت گزافی تسیر شود ، مالیات را به جنس تحویل دهند و درعین حال تعداد زیادی از انواع عوارض و مالیاتی را که موجب زحمت و آزار رعایا بود ملغی کرد .

نتیجه این اقدامات عاقلانه بود که ارزش حوائج عمومی بمقدار قابل ملاحظه ای تقلیل یافت . دستوری را که بعنوان مأمورین

۱ - مقصود از ذبح حیوانات بعنوان قربانی ، نظر مؤلف بکشتار گاو بوده است که تا عصر حاضر گاو از نظر هندوها مقدس است و حتی قانون حکومت جدید هند نیز آن را مقدس شناخته است .
(مترجم)

مالیه صادر کرده ، بدست ما رسیده است و همین دستور ها و فرامین ، علاقه او را در طرز اداره امور بر اساس آزادی و آزاد منشی و تهیه وسایل و رفاه و آسایش رعایایش بما نشان می دهد . لحن تعلیمات او بمأمورین قضائیش عادلانه و خیر خواهانه بود و مقرر داشته بود که در قضاوت قائل ، تأمل و تأخیر کنند ، تا در غیر از موارد شورش و آشوب و عصیانهای خطرناک ، جزیات صویب و تأیید امپراطور اعدامی صورت بگیرد .

بمأمورین قضائی توصیه کرده بود که در اجرای قصاص و مجازات های بزرگ تأمل کنند و جز در موارد شورشهای خطرناک ، مادام که فرمان اعدام محکومی ، از طرف امپراطور تأیید شده است ، بنام مجازات و قصاص بهیچکس صدمه ای وارد نیآورند ، و نیز قذفن کرده بود که بریدن دست یا گوش ، بعنوان مجازات بزرگ ممنوع باشد . در ارتش اصلاحاتی کرد و نظم و نسق تازه ای قائل شد و بجای اینکه مانند سابق پرداخت حقوق نظامیان بر عهده مؤدبان مالیاتی باشد ، حقوقشان را بصورت پرداخت نقدی از خزانه تأدیه میکرد . علاوه از ساختمان قلعه های جنگی و سایر کارهای عام المنفعه ، بناهای مجلل متعدد دیگری را ساخت که پیشاپه پبر بطور مرسوم و مشروع نقل کرده است .

نظم و قاعده در هر قسمتی از سازمانهای عمومی ، حکومت میکرد و تمام تأسیساتش بصورت تمجب آوری ، از انضباط و انتظام اداره میشد .

سیاح معروف ایتالیائی پیترو لوال نیز که در سال ۱۶۲۳ مسیحی در دوران سلطنت جهانگیر پسر اکبر به هندوستان آمده و سفرنامه ای در اینباره نوشته است شاهدهی است از اخلاق این شاهزاده و همچنین از اوضاع و احوال مردمیکه تحت فرمانروایی او

زیست میکردند و میگوید :

« این مردم نه فقط در آسایش و رفاه زندگی می کنند بلکه کمال امنیت را دارند . »

و چون این پادشاه میدانست که رعایای او باین نحوه زندگی دلخوشند ، آنها را بیهانه های مجعول محکوم نمیکرد ، بلکه از مشاهده زندگی باشکوه و ثروت و دارائی شان لذت میبرد . ولی سلطنت شاه جهان نواده اکبر درخشنده ترین دوران تاریخ هندوستان است . در محیط حکمرانی او آرامش مستمر و انتظام و انضباط برقرار بود و هر چند سرلوماس از وفور ثروتی که در اردوگاه وی بسال ۱۶۱۵ ملاحظه نموده بود حیرت کرده است و میگوید ، در این اردوگاه اقلاً معادل دو جریب زمین مستور از پارچه های ابریشمی و قالی های زربفت و منخمل های زردوزی شده وجود داشت ، که روی آنها قطعات جواهر بکار برده شده بود . از این گذشته ، شاهد دیگری داریم و آن تاورنیه سیاح فرانسوی است که میگوید :

« همان کسی که تخت طاوس معروف ، برای او ساخته شد و در جشن تاجگذاری معادلوزن خودش پول و جواهرات در میان حاضرین پخش می کرد در میان رعایای خودش بعنوان پادشاهی زندگی نمیکرد ، بلکه پیدری که در میان خاندان او زندگی میکند بیشتر شباهت داشت . »

شاه جهان لاینقطع در کارهای دولتی مراقبت میکرد و هیچ پادشاهی از لحاظ حسن اداره امور دولتی در هندوستان بیایه او نرسید .

در دوران سلطنت همین شاهزاده با عظمت بود که کانال دهلی تحت نظارت علیردا بغان مهندس او ساخته شد . این منبع عظیم

آبیاری پس از اینکه در طول چند صد میل ، وسیله رفع حوائج کشاورزان شده بود مورد استفاده ارباب نوق و سلیقه عقیم در شهر پایتخت نیز واقع گردیده بود . از بستر این رودخانه هزار جوی بهر طرف کشیده شده بود ، و از مجاری مخصوصی که بدست مهندسین آماده گردیده بود ، بتمام اطراف و جوارب شهر دهلی ، آب سرازیر می شد و باشکال مختلف برای تفریح مردم آب از فواره های مرمر جست میزد .

همین آب ، بدن اشخاص تب زده را درحمام های سنگی سرد وخنک میکرد و یا بصورت قطرات روی گلهای زیبای حرمسراها و چمنزارها و سبزهزارهای داخلی میچکید .

از این قسمتها که بگنریم ، آب در داخل خانه های محقر کارگران جریان داشت و عطش تشنگان را تسکین میداد و فقرا سر و صورتشان را با آن شستو میدادند .

بهر حال با آنهمه که گفته اند نتوانسته اند ثابت کنند که فرمانروایان مسلمان هندوستان بقدر فرمانروایان انگلیسی که بعد از آنها حکومت را بدست گرفته اند محارگری کرده باشند و لایزال در برابر آنچه طرفداران و حمایت خواهان مسلمین ثابت کرده و معزز دانسته اند طرفداران دسته مقابل چیزی ندارند که عرضه کنند .

سلاطین مسلمان در مقابل آنچه گرفته اند ارزش کامل آنها داده اند . آنها یکدستگاه قضائی کاملی را اداره میکردند که عالی و دالی از آن برخوردار بودند و در دوران حکومت آنها هر بازرگانی میتواند کالای خود را هر وقت میخواست در طول چند صد میل راه صحیح و سالم حمل کند و بالاخره در این طرز حکومت ، هر نوع نقیصه ای پیدا شود ، يك نکته مسلم است و آن

اینست که انبوه مردم در آن روزگار در کمال وفور نعمت و امنیت زیست میکردند . شاهد بر صحت این ادعا ، پیش-صحن ها و جلوخانهای عماراتی است که با سنگ مرمر فرش شده و اکنون خزه روی آن روئیده. مجاری آبهای را کدو عمارت ها و معابد جفدنشین و ستونها و طاقهای محکم و مستحکم است که بقدر کفایت مؤید این معنی است !

در حقیقت بدون بیم و هراس از تکذیب دیگران، باید گفت، که هر يك از این سلاطین وحشی (!) برای کارهای عام المنفعه همانقدر پول خرج می کردند که اینروزها برای نگهداری قوای لشکری صرف میشود !

اگر عملیات شرافتمندانه این سلاطین و امرای شرقی را با پیشرفت هائی که متارن همان اوقات در کشور ما (انگلستان) یا در هر يك از ممالک اروپا صورت میگرفت مقایسه کنیم ، مطالبی بدست ما خواهد آمد. و در هر حال از این عمل باید، بشدت وحشت کرد زیرا تصویر اوضاع اروپا در آنزمان تاب مقاومت و مقایسه با اوضاع مشرق زمین را ندارد.

بطوریکه میدانیم در عصریکه بدان اشاره شد بهیچوجه در این مملکت (انگلستان) حتی يك کانال وجود نداشت و راههای ما باستانی معدودی، عبارت بود از جاده های باریکی که فقط قابل عبور چهار پایان بود، و بزرگترین شهرهای ما مخزن و منبع آبی نداشت، و از دستگاہ پلیسی که در کوچکترین قصبات امپراطوری دهلی وجود داشت، در این شهرها اثری نبود. و از آن امنیتی که حقیرترین رعایای شاه جهان که از سرحد پنجاب تا دهلی، یا از دهلی به الله آباد، مسافرت میکرد، بهره مند بود، بکنفرانگلیسی

که از لندن به هایگیت^۱ مسافرت میکرد بهره‌ای نداشتیم و مطمئن بود که بتواند مانند مسافر هندی باسایش و آرامش بمقصد برسد.

مستر پلرول در باره مردم بنگاله که تحت حکومت سلاطین محلی میزیستند بما اطلاعاتی میدهد که اگر از زبان شخصیکه خودش سالها مقیم و ساکن این ناحیه بوده، و از نزدیک باوضاع و احوال آنجا آشنائی داشته صادر نمیشد میگفتیم افسانه است.

این مرد شریف میگوید:

در حقیقت مزاحمت این مردم معادتمند ظلم است، زیرا تنها آثار و علائم زیبائی و صفا و تقوی و نظم و عدالت و مناعت حکومت هندوستان در این شهرستان در وجود همین‌ها مجسم است. در اینجا دارائی و آزادی مردم مصون و محفوظ است، در اینجا خبری از ثروت خصوصی یا عمومی بگوش کسی نرسورده است. مسافر چه با کالا باشد و چه بدون کالا، مورد مراقبت و معافیت دولت است. دولت برای معافیت مسافر قراولائی میگذارد که بدون گرفتن پول او را از منزلی بمنزل دیگر برسانند و این مأمورین مسئولند که مسافر و کالای او را در جای امنی نگهداری کنند.

در پایان اولین منزل، مسافرین با محبت و آداب خاصی بقراولان منزل بعدی تحویل داده میشوند. قراولان پس از اینکه از جریان سفر پرسش‌هایی از مسافرین می‌کنند معافین سابق را مرخص کرده و شرح رفتار او را با مسافر ضمن یادداشتی بصورت

۱ - HIGHGATE یکی از دهات نزدیک لندن بوده است

که حالا جزء شهر لندن شده است. (مترجم)

قرآن و اخلاقی

گاهی نامه با رسیدی برای مسافر و کالاهایش بآنها میدهند، و این گواهی نامه و رسید نزد فرمانده اولین پاسگاه فرستاده میشود و فرمانده پاسگاه این اوراق را در دفتر ثبت می کند و منظمآ گزارش آنها نزد راجه می فرستد.

مسافر باین شکل در داخله کشور عبور داده میشود و اگر به تنهایی عبور کند بهیچوجه برای خوراک و مسکن و ارايه (برای حمل کالا یا محصولات عادی) دچار زحمت نمیشود و اگر بخواهد در قطه ای بیشتر از سه روز اقامت کند قطبه صورت دیگری دارد مگر اینکه مبتلی بمرض یا حادثه غیر قابل احترازی شود.

اگر احياناً در این شهر چیزی، فی المثل، يك كيسه پول یا اشیاء قیمتی دیگری مفقود شود کسی که آنها یافته است، آنها بطرختی که در همان حوالی باشد میآویزد و به نزدیکترین پاسگاه اطلاع میدهد و افسر پاسگاه موضوع را بوسیله صدای طبل یا دهل با اطلاع عموم میرساند.^{۱۰}

حالا از جهت تقابل و تضاد؛ وضع انگلستان مسیحی و مترقی، در طول فرمانروائی سلاطین معاصر با امپراطورهای مسلمان سابق اندکی تشریح میشود.

سال ۱۳۸۱ - طغیان وات تیلر WAT TYLER و برائت فشار بارونها، هزارویا صد نفر یاغی شدند و عده زیادی از آنها بسون محاکمه اعدام شدند.

سال ۱۳۸۴ - پیروان و کلیف (WIGLIFF) اصلاح طلب، اعدام شدند.

۱ - نقل از کتاب «حوادث تاریخی حالب توجه» جلد اول

سال ۱۳۸۹ - سلطنت ظالمانه ریشارد دوم ، طغیان در ایرلند، بواسطه فرامین گل گهنک که در سال ۱۳۶۷ صادر شده بود.

سال ۱۳۸۹ - فرمانروائی ظالمانه ریشارد دوم و طغیان و شورش در ایرلند بواسطه قطعنامه‌های کلکمنی که در سال ۱۳۶۷ صادر شده بود. قطعنامه‌های مورد اشاره ازدواج افراد انگلیسی را با ایرلندی خالص در حکم خیانت بتخت و تاج اعلام کرده بود . زیرا پوشیدن لباس ایرلندی و تقلید از عادات آنها جرم محسوب می‌شد و مجازات آن مصادره اموال بود یا حبس ابدیمیت از قانون بریتون نیز تعبیر به خیانت نسبت بتخت و تاج بود. اجازه دادن بایرلندیها برای چراییدن احشام و اغنام در اراضی پیل (PALE) حضور ایرلندیها در جریم کلیسا یا موقوفات منعلق به کلیسا ، راه دادن ایرلندیها را در صومعه‌ها، پذیرفتن رامشگران ایرلندی و غیره جرم محسوب می‌شد؛ درحالتیکه تحمیل مالیات بر یک نفر انگلیسی شرارت و تبه کاری تلقی میگردید؛

سال ۱۳۹۹ استعفای اجباری ریشارد دوم از سلطنت و در نتیجه، قتل او بوسیله بولینک بروک که تخت و تاج را غصب کرد و لقب چهارم بنفرد داد و محروم ساختن دو نفر وارث ذیحق که در قلعه ویندسور WINDSOR CASTLES توقیف شدند.

سال ۱۴۱۰ - جان بدبی در اسمیت فیلد ، بجرم ضلالت و کفر سوخته شد؛ شاهزاده ولیمهد که بعداً هائری پنجم لقب گرفت در آنجا حاضر بود و در حدود او ان سلطنت هائری چهارم شکنجه های عنیف و شدید بشرح زیر انجام می‌شد :

زن یا مرد محکوم بحبس مجرد در خانه‌ای پست و تاریک زندانی می‌شد، آنها را برهنه و عریان روی زمین بی فرش میخوابانیدند

و از هر گونه لباس و پوشاکی محروم بودند و در حول و حوش آنها هیچگونه ملبوسی دیده نمی شد. مجبور بودند، بر پشت بخوابند و سرشان هم پوشیده باشد، پاها و يك دست محبوسين بيك طرف خاله کشیده می شد و دست دیگر باطناب بطرف دیگر خاله، و همین معامله را باساقهای پای محبوسين می کردند. روی بدن آنها ناجائیکه طاقت تحمل داشتند بلکه مافوق طاقتشان آهن و سنگ می گذاشتند. روز بعد سه قرص نان جو بهر يك داده میشد بدون آب، و روز بعد سه مرته از آب را کد، نه آب جاری، که از خاله‌ای که نزدیک به زندان بود، بآنها بدون نان. و خوراك آنها همین بود تا ببرد ۱۱

این شکنجه و حشتناك تا دوران سلطنت جرج سوم شروع و قانونی شناخته می شد و آخرین تاریخی که این شکنجه انجام شده است بدستی معلوم نیست ولی چیزی که مسلم است اینست که زندانیانی که متهم بشارت بودند این شکنجه‌ها را باید تحمل کنند، و سپس خودشانرا تسلیم محاکمه نمایند؛ آنگاه معلوم شود که مفرود یا بیگناه !!!

متر برینگن Mr. BARRINGTON در کتابی که بنام مقررات یا نظامات قدیم (ANCIENT STATUTES) نوشته است در صفحه ۸۶ دو نمونه از این شکنجه‌ها را که در دوران سلطنت جرج دوم سال ۱۷۴۱ انجام گردیده است ذکر میکند.

از سال ۱۴۶۸ تا زمان گرمول اجرای شکنجه معمول بود و نمونه‌های زیادی در کتب قوانین شورای سلطنتی ثبت شده است، و فرامین مربوط بآن شکنجه‌ها در موارد متعدد هنوز موجود است.

آخرین نمونه این شکنجه‌ها که ثبت تاریخ گردیده در سال ۱۶۴۰ رخ داده است که شخصی بنام آرچر (ARCHER) که دستکش میفروخت و تصور می‌شد جزء دسته شورشیانی بوده است که به کاخ «آرک بیثاپ» در لمبیت حمله ور شدند در تور (برج) شفه شد و بطوریکه یکی از اسناد همان عصر حکایت میکند از شکنجه میدادند تا اعتراف کند و همکارانش را معرفی نماید. یک نسخه از فرم‌هاییکه بمر سلطانسی مهور گردیده است و شکنجه مربوط باین واقعه را اجازه داده است در اداره اسناد دولتی (STATE PEROFFICE) موجود است. جرج دوم وقتی که در اسکاتلند بود هنگام اجرای شکنجه حضور داشت.

سال ۱۴۱۳ - قانونی برای قلع و قمع زندگن و ضلالت وضع

شد.

سال ۱۴۱۵ - جان کیدون و رشارد نورمن بجرم زندگن در اسمیت فیلد سوخته شدند.

سال ۱۴۴۱ - النیور کبهام ، دوچس اوف گلوستر ،

رادجری بولینک بروک ، گانون سوئول ، مارجری جوردین ، و جان هوم بجرم جادوگری محکوم شدند. دوچس تبعید شد، بروک بدار آویخته شد و سپس جسد او را روی زمین کشیدند، و بالاخره لاشه او را شقه کردند. مارجرین جوردین سوخته شد. سوئول در زندان جان سپرد و جان هوم عفو شد.

سال ۱۴۵۵ - آغاز جنگهای داخلی بنام «گلهای سرخ»

میان دو دسته لالکاسترین‌ها و یورکیت‌ها که دسته اول گل سرخ را نشان خودشان قرار دادند و دسته دوم گل سفید را. این جنگها در سال ۱۴۸۵ پایان رسید و در ضمن این معاربات دوازده نفر از خانواده سلطنتی و دو بیست نفر از اعیان و یکصد هزار نفر از محترمین

قرآن و اخلاق

و مردم معمولی کشته شدند. رو بهمرفته تمام کشور خالی از سکنه شد و اشرافیت نابود گردید.

سال ۱۴۷۸ - محکومیت و اعدام جادوگران .

سال ۱۴۸۴ - غصب کردن تخت و تاج ریشارد سوم و قتل برادرزاده های جوانش کینگ ادوارد پنجم و دوک اوف-یورک (Duke of York) در برج لندن و کشتن لورد ر پورز و سایرین در قلعه پومرت کسل (Pomeret castle)

سال ۱۴۸۵ - تاجگذاری هانری هفتم . مبالغ زیادی پون با جبر و عنف و توقیف و حبس از مردم گرفته شد و بدان وسیله توانست بدون کمک و بدون نظارت پارلمان فرمانروای مطلق باشد. مالیاتهایی که بدلتخواه و براساس استبداد وضع میکرد بنام مختره «مالیات خیر خواهی» نامیده می شد .

سال ۱۵۰۹ - تاجگذاری هانری هشتم. این مرد جبار افتخار میکرد که: «هیچوقت در حال خشم مردی از چنگ او جان بدر نخواهد برد و هیچگاه در موقع شهوت از زنی نخواهد گذشت!» در طول سلطنت او امتیازات سلطنتی باوج اعلی رسید. جعل کلمه «خیانت بتخت و تاج» که بگوش کسی نخورده بود از مشخصات این دوره است. سال ۱۵۳۲ - مردی را که به مسموم کردن هفده نفر محکوم شده بود در آب جوش انداختند تا جان سپرد!

سال ۱۵۳۴ - اعدام هولی میداوف کنت و سوختن دو نفر در اسمیت فیلد بجرم کفر و زندقه.

سال ۱۵۳۵ - نه نفر از روحانیونی که برتری روحانی هانری را تصدیق نمیکردند، در تالی برن Tyburn دار زده شدند و بعداً لاشه آنها شقه شد. آرک بیسپ فشر Archbishop Fisher و سر توماس مور Sir Thomas More (صدراعظم) بهمان جرم

سربریده شدند و بر اثر این قساوت و شقاوت، سراسر اروپا را وحشت فرا گرفت.

سال ۱۵۳۶ - آلی بولین (Anneboleyn) سربریده شد.

سال ۱۵۳۷ - در آمد ۱۹۳ صومعه که بالغ بر ۲،۹۵۴،۰۰۰

لیره بود پنفع تخت و تاج توقیف شد و اراضی موقوفه آلی، میان درباریان هائری تقسیم شد.

سال ۱۵۳۸ - دو نفر از مسیحیان نمیدی (Baptista) بجرم

زندقه سوخته شدند.

سال ۱۵۳۹ - کشیش‌های ریڈتک و لالاستون و کولچستر

بجرم آنکه بزتری روحانی شاه را اعتراف نکردند بدار آویخته

شدند و سپس لاشه آنها نیز شقه شد. انتشار مقررات خوئین، با

هی مقاله بحمايت از دكترين (فلسفه) قلب ماهيت پاپ

(Transubstantiation) ^۱ و غیره و غیره. اعدام مصلحین

(Reformist) در اسکاتلند که هفت نفر بجرم کفر و زندق سوخته

شدند. تصویب پارلمان باینکه «فرمان شاه در حکم قانون است».

الغلال دستگاہ و سازمانهای دینی در انگلستان و ویلس مرکب

از ۶۴۳ صومعه و ۹۰ مدرسه و ۲۳۷۴ کلیسا و معابد کوچکتر

و ۱۰۰ بیمارستان. نتیجه آلی وفوری این اقدام این بود که عدد

زیادی از افراد ویلان و سرگردان شدند و همچنین عدد زیادی

از بینوایان که در این سازمان بکار گماشته شده بودند یا ارباب

استحقاق دیگری که از این منابع ارتزاق میکردند از هتس ساقط

۱ - تفسیر اجمالی قلب ماهیت، که پاپ در نشر آن پافشاری

میکرد این است که بعقیده این هالیجناب (ا) نان و شراب عشاء

رسانی هنگام خوردن مبدل جسم و خون عیسی (ع) میشود.

(مترجم)

شده .

سال ۱۵۴۰ - عنوان امرای هاسپیتالر Knights Hospitaller ملغی شد و اموالشان را شاه نصب کرد . هانری با ان.اف. کلیوز ازدواج کرد، ولی پس از گذشتن شش ماه از او جدا شد و آنوقت با کاترین هوارد ازدواج نمود.

سال ۱۵۴۱ - مارگارت دختر ژرژ دیوک کلانس ، کنس محترم سالیسبوری، در ۲۷ ماه مای سربریده شد.

این خانم چون هیچ نوع گناهی در خود سراغ نداشت و نمیخواست مجرم شناخته شود سرش را روی تخته نمیگذاشت که میرغضب آنرا قطع کند و از جلوی جلاد فرار میکرد. میرغضب او را در اطراف چوب بست تعقیب کرد و بالاخره موهای سفید این زن را بچنک آورد و او را دستگیر کرد و پس از آنکه گردن و شانه او را خورد کرد با عنیف ترین طرزی او را کشت!

سال ۱۵۴۲ - کاترین هوارد سربریده شد.

سال ۱۵۴۳ - ششمین ازدواج هانری با کاترین پارا صورت گرفت و در گذشت .

سال ۱۵۴۶ - شکنجه و اعدام اناسکیو، بجرم کفر و زندقه . سه نفر دیگر با این زن سوخته شدند زیرا نظریه قلب ماهیت پاپ در موضوع نان و شراب عشاء را رد کردند.

سال ۱۵۴۷ - مرگ هانری هشتم در سن ۵۶ سالگی در تاریخ ۲۸ ژانویه اتفاق افتاد و هیچ يك از سلاطین انگلستان اینقدر شقاوت و قساوت نسبت به مردم مانند وی روا نداشتند.

سال ۱۵۴۹ - تاج گذاری ادوارد ششم. فقر و فاقه سراسر کشور را فرا گرفت (بال ۱۵۳۹ مراجعه کنید) شدیدترین قوانین

بتصویب رسید. در همین سال شورش و طغیان شدید در نور فلک
اوج گرفت.

سال ۱۵۵۳ - تاج گذاری ماری که مجدداً دستگاه پاپی
را تأسیس کرد.

سال ۱۵۵۴ - اعدام لیدی جین گری و لورد گیلدفورد
(دودلی)، در تاریخ ۱۲ فوریه .

سال ۱۵۵۵ - اعدام پروتستانها. بیشاپ ریدلی و بیشاپ
لایمرر بنام اینکه هر دو کافر شده اند سوخته شدند. ماری از اراضی
کلیسا و موقوفات دست کشید. جرایم بشدت زیاد شد. راهزنان
در کوهستانها فراوان شدند.

پنجاه نفر مجرم در یک محکمه بدار آویخته شدند. چه
با مردانی که دارای مقام و نشان بودند که در محط راهزنی
افتادند.

سال ۱۵۵۸ - در گذشت ملکه ماری در ۱۷ نوامبر پس
۴۲ سالگی. در مدت کوتاه سلطنت این ملکه که پنج سال طول
کشید ۲۸۵ نفر را زنده در آتش انداختند و سوختند که از این
جمله پنج نفر بیشاپ (کشیش عالی مقام) و ۲۱ نفر کشیش معمولی
۵۶ زن و ۴ کودک بودند، درحالیکه هزاران نفر دچار شکنجه و
عذاب وجدانی شدند، و دارائی و آزادی و سلامت هزاران نفر در
مرض نهب و سلب و خطر بود.

تاج گذاری ملکه الیزابت:

اعدام و سوزاندن کاتولیکهای رومی زیرا اینها از رد کردن
فرمان پاپ که حق معزول کردن ملکه را داشت امتناع میکردند.
تراکم انحصارات (در دست اشخاص معینی) علت مهم ناراضی و
شکایت بود.

سال ۱۵۸۶ - محاکمه‌عاری کوین آف اسکوس در فورت رگلی -
کامل با تمام شرکت در نوطه علیه الیزابت و همکاری با بالنگتن .
مجازات اعدام او مبدل به هجده سال حبس با اعمال شاقه شد و
در هر صورت محاسنی زیبا و سالم بزندان رفت و زنی چلاق و عاجز
بیرون آمد .

سال ۱۵۸۷ - عاری کوئی آف اسکاس در تاریخ ۸ فوریه در
سن ۴۴ سالگی سربریده شد .

سال ۱۵۸۸ - سخت گیریهای شدید نسبت بایرلندیهای
کانولیک .

سال ۱۶۰۱ - در گذشت کولین الیزابت در تاریخ ۲۴
مارچ در سن ۷۰ سالگی . تاج گذاری جیمس اول اسکاتلند و
پسر عاری کولین آف اسکاس، صدور اعلامیه عفو و اغماض و تسامح
در امور دینی . هجرت پیورتن ها با آمریکا .

سال ۱۶۰۴ - جیمس برای ایجاد تفضیقات دستگام پرسی -
بی فرایزم یعنی حکومت افراد مبرز کلیسا کوشش میکند .
ده نفر از رهبران کلیسا محبوس شدند و سیصد نفر از کیش
هلنی درجه درم تبعید گردیدند و انواع شکنجه و عذاب دیگر در
باره این جمعیت بعمل آمد . قوانینی علیه سحر و جادو بزیان
جادوگران وضع شد . در سال ۱۶۰۳ جیمس چاپ سوم تألیف خود
را در باره جن شناسی منتشر کرد و در ضمن این کتاب شرح
وافی از عملیات و کیفیت تجسم ارواح خبیثه و تماس جادوگران
و تشریفات و آدابی که از طرف آنها انجام میشود و طریقه
اکتشاف آن عملیات و حق تنبیه آنها بتفصیل داده شده است .^۱

۱ - و با وجود این سند تفضیلت فروشی شاهانه (۱) این شخص

پارلمان لایحه‌ای تصویب کرد که هر جمله آن طبق مندرجات همین تألیف است و بدین طریق انقیاد و اطاعت خود را نسبت بشاه اعلام کرد و بشدت تحت مراقبت وی قرار گرفت تا جائیکه از آغاز تاجگذاری وی تا پایان قرن هفدهم صده زیادی یعنی در حدود سه هزار و یکصد و دو تن در جزیره بریتانیا به تهمت سحر و جادو و افسونگری محکوم و یا اعدام شدند. در میان این قربانیان که زن بیوه‌ای از طرف قاضی بزرگ بنام پیل فقط بجرم اینکه سه نفر بچه را جادو کرده‌اند، بشهادت دشمنان ایشان محکوم باعدام شدند که بایستی بدار آویخته شود و چون بیمارمریض بودند نتوانستند در محکمه حاضر شوند ولی روز بعد هنگامیکه حکم فرات می‌شد آنان را بسحکه آورده و

→

در جهان مسیحیت به با هوشمیرین احمقان (۱) نامیده شده است و بطوریکه مکولای میگوید، این مرد را خدا بر تخت سلطنت نهاد تا بدلیا نشان دهد که چنین پادشاهی نباید وجود داشته باشد و آرزو پیشاپ (کشیش بزرگ) کانتربوری اعلام کرد، بدون شك اعلیحضرت شاه آنچه بزبان رانده‌اند باکمک مخصوص روح‌الله (و بمبارت دیگر مؤید من عندالله) ا بوده‌اند!

۱- تاریخ تمدن تألیف مکنیان ج ۲ ص ۱۳۰ تصریح می‌کند که « بنیان گذاران عمده جادوگری در این عصر عبارتند از جیسی ششم اسکاتلند و پاپ بی‌گناه دهم. (اسپرنیگر) و بودنوس و ماتیوالنفنس که مجتمعا در این امر برادرانه شرکت داشتند. مقارن همان اوقات یعنی در سال ۱۶۰۱ هکمه تفتیش عقاید در پرتغال اسپ یکنفر انگلیسی را که حیوانی و زنده و تربیت شده بود و نمایش‌هایی می‌داد به تهمت اینکه او نیز تحت تأثیر جادو قرار گرفته محکوم نمود و اسپ را سوزاندند!

گفته شد در کمال سلامت هستند.

سال ۱۶۲۵ - در گذشت جسم اول در سن ۶۹ سالگی پس از درگذشت او پسرش بنام شارل اول بر تخت نشست و با تحمیل مالیات اجباری و وضع قوانین مالیاتی مستبدانه و حبس های گوناگون بزرگترین ناراضیها را ایجاد کرد.

سال ۱۶۲۹ - اقتدار حکومت استار چمبر بصورت قانون تحمیل شده چهار نمونه ذیل برای روشن ساختن جریانات ظالمانه دستگاهی که برخلاف حقیقت، عدلیه نامیده شده بود کافی خواهد بود :

۱- یزیم، که یکنفر و کیل دعاوی بود کتابی تألیف کرده بود که مخالف منافع و مقاصد حزب سلطنتی بود و باین جرم محکوم شد و مقرر گردید که در وست مینسترو چیب باید بدار آورخته شود. قبل از دار زدن هر دو گوشوی بریده شد، یک گوش او در وست مینسترو گوش دیگر در چیب باید و بالاخره حکم محکومیت وی بصورت دیگری تبدیل به پرداخت پنجهزار لیره جریمه نقدی و حبس دائم شد !

۲- کلنل دیی بورن، متهم شده بود که رساله هائی بمنظور شورش و انقلاب نوشته است. حکم کرده بودند که این شخص مورد بازجویی واقع شود و او از سوگند خوردن در محل استار چمبر، که معمولاً نجاسوگند میخوردد امتناع کرد و عمول چنین بود که متهم بهر نوع پرسشی باید پاسخ دهد، گوا اینکه پاسخ هائی که میدهد موجب محرومیت او بشود. و چون امتناع این مرد، با اصطلاح برای دربار اهانت و تحقیری تلقی میشد، او را محکوم به شلاق و حبس کردند و چون در حین خوردن شلاق، طنی و با صدای بلند علیه مقام دولت و استار چمبر سخن می گفت او را خفه کردند!

۳- «ویلیامز بی شوپ» دانشمند «لینکلن» که مواعظ او سبب تهییج کینه و حسد آرک بی شوپ (کشیش بزرگه) کاترین بوری بنام لود، شده بود بدون هیچ سبب و جهتی او را ده هزار لیره جریمه کردند و از شغل روحانیت منفصل شد!

۴- مطلب بهمین جا ختم نشد، زیرا در موقعیکه اثاثیه خانه و کتابهای او را ضبط می کردند نامه‌ای بامضای ارسبان دیس تون خطاب باین مرد کشف شدو باین جرم هشت هزار لیره دیگر او را جریمه کردند و همین که نویسنده مکتوب که مدیر مدرسه‌ای بود بمحاکه دعوت شد محکوم به پنجهز آر لیره جریمه گردید و گوشه‌هایش را به تیری که جلوی مدرسه‌اش نصب شده بود میخ کوب کردند.

سال ۱۶۴۱- شورش و انقلاب در ایرلند و کشتار چهل هزار نفر پروتستان.

سال ۱۶۴۲- آغاز جنگهای داخلی.

سال ۱۶۴۹- چارلس متهم به ظلم و خیانت و قتل نفوس گردید و دشمن ملت و مخالف حکومت کرومول شناخته شد و در دوازدهم ژانویه محکوم گردید و در تاریخ ۳۰ ژانویه در هویت حال اعدام شد و رسمیت حکومت کرومول اعلام گردید.

سال ۱۶۵۶- کرومول در تاریخ ۲۶ ژانویه بعنوان لورد پروتکتور جشن گرفت. شدت عمل و طرز حکومت او بطوری بود که اشخاص بدون اینکه در محکمه قانونی محاکمه شوند اعدام میشدند. اسرای زیادی در جنگ با پنجاه نفر از رجال محترمی که بحکومت وقت علاقمند نبودند دستگیر شدند، و به باربادوز تبعید شدند و در آنجا بعنوان غلام فروخته شدند. اعدام طرفداران سلطنت بقدری توسعه پیدا کرد که همه افرادی که روزی بهوا -

خواهی سلطنت‌آزهارى کرده بودند ازین رفتند. مملکت به منطقه
های نظامی تقسیم شد و هر منطقه ای تحت فرماندهی يك ژنرال
قرار گرفت و این ژنرال اجازه داشت که همه افراد خطرناک و
مشکوک را توقیف یا حبس کند. با عطف توجه بادوار اخیر که
ما مالک هندوستان شدیم باید زید رفتار ما در این کشور از چه قرار
بوده است. درباره نتایج حاصله از الفصال میر قاسم از حکومت
بنگال که بدست ما صورت گرفت کلیوا مینویسد:

« من فقط میتوانم بگویم که چنان منظره‌ای از هر چه چو مرج
وفساد ولهب و غارت در هیچ مملکتی غیر از بنگال دیده یا شنیده
نشده بود. سه ایالت بنگال و بهار و اریسا که مبلغ سه میلیون لیره
در سال مالیات آن بود پس از بازگشت میر جعفر، بعنوان صوبه‌داری
تحت حکومت مطلقه مأمورین کمپانی قرار گرفت و این عده اعم از
لشکری و کشوری از هر فردی که توانائی داشت، از نواب گرفته
تا نازلترین کشاورزان، مالیات و عوارض می‌گرفتند. تجارت از
دست بازرگانان آزاد منتزع گردید و کار تجارت و معامله بدست
اشخاصی افتاد که گماشتگان مأمورین کمپانی بودند و بنام این
مأمورین کارهایی را مرتکب شدند که انگلیسیها را بدنام کردند تا
چالیکه نام انگلیسی بقدری نفرت آور و متعفن شده بود که عفونت
آن خانه جنتو، یا مسلمان را اذیت میکرد.

مأمورین کمپانی در امور مالیاتی نواب مداخله میکردند و
مأمورین دولت را بسیل و اراده خودشان عزل و نصب میکردند و

۱- کلیو همان مردی است که پس از چندین سال خدمت در
کمپانی هند شرقی حکومت بنگال را ساقط کرده و حکومت انگلیسی
را تاسیس کرد. مترجم

برای ترفیع و ارتقاء و ادارشان میگردند که پول بدهند.^۱
 در نتیجه این سوء اداره فحطی شدیدی رخ داد و با توجه
 باین سوابق و قتیکه می بینیم لورد کورن و الیس بیست سال پس از
 این تاریخ بشکال را کشوری معرفی می کند که با ضلله بطرف محفوظ
 می رود نباید تعجب کنیم. جملایکه ذیلا نقل میشود صین کلمات او است.
 « از اینکه مجبورم بگویم که کشاورزی و تجارت در چند
 سال اخیر تدریجاً تنزل کرده است متأسفم و در حال حاضر باستانی
 طبقه شیفاها و بنتینها^۲ که اغلب و اکثر در شهرهای بزرگ
 زندگی میکنند سکنه این ایالات برعت بطرف فقر و بدبختی
 میروند. رو بهمرفته هر مالک و کشاورزی که در منطقه کمپانی
 زندگی میکند مشمول همین عنوان است. هر چند قسمتی از این
 جریان مولود سستی و اسرافکاری خودشان است. ممذک با کمال
 تأسف باید تصریح کنم که این اوضاع تا حد زیادی مربوط بخواص
 و طرز سوء اداره مادر گذشته است.»^۳

مقاصد سوء حکومت ما فقط در ناحیه ما مخصوص نیست بلکه
 بنواحی حکومت متفقین ما نیز صراحت کرده است. از اوایل ارتباط
 ما با «اوب» «اود» ناحیه فرمانروائی او برای شکار انگلستان در حکم
 لاشه ای بوده است.

مترهتینگس و قتیکه هنوز خودش در هندوستان دارای
 قدرت فائده و اختیار فرمانروائی بود و اوضاعی را که ناحیه
 خودش موجب و مسبب آن بوده است تشریح میکند، میگوید:
 « متأسفم که بگویم روح تمدنی و سوء استفاده ما

۱- مراجعه شود به تحقیقات درباره لورد کلیو تالیف سکولای

۲- هست ثورین طبقات هندی. مترجم

۳- مراجعه شود بکتابیات و گزارشات Correspondence

(Our encroaching spirit) و جبارت و اهانتی که باعنف و جبر اعمال شده است موجب آن گردیده است که متفقین ما همانطور که مرعوب قوای انتظامی هستند از جایر منابع قدرت هندوستان نیز نگران باشند. روح نمرض و تعدیها و لجام گسیختگی و شهوت رانی افراد و عدم انضباط و حتی حمایتی که از آنها میشود، بیشتر از قوای صلح ما به حیثیت ما صدمه وارد آورده است و اعتباری که بقدرت ما فائلند بر این معنی افزوده است !

هر فردی در هندوستان از ارتباط و تماس با ما وحشت دارد زیرا وضع کالی را که قبلا با ما تماس گرفته و از ارتباط با ما برخوردار شده و سپس بشدت مورد حقارت قرار گرفته اند می بینند. و باز بعنوان تنها نمونه این احساس و اقداماتی که موجب بیداری این حس گردیده است همان نویسنده بر رفتار ما در ایالت «اود» استشهاد و استدلال کرده و میگوید :

مل مورخ میگوید : قبل از آنکه رفتار ما آغاز شود ایالت اود در کمال سعادت و رفاه بود. در آمدخالص این ایالت بدون اینکه بر مردم فشار وارد شود سه میلیون لیره بود ولی بعد از اینکه نه فقط بوسیله لشکری مرکب از سربازان بلکه بوسیله هجوم يك دسته از مأمورین کشوری که بر نواب وارد شد این ایالت تکه و پاره شد. نواب اود دچار شدیدترین مصائب شد و مملکت وی مبتلا بفقرو فاقه گردید تا آنجا که پس از چندین سال تحمل بار گران تخمیلات، درآمد نواب بنصف مبلغ سابق تقلیل یافت میزان درآمد این ایالت غیر مستقل پس از نه سال وضع مالیات غیر عادلانه، بالغ بر سیصد و چهل هزار لیره بر آورد شد ۲ متر هتینگس

۱- نقل از کتاب زندگی و ارن هتینگس جلد ۲

۲- تاریخ هندوستان تألیف مل جلد پنجم صفحه ۳۱۶

بگوید: عده حقوق بگیر و مبلغ هنگفت این حقوقها و مواجبها و حقوق بازنشستگی و سوء استفاده‌های کمپانی (هند شرفی) و اعمال نفوذوی و حقوق مأمورین لشکری و کشوری که در خدمت وزارت بودند، بر خزانه و بردستگاه قدرت نواب بار سنگینی شده بود و موجب آن گردید که مردم تمام کشور بما نگاه کنند، مخصوصاً که مستخدمین و وابستگان وزیر از پاداشی خدمت و مزایای وابستگی محروم شده بودند.

اگر پیرسند بچه حق و بر اساس چه سیاستی، ما بنفع افراد تحت الحمايه خود بر نخست وزیر اود مالیاتی تحمیل کرده‌ایم، متأسفم که افراد معدودی معنی این را خواهند فهمید. و باز افراد کمتری معنی این پرش را می‌فهمند که بچه حق و بمنظور کدام سیاست، هزینه نگاهداری را بر عهده او مقرر داشته‌ایم که از او حمایت کنند، در صورتیکه این ارتش را لازم نداشت و نمی‌توانست هزینه آنرا بپردازد، باچه بیانی و باچه قیافه‌ای میتوانیم با او مواجه شویم: « شما این ارتش را لازم ندارید ولی باید هزینه آن را بپردازید؟ »

مستر هتینگس نمیتوانست از جریان حوادثی که تحت فرمانروایی او صورت گرفته خودش را واضی کند. لهذا یکقسمت از تصویر ارتشی را که نواب «اود» لازم نداشت ولی مجبور بود هزینه آنرا بپردازد، ترسیم کرده‌است.

ولی این تحمیل با اضافات دیگری بوسیله جانشین مستر هتینگس بنام « کورن والیس »، بر شانه ضعیف نواب که هیچگونه

موافقتی با این گونه امور نداشت بار شد.

چون چنداً احتیاجات مابنام کسرخرج، از مبلغ دو بیست و پنجاه هزار لیره بمبلغ سیصد هزار لیره رسیده بود «لردنین موت» (سرجان شور) بر این هم افزود «لردولسلی» در سال ۱۸۰۱ با تهدید باینکه تمام مملکت نواب را بزور بخواهد گرفت، نصف مستملکات او را که دوآمد مالیاتی سالانه آن بالغ بر یک میلیون و سیصد هزار لیره بود از او گرفت، تا از پرداخت مبلغ سیصد هزار لیره قبلی که بر او تحمیل شده بود ناراضی نباشد ولی تحمیل مالیات و عوارض ما باینجا ختم شد، باین معنی که در بین سالهای ۱۸۱۵ و ۱۸۲۵ مبلغی بیشتر از چهار میلیون لیره بعنوان وام از نواب گرفته شد و بطوریکه «لرد پنکن» فرمانروای کل بایانی نزدیکتر بحقیقت میگوید این مبلغ بعنوان اعانه اجباری و برای ترس از اقتدار ما بر او تحمیل شد. در مقابل این اعانه ما فقط لقب خفاک و خالی (شاه) باو دادیم، و سرزمین بی حاصلی را باو واگذار کردیم که قدری از زمین مشروبیه بهتر بود.

برای تکمیل تاریخ خلاف حقیقت انگلستان در «اود» لازم است گفته شود که :

بزرگترین مظالمی که نسبت به «اود» روا داشته شده است، الحاق آن بوسیله «لرد دالهو» است که برخلاف صریح عهدنامه سال ۱۸۳۷ بود. «لرد مزبور بدون بیم و هراس، علنی و آشکار گفت :

این عهدنامه پوچ است و باطل، گو اینکه هر وقت این موضوع با اطلاع اعضای عالی مقام محکمه علیا برسد آن را تأیید خواهند کرد!

با اینکه عهدنامه مورد اشاره برسم معمول با اعضای «لرد»

ارکوند، فرمانفرمای وقت و سه نفر اعضای شوری که معمول آن زمان بود رسیده بود و با اینکه در اعلامیه جداگانه به عهدنامه موجود اشاره شد که در سال ۱۸۳۹ و ۱۸۴۷ از طرف فرمانروای کل بعنوان پادشاه اود صادر شده بود بالاخره همین عهد نامه در سال ۱۸۴۵ بر حسب اجازة دولت در سالنامه کتاب آبی اود منتشر شده بود .

این موضوع در سال ۱۸۵۷ به مشاور حقوقی معروف دکتر «تراوش تولیش» عرضه داشته شد نظر خودش را اعلام دارد . آن مرد دانشمند بشرح ذیل جواب داد :

« با توجه به حد اکثر وقتی که توانستم مطالعه در مقام این حقائق بکاربرم قهراً باین نتیجه رسیده ام که فرمانروای هندوستان (در شوری) بر حسب قانون ملل (بین المللی) حق نداشته است که عهدنامه ۱۸۳۸ را غیر نافذ (ملغی الاثر) بداند »

صرف نظر از عقیده چنان مرجع و مقام مهمی ، یکی از نویسندگان معاصر که علی الظاهر برای قوایین بین المللی همان مقام و درجه ای را قائل است که برای الواح عشره ، بدون بیم و هراس الحاق اود را بمیل و دلخواه و نقض یکطرفی عهدنامه را بمثابة عملی میداند که فی المثل کسی هنر يك دزد فطری یا مکر و خیانت یکنفر را هنر جور یا حيلة یکنفر جیب بر را تصویب و تجویز کند . مسترکای میگوید :

« هنوز يك ایالت دیگری باقی مانده بود که باید امپراطوری انگلیس آنرا تحت اداره لورد بالهوزی بیعتد ، آن هم نه بصورت فتح و پیروزی زیرا فرمانروایان آن ایالت همیشه در عداد دوستان ما بوده اند و مردم آن ایالت برای تجهیزات لشکری ما سربازانی داده اند ، آن هم در حال انقراض ، زیرا همیشه پیری یا برادری

یا عضو دیگری از خانواده سلطنتی در حال حیات بوده است، که مطابق قوانین جاری و بر حسب وراثت بتواند اداره امور را بر عهده گیرد و در هر حال پادشاهی از نسل پادشاه سابق بر تخت سلطنت جلوس داشته است، بلکه این عمل صرفاً بر حسب اراده قاهره دولت انگلیس صورت گرفته است.

این ناحیه، همان ایالت بزرگ اود واقع در قلب هندوستان است که از مدتی قبل بمناسبت موقعیت محلی و شهرت منابع طبیعی دلو دین مارا ر بوده است. بشنوید شما آقایانیکه سایه گرونیوس و پوفندرف و وائل هستید! این داستان را بخوانید! شما امراء و سلاطین مستقل هندوستان و در این باره فکر کنید!

لورد کورنوالیس بدون شك مرد عادل بود، لورد تین موت مرد مذهبی بود و لورد دوللی مرد بزرگی بود؛ با اینحال هیچ اثر عادلانه یا بزرگی منشی یا عادلانه یا مذهبی در رفتار این رجال نسبت به متفقین بیچاره شان یعنی امرای اود دیده نشد!

متر دونداس که بعدها لورد ملویل نامیده شد درباره رفتار ما نسبت بشاهزادگان محلی هند نظیر همین شهادت را میدهد. این شخص ضمن خطابه‌ای که در تاریخ ۱۵ ماه آوریل ۱۷۸۲ در پارلمان ایراد کرد گفت:

«در هندوستان چهار دستگاہ قدرت در عرض یکدیگر وجود داشت، ممالک، مهراتا، مملکات حیدر علی، مملکات نظام حیدرآباد، و مملکات راجه برار، علاوه از اینها چندین قدرت کوچکتر بود از قبیل لوآبار کوت، راجه تنجور و غیرها. ولی هر چهار دستگاہ علیه ما شورش کردند. از جمله چهار دستگاہ قدرت، دو واحد با ما آشکارا

جنگه داشتند و در دستگام دیگر بحق علیه ما تحریک شدنه حکومت
بعثی باشخصی بنام راگو که برای فرمانروائی ایالات مهراناها
فعالیت میکرد وارد مفا کرده شده و باو وعده دادند که حکومت را باو
بپارند ، مشروط باینکه پس از احراز مقام فرمانروائی ، زمین های
معینی را بکمپانی بدهد ا

با این پیمان نامه ، داخل جنگه شدند و طولی نکشید که
حکومت بنگال نیز عین همین عهد نامه را با مودکی بنسلاہ راجه
برار منعقد کرد ، و باو پیشنهاد نمود که اگر چند شهرستان را
تحویل دهد ، او را فرمانروائی مهراناها انتخاب خواهند کرد .
این بازی دو جانبه کشف شد و مودکی بنسلاہ آنرا عملی مزورانه
و غیر قابل اعتماد تلقی کرد و بشدت منزجر شد . کشور نظامدکن
که در قسمت شمالی مستملکات ما واقع است و مردم آن آنقدر از
ما تنفر و انزجار داشتند که می بایستی در رفتار با آنها خیلی دقیق
باشیم . نظام چند بخش را به کمپانی واگذار کرد و کمپانی بایستی
سالیانه مبلغی بعنوان کمک باین نواحی بپردازد ولی این کمک پرداخت
نشد . نتیجه این عمل این شد که انگلیسیها ملتی معرفی شدند که
بهیچ وعده ای پای بند نیستند و بهیچ نوع قانون عدالت یا شرف و
آبرو و ایمان علاقه مندی ندارند و بهمین مناسبت نظام ،
قوای حیدر علی را علیه ما دعوت کرد ، زیرا مادامیکه يك
النج (کره) زمین در اختیار انگلیس ها بود هیچ فردی امنیت
نداشت .

با توجه بشواهد سابق الذکر که خود انگلیسیها آنرا ثبت و
ضبط کرده اند و حاکی از عدم اعتماد و سوء رفتار و سوء اداره در
هندوستان است ، عقائد و احساساتی که در نامه رسمی ذیل که بوسیله
لخت وزیر عثمانی در قسطنطنیه تسلیم سرروبرت السلی سفیر کبیر

انگلیس شده نه شکفت انگیز خواهد بود و نه بیجا. سند مورد بحث را مترکری و کیل پارلمان (Mr. Grey, M.P.) در تاریخ ۲۹ فوریه سال ۱۷۲۹ ضمن بحث دربارهٔ تجهیزات و تسلیحات روسیه قرائت کرد.

مترکری در پایان لطق خودش گفت:

«آن متحدین (ترکها) را که ما در نظر داشتیم حمایت کنیم ولی بعداً گمراه شدند، عالیترین دلیل اکراه و اجتناب خودشان را از رفتار مابین کرده‌اند. میدانم نسبت با آنچه انجام داده‌ام، مورد توبیخ یا استهزاء قرار خواهم گرفت یا نه، ولی زحمت تهیهٔ بهترین اطلاعات را در این موضوع تحمل کرده‌ام و یک نسخه از پاسخی که نخست وزیر به سرروبرت اسلی سفیر کبیر ما در قسطنطنیه داده است بدست آورده‌ام، و روح نامهٔ مزبور بدین قرار است:

نامهٔ دولتی

دمولای معظم برای خودش جنگ می‌کند و برای خودش صلح میکند. او میتواند بفرمان و خدمتگذاران و رعایای خودش اعتماد کند. او از ایمان آنها مطلع و آگاه است. فضیلت و تقوای آنها را آزموده است، و میتواند بوفاداری آنها اعتماد کند، و این صفتی است که سالها است از گوشهٔ اروپای شما رخت بر بسته و طرد شده است. اگر همهٔ مسیحیان دیگر راست بگویند هیچ نوع اعتمادی به انگلستان نیست. انگلستان تمام افراد بشر را

۱- نقل از تاریخ پارلمانی جلد ۲۴ صفحه ۹۳۳. ضمناً بروزنامهٔ

تبیخ مورخ ۲۹ فوریهٔ ۱۷۲۹ نیز مراجعه شود.

میخرد و می فروشد . عثمانیها هیچ نوع رابطهای با شاه شما یا کشور شما ندارند . ما هیچوقت از شما نصیحت و نظری نخواستیم بودیم و هیچگاه طالب مداخله یا دوستی شما نبوده ایم . ماه وزیر می نزد شما داریم و نه نماینده یا خبرگزاری ، پس بجهت دلیل پیشنهاد میکنید که بنفع ما با روسیه داخل مذاکره و وساطت بشوید ؟ بچه جهت شما که ماسلمین را کافر میدانید در صورت خدمتگذاری بیک امپراطوری کافری هستید ؟ ما نه دوستی شما را میخواهیم و نه کمک شما و نه مداخله شما را .

نصت وزیر شما که آنقدر با احترام از او یاد میکنید ، باینستی مقصود فریبنده ای را در نظر داشته باشد و نقشه ظالمانه ای را طرح کرده باشد که ملت شما را سرگرم کند . و ملت شما بطوریکه بما گفته اند ، ملتی استزود باور ، برده مانند ، و کسانی هستند که فقط پول را می پرستند ! اگر اطلاعات ماصحیح باشد ، حرص و آرزو مهمترین خصوصیات و مشخصات شما است .

شما خدای تان را میخرید و میفروشید . پول عبودیت و وزارت شما و ملت شما همه چیز را تجارت میداند !

پس شما آمده اید که ما را بروسیه بفروشید ! خیر ما را بکار خودمان واگذارید . وقتی که تارویود خوشبختی ما بدست قضا و قدر تهیه شده باشد باید آنرا استقبال کنیم . آنچه خدا و پیغمبر بشر فرمان داده اند و تصویب کرده اند باید بشود .

عثمانیها هیچ نوع ظرافت و نزاکتی را نمی شناسد . دورویی و مکر و زرنگی جزء اخلاق شما مسیحیان است !

از اینک دو کارهای رسمی و دولتی مان عقیف و صدیق و رزق و سریع و وفادار باشیم شرم نداریم . اگر وارد جنگ شویم مسلم اراده ازل می پروردگار هستیم . ما حالها در کمال شکوه و جلال هستیم

کرده‌ایم و اولین قدرت روی زمین بوده‌ایم و افتخار میکنیم که قرنها عهد شکنی و فساد و انحطاط مسیحیان را که ممزوج با انواع معایب و نفاق بوده است مقهور کرده‌ایم، و بر آنها غالب بوده‌ایم. ما خدای طبیعت را پرستش میکنیم و بمحمد ایمان داریم، شما نه بخدائی که ادعا میکنید میپرستید، ایمان دارید، نه به پرش که او را هم خدا میدانید و هم پیغمبر!

چنان آزادی که بمقدسات دینی اهانت میکند چه اعتمادی میتوان داشت؟ شما راستی و فضیلت را از تمام رفتار و کردارنان با یکدیگر بیرون رانده‌اید! دفتر شکایات و اعلامیه‌ها و بیابیه‌ها و اعتراضات و تعرضات تمام سلاطین و رؤسا و امپراطورهای مسیحی را که با یکدیگر زدگی کرده باعلیه یکدیگر جنگیده‌اند بخوانید. خواهید دید همه‌شان کافر و خائن و پیمان شکن و ظالم و همه‌شان خارج از عدالت و بی‌اعتنا به تعهداتشان بوده‌اند. آیا ترك، هیچوقت عهدش را شکسته یا قولش را نقض کرده و شرفش را از دست داده است؟ ابداً! در این صورت چه تصور میکنید؟ ما چگونه بشما ملتی که اگر حقیقت امر گفته شود، در این دوره تحت حکم و ارادهٔ پیمان شکنی هستید که يك ذره تقوی و فضیلت در آن راه ندارد اعتماد کنیم؟ ...

مولای معظم هیچگونه رابطهٔ رسمی و عمومی با دربار شما ندارد و نمیخواهد داشته باشد.

اگر شما بخواید در اینجا بسمت جاسوس بمانید یا بطوریکه اصطلاحاً خودتان را سفیر خطاب میکنید. ممکن است نزد سایر ملل مسیحی بروید در حالیکه خودتان را بوسیلهٔ مال و دارائی پست و حقیر میسازید! ما نه کمك درباری شما را میخواهیم و نه کمك زمینی شما را، نه خواستار مشورت شما هستیم و نه طالب

مداخله و وساطت شما، هیچنوع حکمی ندارم که در برابر پیشنهاد شما از شما تشکر کنم، زیرا این عمل از نظر دیوان اعلی گستاخی و فضولی است. و نیز دستوری ندارم که بمناسبت پیشنهاد کمک دریائی شما، از شما سپاسگذاری نمایم، زیرا این موضوعی است که هیچوقت در مخیله باب عالی نگنجیده است که ورود کشتی های شما را به آبهای ما اجازه دهد. آنچه را برعهده دارید که نسبت بروسیه انجام دهید، ما نه از آن اطلاعی داریم و نه بآن اعتنائی! روابط خودمان را با آن دربار هرطور بخواهیم، و بهر شکلی که متناسب با مصالح ما و مناسب با قوانین و سیاست دولت ما باشد بیایان خواهیم رساند.

اگر بطوریکه متهمید، منفورترین ملت میخی باشید، انقلابدون شك جورترین و بیشترین مردم هستید، زیرا پیشنهاد می کنید که قدرتی مانند روسیه را بسازش و ادار کنید! اینکه شما و بعضی از مسیحیان متحد ناچیز خود را درخور فرمانروائی میپندارید، ما بهتر میدانیم و لهذا این بیشر می شما و این تلقین گستاخانه شما برحد جارت منتهی گردیده است و باید این عمل در داخل موجب اهانت و تحقیر شورای شما بشود و پیشنهاد شما در خارج شایسته توجه و قابل اعتنای هیچ دولتی نیست، چه رسد باینکه در خور اعتنای باب عالی باشد! با توجه باینکه در کلیه مواردیکه وزرای باب عالی بعماکوش داده اند، بتجربه دریافته اند که نقشه های شما یا مقرون با مفیده بوده است یا ناشی از جهالت! اعلیحضرت سلطان نمیتواند فوق العاده مراقب مصالحی و مسائل ملی باشد که در باره منافع اعیان (یا مستعمره نشینان) خودش عهد شکن است بلکه راه و رسم معمولی سلاطین میخی این است که اعیانشان را بیکدیگر بفروشدند و برای پول تسلیم کنند.

بطوریکه اطلاع کامل داریم هر نوع صلحی که میان شما برقرار شود بفتح آن پادشاهی خواهد بود که بهتر رشوه بدهد!

وزارتخانه‌های شمالی مکرر در موارد عدیده به مشورت‌های اروپاییان گوش فرا داده‌اند و هرچه بیشتر مطابق مشورت آنان رفتار کرده‌اند، یا کمراه شده‌اند یا فروخته شده‌اند و یا فریب خورده‌اند. بنابراین این از مداخله در امور باب عالی، با روسیه برکنار باشید!

هدف شما این بوده است که در میان تمام افراد بشر، فتنه‌انگیزی کنید و از عهد شکنی و خیانتان استفاده کنید. ما از شما تقاضای تجارت نداریم و رغبتی هم بیازرگانی شما نداریم، زیرا بازرگانان ما فدای بازیهای دوجانبه شما شده‌اند!

شما جز منعت، مذهبی و دینی ندارندا خدای یگانه شما حرم و آزار است و دین مسیح را که ادعا میکنید، معتقد بآن هستید، ماسکی است برای نفاق شما. هیچ وقت گوش باظهارات شما نخواهیم داد، و در اینصورت هیچگونه پاسخی هم نباید بدهید.



برای اثبات و استدلال اینکه فلسفه قرآن در احسان و احسان مسلمانان چقدر تأثیر داشته است، این فصل را با نقل خلاصه‌ای از يك تألیف بنام «ترکیه فعلی بقلم «اویسی‌سی‌نی» که در سال ۱۸۵۵ انتشار یافته است خواننده می‌دهیم بدین قرار:

حقیقت و صداقت

منظره این کالورهای وسیع (بازارهای سرپوشیده) نماینده اجتماع ملل، و مجموعه صنایع ترکیه است و فرصتی میدهد که مشخصات و خصوصیات دیگر را بر قیافه شمالی یا ترک بیفزاید

با کمال وقار جلوی دکه یا باطش، پهلوی همکار ارمنی، یا یونانی نشسته است، در صورتی که همکاران، با نظر دقیق، مراقب عبور مشتری هستند و با صدای :

هلا هه! کاپیتان! حلی! آقای کاپیتان! عبور کننده را دعوت می کنند، او با کمال سکون و آرامش مشغول کشیدن قلیان یا زیر و رو کردن تسیح خود میباشد. اگر مقابل دکان او توقف کنید و قیمت کالایش را از او بپرسید، با کمال ادب ولی با اختصار جواب خواهد داد :

«پنجاه - صد فروش»

اگر بعد از آن محل آشنا نباشید شروع بچاله زدن می کنید، لیکن او تنها جوابی که بشما میدهد اینست که چاله اش را بالا بیاندازد و کشیدن قلیان را از سر بگیرد.

چاله زدن و مقاومت شما بیهوده است. از قیمتی که تعیین کرده است، يك پاره (شاهی) هم کسر نخواهد گذاشت.

اما وضع مسیحیان و جهودان بکلی طرز دیگری است، از صد فروش به هشتاد تا شصت تاچهل، حتی پائین تر راضی خواهند شد! قاعده کلی اینست که پارمنی نصف قیمتی را که تعیین می کند و به یونانی ثلث قیمت و بجهود ربع قیمت داده شود، ولی اگر بخواهید از مسلمان جنسی بخرید، چاله نزنید، همان قیمتی را که تعیین میکند بی چون و چرا بپردازید!

چون هیچکس نمیتواند ترك را بنقض قول و ادا کند، بقول دیگران اعتماد می کند، و اگر برای ترك قسم بخورید که فلان موضوع صحیح است بناور میکند. بکنفر فرانسوی برای خرید يك تکه پارچه به بازار رفت و از همان پارچه ای که رفیش روز گذشته خریده بود سراغ گرفت، لیکن تاجر فروشنده از آن

نوع پارچه دیگر موجود نداشت. نزد فروشنده دیگری رفت ولی این فروشنده قیمت بیشتری را مطالبه میکرد افسر مزبور از این تفاوت قیمت شکایت کرد، و نمونه جنس را باو نشان داد. فروشنده نمونه پارچه رسیدگی کرد و ملاحظه کرد که از همان جنس است لهذا از مشتری تقاضا کرد که قسم بخورد که قیمت پارچه روز گذشته همان میزانی است که قبلا اظهار کرده است. افسر معهود بانگرانی تمام برای اینکه بیند نتیجه این سوگند چه خواهد بود قسم یاد کرد، فروشنده فوری بهمان قیمتی که دیگری فروخته بود، پارچه را تحویل داد.

میو ادیبی میگوید: «اعتراف میکنم که این اعتماد بقول یکنفر و این شایستگی و این حزم و احتیاط مرا خرسند میسازد. لمیدانم فروشنده چرا در مورد ما خودش را وادار بابراز محبت میکند و در برابر خریدار اینگونه مواضع نشان میدهد. در ترکیه از آن رقابتها خبری نیست. در حقیقت فروشنده برای فروش کالا کمتر زحمت میدهد و بدون حد و بخل ناظر موفقیت بیشتر همسایه اش هست، کاسب بخود میگوید «فردا ثوبت من میرسد» همینکه صدای مؤذن بلند میشود، نماز میخواند و در وسط دکانش به سجود میرود و چه بسا که نماز را در میان همه عابریان بدون اضطراب و نگرانی ادا میکند، بطوریکه گویی در بیابان است و هر گاه برای نماز خواندن به مسجد مجاور می رود کالای دکانش را با اعتماد و اطمینان تمام تحت مراقبت عمومی قرار میدهد! هر ابن پایتخت با عظمت (قسطنطنیه) که همه میدانند، دکانش در راه در ساتهای معینی از دکانشان نسیب میکنند، و در همین شهر که درهای خانهها فقط با يك چفت ساده ای بسته میشود، در تمام طول سال چهار فقره سرقت رخ نمیدهد!

در «پیره» و «گلانه» که مسکن اختصاصی مسیحیها

است، روزی میگذرد که خبر کمتر از چهار سرتو قتل بگوش برسند؛
در همه اطراف کشور عین همین درستی و درستکاری دیده
میشود. بکنفر سیاح انگلیسی که اخیراً نامه‌ای بروزنامه دیلیه
نیوز نوشته است داستانی نقل میکند بدینقرار :

دیروز بکنفر روستائی بلغاری را باعرب‌هاش اجیر کردم
که محمولات من و رفیقم را که مرکب از صندوق، جامه‌دان، خورجین،
پالتو، پوستین و شال بود حمل کند. هنگامی که میخواستیم مقداری
کاه و علوفه خشک بخریم و شبانه روی آن استراحت کنیم، بکنفر
ترك که از حیث ادب بی نظیر بود تقاضا کرد که با ما همسفر
شود. مرد روستائی گاوه‌های نری را که برابه بسته بود پلز کرده
و تمام اثاثیه و محمولاتی را که همراه داشتیم کنار بازار گذارد.
وقتی که دیدم از آن نقطه میخواهد برود گفتم:

دیکنفر باید اینجا بماند، رفیق ترك با کمال تعجب پرسید
چرا؟ جواب دادم برای اینکه از اثاثیه ما مراقبت کند. آن مرد
مسلمان جواب داد:

داووا اگر یک هفته شب و روز این اثاثیه همین جا بماند
هیچکس دست نخواهد زد، من تسلیم شدم و وقتی که برگشتم دیدم
اثاثیه بکلی صحیح و سالم مانده است!

در نظر داشته باشید که سربازان ترك، لاینقطع از این
نقطه عبور میکردند. این جریان باید از روی منابر و میزهای
خطابه لندن بمسیحیان گفته شود. بعضی‌ها خیال میکنند این مردم
خواب می‌بینند، باید آنها را بیدار کرد.

درستکاری جمالها حتی بیشتر از اورنایهای ما است ۱ .

۱ - مردمی قوی بنیه از اهالی ناحیه اورن در فرانسه هستند!

همین‌ها هستند که عدلهای ادویه را از گمرکخانه به گشتی و از گشتی به گمرک حمل میکنند و تصور نمیکند هیچوقت حتی يك بسته کم و کسر داشته باشند. این مطلب درست است و صحیح، و این ناشی از صحت عمل ملتی است که ضرب‌المثل پاکی و درستی هستند.

یک نفر تاجر مقیم کلاناً به قسطنطنیه باز می‌گشت و کیسه‌ای محتوی دو هزار فروش همراه داشت و آنرا در ظرفی گذاشته بود.

همینکه کیسه مسکوک پنج فروشی در اسکله واقع در محل لویخانه از ظرف خارج شد، کیسه پاره شد. قطعات پول افتاد و در اسکله پخش شد. مقداری در دریا افتاد. جمعیتی که حاضر بودند همه شروع کردند بجمع‌آوری پولها چند نفر خودشان را بآب دریا انداختند صاحب پول وحشت زده باین جریان می‌نگریست. طولی نکشید که اطمینان او حاصل شد زیرا مشاهده کرد که همه پولهای متفرق شده را جمع کردند و در کیسه ریختند. جمالی کیسه را بنوش گرفت و آنها را با تاجر بمنزلش برد. تاجر اجرت حمل را پرداخت و با عجله تمام بطرف آن ظرف رفت و پولها را شمرد و حتی يك فروش کم نشده بود.

انماض و ارفاق

غفلت و فسور مسا در رعایت از احکام دینی‌مان، و نکات و ملاحظاتی که از جهت افکار بشری در اصلترین و اساسی‌ترین اصول آن مداخله میدهیم، و سهل‌انگاریهایی را که تحت تأثیر شدیدترین عوامل بدبختی پیشه ساخته‌ایم و ما را از اجرای تعلیمات دینی بازداشته است، در نظر تر کجا دلیل حقارت این دین شمرده

میشود و از این جهت است که ترکها اروپا را «کافرستان» می خوانند و هر وقت ذکری از ما بمیان می آید لقب ملحد و بی دین بماندهند. ولی این تعرض و اعتراض بمانوجب آن میشود که در صدور شکنجه و آزار ما بر آیند. من در جای دیگر باستاند و انگاه بمدرک و بیان ادله و امثله نشان داده ام که آنچه درباره ترکها از لحاظ دعوت و تبلیغ بدینشان، و آنچه در زمینه عدم حضور اغماض نسبت داده شده است، نه فقط برخلاف اصول بوده است، بلکه بر خلاف روح اسلامی است که در عمل بآن، ثنابت و باید دارد.

چون هیچ عامل و موجبی در جهان یافت نمیشود که بتواند ترکی را از دینش منصرف و منحرف کند، بهمین مناسبت ترک در کارهای دینی دیگران مداخله نمیکند و خاطر آنها را از این لحاظ آشفته نمیسازد. اگر ترکی را خرصند کردید و او را کر محبت او را جلب نمودید بشما خواهد گفت:

«خدا عاقبت شما را بخیر کند» و معنای این حرف این است که:

«خدا بشما توفیق دهد که مسلمان شوید» ولی نظر بالامر از همه اینها اینست که اسان باید بحدود قدرت و سلطنت خدائی تخطی و تجاوز نکند. علمای مسلمان میگویند:

«هدایت اشخاص و ارواح بدست خداست». در این شماره نیز همین علماء دستور دیگری میدهند و آن این است که می گویند:

«نسبت به فردی خوبی کنید و با جاهل جنازه نکنید» شکنجه و آزار و عذاب و عقوبت بنام دین، در ترکیه سابقه ندارد، بلکه برعکس، ترک سرزمین خودش را پناهگاه

قربانی‌های بدبخت لعصب مسیحیت قرار داده است. بتاريخ مراجعه کنید در قرن پانزدهم هزاران نفر اسرائیلی (جهود) از اسپانی و پرتغال رانده شدند و بهمین ترکیه پناه آوردند و اخلاف همان پناهندگان برای چهارصدسال با کمال آرامش در این کشور زیست کردند، ولی در آن کشورهای دیگر همیشه در صدد دفاع از شکنجه و آزاری بودند که مسیحیان و بیشتر از همه، کاتولیکهای متعصب برای آنها فراهم می‌ساختند. آیا جالی را بعنوان استثناء سراغ دارید؟ حتی امروز در آن مادامیکه شرفیات عید فصح در جریان است، یک نفر جهود جرأت نمیکند که خودش را در خیابانها نشان دهد. در ترکیه اگر فردی از نژاد اسرائیلی مورد تعرض یونانی یا ازمنی و مسیحی قرار گیرد کمترین کمکی که مقامات محلی میکنند مداخله در امر و حمایت از جهود است.

هغه ادیان و همچنین کلیه ملیتها، در محیط وسیع و امن حکومت سلطان، پهلو پهلو یافت میشوند.

درست است که مسجد بر کلیسیا و کنیسه بر تزی دارد، ولی در عین حال برای کلیسیا و کنیسه هم حایب قائل است. طرفه کاتولیکی در قسطنطنیه و از میر از پارس و لیون آزادتر است. هیچ قانونی مانع نظاهرات دینی نیست و خدای را در محراب حبس نمیکند؛ همینکه مردگان را به آرامگاه ابدی شان می‌برند یک صف طولانی از رجال دینی شمع‌ها را در دست میگیرند، و سرود و اوراد میخوانند. روز عید خدا تمام وابستگان به کلیسیاهای پیره و کلاه مجتمعاً راه می‌افتند، در حالتیکه صلیب و پرچم پیشاپیش آنها برده میشود و عده‌ای سرباز، محافظ و مراقب جمعیت هستند.

۱- مقصود مؤلف این است که پرستش خدا را منحصر در مسجد

محراب نمیدانند. مترجم

و افراد ترك را مجبور میکنند که باین جمعیت رآمدند تا بسهولت عبور کنند.

بمن خواهند گفت ، کاتولیک های مشرق زمین بوسیله فرانسویها و اطریشی ها حمایت میشوند همانطور که روسیه یونانی ها را حمایت میکند انگلستان پروتستانها را . خیلی خوب ، اینطور باشد !

اما جهودهای بیچاره را که حمایت میکنند؛ چهار یا پنج سال قبل یکنفر قاطرچی جهود را نزد پاشای موصل آوردند ، و این جهود متهم بود که به پیغمبر فحش داده است! و این شایعه مردم را تهییج کرده بود . وقتیکه پاشا کلمات کفر آمیزی را که بمتهم نسبت داده بودند شنید ، وحشت کرد و عقب کشید و پاسدای بلند گفت :

«غیر ممکن است کسی چنین کلماتی را بر زبان براند و بلافاصله بمقویت خدائی مبتلا شود! بنا بر این من نمیتوانم باور کنم که این مرد قاطرچی مرتکب چنین خطائی شده باشد ، در این صورت برای من کمال جمارت و گستاخی خواهد بود کسی را تشبیه کنم که خدا او را گوشمالی نداده است.»

این نمونه روشنی است از عنف و اغماض و تسامح (Tolerance) با اینحال چه بسا مردمانی در فراه هستند که با اعتماد بنوشته های روزنامه او کسب و کسرت و انتزاع و بزور ، اعتماد میکنند و باور میکنند که در ترکیه هر روز مردم سگهای مسیحیان را اذیت و چهار میخ میکنند ، همانطور که بنوشتهجات نویسندگان فسه نویسو ایراهای مضحك از قبیل اینکه سلطان دستمال بطرف غلامان سوگلی خودش پرتاب میکند ، یا زلالی را در کیسه می دوزند و همانطور زنده در آبهای بحر غرق میکنند !

دولت هر کیه فقط وقتی روش غفو و انعامش صورت نمادی و تجاوز بنمود گرفته است، و برای مردم شکنجه و جدالی، و برای دولت اسباب زحمت شده است. خشونت بیخروج داده است. «لازارست‌ها» که برای اولین مرتبه سال ۱۲۸۱ در هر کیه ظهور کردند، بفرست موفعیت خودشانرا درک کرده‌اند، لهذا دستگاه تبلیغاتی آنها که تمام «لوانت» را فرا گرفته است تنها قسمتی است که در حال حاضر صورت مفید و مشتری دارد. مقامات محلی که بکلی از مخالفت با آنها خودداری میکردند اولین کسانی هستند که آنها را با عشق و علاقه تشویق نمودند، و این عمل نیز ناشی از روح ارفاق و خیر خواهی بوده. آیا سردی که پس از بازدید از مدرسه خواهران شفقت اولین روپان بسیار مجلدرا نزد رئیس مدرسه فرستاد تا بدختر فقیری که شایسته دریافت آن باشد بدهد، ترک بود؟ و آیا اوجیب افندی یکی از مأمورین عالی مقام باب عالی بود که در سال ۱۸۴۴ باین عمل مبادرت ورزید؟

برای ترک احسان کردن اولین و مهمترین وظائف است. یکی شاهر ضمن مسایعی که برای فرزانش سروده است میگوید:

«در خاله ات را همیشه بروی درویش و فقیر باز بگذار. این عمل نزد خدا از ساختن مسجد و از روزه متوالی و مستمر و از چندین مرتبه زیارت مکه پسندیده تر است.»

در نظر تر که اتفاق و احسان از دین انفکاک ندارد اگر چه از دادن صدقه و اتفاق خودداری میکند نه فقط از وظیفه مسلمانان غفلت ورزیده است، بلکه از مسلمانان عدول میکند، زیرا اتفاق و احسان و همچنین زیارت و روزه رمضان و نماز بموجب تعلیمات دینی پنج رکن اساسی اسلام شناخته میشوند.

۱ - قرآن مجید عمل صالح و احسان را مکمل و متمم ایمان دانسته است. مترجم

من در جای دیگر از آن همه اتفاق و احسان و بشردوستی مطلق و نامحدودیکه بدون توجه بنفیده و ایمان و حتی نسبت بمن مخالفین و دشمنان تا هر حد فداکاری و ایثار رسیده همانطور که تاسیوس درباره آلمانی‌های قدیم میگوید، باید عمل شود، و این عمل منحصر در شهرها و برای شهرها نیست بلکه بایستی در مورد کلیت جاده‌های عمومی که برای رفاه حال مسافرین و بومی‌ها ساخته میشود منظور گردد، و باز اینهمه احسان و اتفاق نباید فقط درباره همایگان منظور شود بلکه حتی نسبت به حیوانات باید رعایت شود.

در شرحیکه فوقاً بنوشته می‌آوردیم اشارت شد همان نویسنده پس از توضیحاتی در باره سکهای بی صاحب میگوید: «عدد زیادی از سکهای را که اروپائیها طرد کرده‌اند به دورترین محلات شهر روی آورده‌اند. در آن نقاط مردمان خیرخواهی وجود دارند که هر روز صبح مقداری خوراک میان آنها تقسیم میکنند و ماده سکها هر وقت می‌زایند، همین مردم خیرخواه با آنها رعایت و کمک بیشتری میکنند، و توله‌های آنها را در طول زمستان از سرما حفظ میکنند، حتی این مردم انصابت را بجائی میرسانند که در آخرین دقائق زندگی وصیت میکنند که از ارثیه آنها، برای حمایت همین حیوانات سهمیه‌ای خارج و منظور شود. راست است که هرگاه سگ را مانند خوک نجس میدانند تا جائی که از آن اجتناب میکنند، تا رعایت طهارت شرعی بشود، با اینحال سگ در هر حاله‌ای باشد صدمه‌ای باو نمی‌رسانند بلکه صاحب سگ خود را حامی و نگهدار طبیعی سگ یا هر نوع حیوانیکه در خانه او است میداند.

پیغمبر احسان و اتفاق را مقدم بر همه فضائل اخلاقی دانسته

قرآن و اخلاق

و احسان و انفاق را ، تا سرحد جهان حیوانیت بسط داده است.

خلاصه کلام اینکه : من مردمی را بشر دوست تر، بمعنی واقعی کلمه، از ترکها نمی شناسم. همان ترکهایی که در حال حاضر هنوز، ماحضان معامله ای را با آنها می کنیم که با وحشیان^۱

۱ - نقل از کتاب ترکیه فعلی، La turqui Actuell p. 78

مس ۱۹۲۰ در کتاب «شهر سلطان» می نویسد :

«ترکها نه فقط بهمة مخلوقات وحشی و سبع رحیم دروفند، بلکه رفتاری هستند کارگشا. و این حس دالت را نسبت به حیوانات هست ناجالی رست میدهند، که فی العثل بره شیرخوار را نمیکشند. تا اینکه موجب شکنجه و آزار مادرش فراهم نشود. یک نفر شکارچی انگلیسی که در شکار کامیاب نشده بوده در یک موقی، قبل از اینکه از قایق پیاده شود، یک نوع مرغ سفید آبی (Gull) را که بالای سرش پرواز میکرد، با گلوله تفنگی که همراه داشت شکار کرد. شکارچی بشدتی مورد توبیخ پاروزنهای قایق قرار گرفت که گولی قتل نفس کرده است ا

بخش سوم

رد نهمینها

انها ما اینکه علیه محمد اظهار شده است بچهار قسمت تقسیم
میشود بشرح زیر:

۱ - اتهام محمد باینکه دینی را بمنظور ارضاء حس جاه طلبی
ابداع کرده و جعل نموده ، بدون اینکه از طرف خدا وحیی به او
شده باشد.

۲ - گفته اند که محمد دینش را بوسیله شمعیر تبلیغ کرد
و از اینجهت موجب تضییع خونهای زیاد گردید و بدبختی های زیاد
برای بشریت ایجاد کرد.

۳ - خاصیت شهوانی بهشت او ، بطوریکه در قرآن ذکر

۱ - نفی و ترویج از جهت برستی بوسیله تجویز نمود

توجه

نیمت اول

اینکه محمد بکلی از غیب جاه طلبی میزی بود رویهرفته از تمام اوضاع و احوال زندگی او مدلل و ثابت است، مخصوصاً از این حقیقت مسلم، که در حال حیات مشاهده نمود که دینش پایه گذاری شد و ملاحظه کرد که دارای قدرت نامحدودی شده است و هیچگاه در راه بزرگ کردن خودش از آن استفاده نکرد، بلکه تا آخرین دقیقه، همان سادگی اخلاقی را حفظ کرده کما مسئله تسکین رغبت و میل بزنها، با توجه باینکه هنگام ظهور او محمد زوجات بطور نامحدود در تمام عربستان رواج داشتند قطعاً قدری متناقض بنظر میرسد، که او با جلوگیری از شهوترانی و محدود کردن عدد زنها برای ازدواج، بنخواهد شهوت خودش را بهتر تسکین دهد!

علاوه از آنچه در این باره توضیح داد شده است، باید برای دفاع از محمد گفته شود که او مانند تمام هموطنانش دارای مزاج و طبیعتی بود که صاحبان اینگونه طبایع، شدت عاشق جنس لطیف هستند و او هیچگاه از خصوصیات و نیروهای بشری مستثنی نبوده است بلکه بالعکس می گفت:

«من بشری هستم مثل شما»^۱ و در مقایسه با داود که هم پیغمبر بود و هم پادشاه «مردی که بارادۀ لحاس پرودگار، مانند قطعهٔ بشری

۱ - این حکایت در زندگی محمد بطصویر توضیح داده شد.

که در مضید زبان آویخته است، صاف و پاک بود.

میشد دختر دوم هانول اولین خیال داود بود در دورایکه
داود مضروب بود این زن از او گرفته شد از آن بعد با چندین
زن، یکی پس از دیگری ازدواج کرد^۱ ولی با اینحال همیشه
خواستار پس گرفتن زن اول بود.

قبل از اینکه این زن نزد داود باز گشت کند، بایستی از
شوهرش که او را بشدت دوست میداشت با اجبار گرفته شود و
در هنگامی که این زن را از شوهرش پس میگرفتند، شوهر
با جالبکه میتواند پشت سر او میدوید و مانند کودکی گریه
میکرد^۲.

داود از وصلت کردن با دختر بکنفر شاهزاده غیر مستنون
بیم نداشت و با اینکه از چندین خیال فرزندان داشتند با اینحال
در شهر اورشلیم (بیت المقدس) زلفای غیر رسمی میگرفتند و یا لامر
در مورد بان شیب^۳ علاوه از زلفای محسنه (العیان با^۴ - مترجم)
مرکب جنایت دیگری شد که از روی حسد و خوسردی موجب
قتلی را فراهم نمود.

۱ - تورات.

۲ - شمویل فصل ۲۵ صفحه ۴۶

۳ - شمویل فصل ۲۵ صفحه ۴۶

۴ - ملاطین فصل ۱

۵ - مؤلف باعارة اجمالی در حواشی مربوط بایسن داستانها
کتاب عهد عتیق را که مورد احترام یهود و نصاری است مرجع و مستند
تحقیق قرار داده است و با توجه بصمت انبیا که مورد اعتقاد است
بی پایگی این مقوله مندرجات تورات و افعال آن بیشتر روشن میشود
(مترجم)

و فیکه دارد بعلت پیری از آنها لباسهاییکه بپوشد -
 پوفایندک ، گرم نمیشد ، فکر کردند که دختر با کوه جوانی را
 برای پرستاری و سرگرمی او انتخاب کنند تا ضمناً هم خوابه او
 هم باشد . ذود بر آنها تحمیل کرد تا زیبا ترین دختری را که
 میتواند نزد او بیاورد ؟

حالا باید پرسید، آیا این عمل شایسته یکنفر آدم یا کدامن
 و عیفت است ؟

البته نویسندگان مسیحی که محمد را از ضعف و ناتوانی
 (در این زمینه) تویخ میکنند، بایدضربالمثل معروفی را بخاطر
 بیاورند که میگوید:

**«کاینکه در خانه های بلوری زندگی میکنند ، نباید اولین
 کتلی باشند که بخانه دیگری سنگ پرتاب میکنند .»**



مرجم گوید ،

هر چند مناقضات مؤلف مأسوف علیه از نظر عقلی و نقلی
 با همه ایجاز و اختصاری که در بردارد، برای دفاع از رسول اکرم (ص)
 در زمینه مورد بحث کافی بنظر میرسد، ولی از لحاظ اینکه خوانندگان
 در این موضوع از تحقیقات دقیق علمی و عقلی مرحوم مصطفی رافعی
 (ره) دانشمند معروف مصری بی بهره نباشند ، مفتنم می شمارم ترجمه
 شرحی را که فقید سعید در مجموعه «وحی القلم» در این باره مرقوم
 داشته است ، در اینجا بر تحقیقات مؤلف این کتاب بیفزایم . بدین قرار :

درسی از نبوت

همانکه در لیهله نامی و نرومنند یهود (قریظه
 و نضیر) در مقابل نبوی اسلام ظهور کردند ، (بر اثر

آن ذخائر و نفائس زیادی بدست مسلمین افتاد، زوجات^۱ پیغمبر تصور کردند می‌توانند از این غنائم بهره‌مند گردند بنابراین دور حضرتش جمع شده گفتند :

«ای پیغمبر خدا ! آیا سزاوار است دختران کبری و قیصر آنها زینت و زیور و غلام و کنیز داشته باشند، ولی ما اینطور با فقر و فاقه دست جگر بیاوریم؟» چون از پیغمبر جواب مسامدی نشنیدند ، در تقاضای خودشان اصرار و مساجت نمودند ، بعدی که قلبش آزرده گردید در این هنگام این آیه نازل شد که :

يا ايها النبي قل لا رواجك ان كنتن ترذنا لحيوة الدنيا و زينتها فتعالين امكن و اسرحكن سراحا جميلا و ان كنتن ترذنا لله و رسوله و الدار الاخرة ، فان الله اعد للمحسنات منكن اجرا عظيما^۲

پیغمبر معظم ، برای ابلاغ این امر، اول عایشه را که محبوبترین زنانش بود احضار نمود و فرمود :

«موضوعی را که می‌خواهم درباره آن با تو مذاکره نمایم فوریت ندارد. بلکه فرصت کافی بشوید»

۱- زوجات پیغمبر در اینموقع که سال پنجم هجرت بود «نه» نفر بودند بدینقراره / ۱- عایشه ۲- حفصه ۳- ام حبیبه ۴- سوده ۵- ام سلمه ۶- صفیه ۷- میمونیه ۸- زینب ۹- جویره

۲- ای پیغمبر بزنانت بگو اگر عاشق زندگی و زینت دنیا هستید ، بیاید تا مهریه شمارا پرداخته با مهربانی تمام شما را طلاق دهد ، ولی اگر خدا و رسولش را میخواهید و طالب جهان جاوید هستید (بدانید) که خداوند برای نیکوکاران از میان شما ، پاداش بزرگی مهیا ساخته است.

تا پس از مشورت با پدر و مادرت تصمیم خود را بمن اعلام
داری.

- موضوع چیست ؟

- موضوع بیان آیه است که اخیراً نازل شده

و برای توتلاوت میکنم.

- آیا در موضوعی که مربوط بشما باشد از پدر

و مادرم دستور بگیرم ؟ هیچوقت اینکار را نخواهم کرد ،

بلکه تبعیت از لراة خدا و رسول را بر دنیا و زینت دنیا

ترجیح میدهم .

بهمن ترتیب همه زوجات پیغمبر در این عمل

از عافیه پیروی کردند . در نتیجه خدای تعالی آنها را

لزلحاطت تعظیم و تکریم و امتیاز بلقب «امهات المؤمنین»

منعتر فرمود .

۵۵۵

صورت ظاهر این داستان که در زمان و مکان معینی

بولوع پیوسته و تاریخ آنرا ضبط کرده همانست که نگاشتیم

حالی میخواهیم موضوع را از نظر فلسفه اجتماع و رموزی

که با مدارج عالیة انسانیت ارتباط دارد ، تحت مطالعه

قرار دهیم و تا جائیکه میتوانیم ، نیروی تدقیق را بکار

برده و در برابر او عام و سوء ظنهایی که در زمینه تمدن

زوجات پیغمبر معظم راه یافته تحقیق فلسفی دقیقی

بنمائیم .

قبل از تحقیق در این بحث میگوئیم ، این

داستان حاوی حکمت و فلسفه خاصی است که هیچکس متوجه

آن نگردیده و از اینجهت در قرآن مجید ذکر شده است ،

تا اینکه نص تاریخی قاطعی در دست باشد و سپس ، تاریخ در امری که بین عقل و غریزه مورد تنازع است ، بتواند قضاوت کند ، و از پیغمبر بزرگوار اسلام دفاع نماید .

مبلفین نادان و عده‌ای اهل عناد و الحاد و دسته‌ای از کوتاه‌نظران این زمان ، که در این بحث وارد تحقیق میشوند ، تصور میکنند که رسول اکرم از راه هوای نفس با زنان متعددی ازدواج کرده است . متأسفانه تصور این اشخاص بصورت گمان ، و از گمان بصورت شبهه ، و از شبهه بصورت سوءظن ، و از سوءظن بدرجهٔ سخافت رأی میرسد . ولی چیزیکه نزد من مسلم است این است که همهٔ این افراد ، مردمی کوتاه‌نظر و نادان هستند ، زیرا آیهٔ قرآن که اساس آن حاکی از نفی زینت و منع همهٔ زنان پیغمبر از استعمال آنست ، و از آن گذشته رابطهٔ زناشوئی را بر اساسی قرار میدهد که مطلقاً منافق زندگانی جنس لطیف است ، و ضمناً ارتباط بین پیغمبر و زنان را بطرز روشنی که کاملاً مخالف‌فحوی و هوس است بیان مینماید و از این بالاتر می‌بینیم که خداوند احتمال به پیغمبر دستور میدهد ، که در غیر اینصورت همه آنان طلاق بگیرند ، و مانند سایر زنان از هوس‌های زنانه در مورد استعمال زیور و زینت برخوردار شوند ، و الا با طبیعت دیگری که مخالف طبیعت دنیویست خو گرفته ، و راه زهد پیش‌گیرند ، هر کسی میتواند سهولت تشخیص دهد که همهٔ اطراف و جوانب این داستان و ابلاغ نهائی پیغمبر ، برخلاف شهوات و تمایلات نفسانی است ، زیرا

در عرف شهوت پرستی ، هیچگاه کلماتی بدینصورت صریح و قاطع و تا حدی خشن استعمال نمیشود ، و از تذکر این نکته ناگزیریم که اسلوب بیان در آیه مبارکه از لحن غضب و جنبه هوسرانی هردومبری است ، و عبارت دیگر در این بحث هیچگونه تملق و مدافعه و دلخوشی و ملایمت و تحریمی بر لنت وجود ندارد . خلاصه ، موضوع خیلی صریح و روشن است که تصمیم پینمبر بر اساس اراده و تصمیم ، و دور از شائبه هوس پرستی و تردید ، استوار گردیده است . اینحتمنی که نه فقط استعالتی در آن دیده نمیشود ، بلکه با منطقی بیان شده است که زنان از آن گریزانند ، و نه فقط نفی تعینات دنیوی و زیور و زینت از آنان کرده است ، بلکه آرزوی آنرا تا آخر عمر در دلهای زنان خود ریشه کن نموده ، و وظایف آنان را منحصر در توجه به قسمت قرار داده است .

۱- تبعیت از امر ونهی خدا .

۲- سربردن با پینمبر و ساختن با همه شدائد.

۳- در برابر تحمل زحمات و انجام مشقات

زندگی به نعمتهای جهان جاوید امیدوار بودن .

در این بیان هیچگونه ظرافت و رقت و عاطفه و سیاستی متناسب باشون زنان بکار گرفته و هیچ اعتباری بمزاج فکری آنان داده نشده ، و بالاخره هیچگونه رعایتی از احساسات زنانه بعمل نیامده است . بلکه فقط آنان را در انتخاب یکی از دو امر متباین (که شق ثالثی ندارد) بطور وضوح و صراحت آزاد گذاشته است و نیز ملاحظه میشود که امر برای همه زوجات صادر شده و حتی یکنفر را مستثنی

قرار نداده است .

بدیهی است کسیکه گرفتار شهوت باشد و در راه جلب قلوب زنان قدم بردارد ، نمیتواند با چنین لحنی صحبت کند . بلکه برعکس در اولین وهله مذاکره ، از خیالات زنانه بحث میکند ، و از مبالغه و تأکید و امید و آرزو فروگذار نمینماید .



دلیل دیگری بر برائت رسول اکرم از هوسرانی این است که زوجاتش را از نظر تمتع که نیروی خیال حامل آنست ، تزویج ننمود ، زیرا اگر ازدواج وی مولود شهوت بود لازمه آن استعمال زینت و زیور ، و نمایش ظرافت و زیبایی است ، که باقتضای طبیعت ، باشکال گوناگون ، باید جلوه گر شود .

برای مثال میگوئیم ، یکنفر دختر بازمکر ، مدامی که فضا و محیط و صحنه متناسبی برای نمایش نداشته باشد ، نمیتواند نقش خودش را بخوبی بازی کند . زنمان رسول اکرم باحوال و اوضاع حضرتش بخوبی آشنا بودند ، این است که با کمال صراحت آنها را از استعمال زینت منع نمود تا جائیکه اگر تحمل پذیرفتن این امر را نداشته باشند میتوانند طلاق بگیرند .

با توجه باین سابقه آیا جا دارد که کسی این نحوه فکر را جزء افکار شهوانی پنداند ؟ و آیا غیر از نمایش کمال انسانیت دراینمعمل نکته دیگری ملاحظه میشود ؟ و آیا تبعیت نه (۹) زن از پیغمبر مطلق و صرف نظر کردن از زینت ، جز این است که ما آنرا دلیل

بروصول به مرحله کمال انسانیت ، و حصول درجه عالی
عظمت بدانیم ؟

گوئی رسول اکرم که رهبری عالم اجتماع و
وظیفه تہذیب اخلاق و تطہیر نفوس بشریت و قیادت
عالیہ فرزندان آدم را عہدہ دار گردید ، در این داستان
برزن از جهت ایفای وظائف حیاتی عالم نسوان ، و بر مرد
از لحاظ اجرای فرائض مردی و مردانگی ، درس روشن
و مبسوطی القا میکند کہ از هوا جس نفسانی دوری کنند ،
و از توجہ بہدف کمال ، کہ غایت مطلوب است غفلت
نورزند . از طرف دیگر با بیان این دستور ، تأیید فرمود
کہ زہمت و زیور زن ، نتیجہ و فائدہ ای جز تحریک
نیروی بہیمی ندارد ، و حاصل آن در عالم معنی ، ایجاد
کذبی است در راہ حقیقت ، کہ از آن در عالم اخلاق ،
کذب دیگری تولید میشود . و طبعا زنان را بطرف آمال
و آرزوها و سرکشی‌ها و فرور و اسراف سوق میدہد ، و
آنان را بعداداتی و ادار میکند کہ عواطف عالیہ شان را
نابودمی سازد و نیروی نفسانی زن را کہ قائم بر ابداع جمال
حقیقی و زیبائی واقعی است ، مبدل بضعف مینماید و
نمیگذارد کہ فائدہ عملی وجود زن ، در جامعہ آشکار
گردد ، بلکہ بہمان فائدہ صوری و تجمل ظاہری اکتفا
میکند .

معاصرین صوری و جمال ظاہری زن جز خیال
چیز دیگری نیست ، حقیقت امر این است کہ در عالم
طبیعت چنین معنایی وجود ندارد ، بلکہ زیبائی صوری
موضوعی است کہ فقط در چشم بینندہ جلوہ گر میشود ،

باین معنی که جمال هر زنی در چشم مرد معینی تجلی میکنند و او را مفتون خویش میآورد ، در صورتیکه صدعا چشم دیگر ممکن است با وی مواجه شوند و مفتون او نگردند . مقصود از بیان این موضوع این است که حقیقت وجود زن ، زیبایی و جمال او نیست ، بلکه حقیقت زن شخصیت و آثار اوست . و بدیهی است هر گاه حقیقت وجود زن از اینجهت مورد ملاحظه قرار گیرد ، نه مردی در اجتماع فاسد خواهد شد ، و نه زنی بدبخت خواهد گردید .

در نتیجه حیات زن و مرد هر دو تحت انتظام و انضباط قرار خواهد گرفت و بالاخره همان نتیجه واقعی که از داستان مورد بحث ، گرفته میشود بدست خواهد آمد و هوالمطلوب .

پنجم بزرگوار اسلام با این درس میخواند به امتش تعلیم دهد که حکومت فریزه بر عقل ، موجب نپاهی و نابودی عقل میگردد .

بعلاوه در ضمن این حکایت میخواهد ثابت کند که هر گاه زن بحکم فریزه انتخاب شود ، حیات وی مایه بیچارگی مرد خواهد شد ، و جز خودسازی و تمنع فایده دیگری بر وجود او مترتب نخواهد شد و مسلم است اگر زن باین خطر دچار شود از مدار طبیعت عالی ، و وصول بمریبه بلندی که مستلزم بسی محرومیتها و فناکاریها و صبر و تحمل است ، منحرف خواهد شد و بدبختانه بصفات ضد آن متصف خواهد گردید ، و بالاخره صفات پسندیده و فضایل وی بصورت ردائلی از قبیل خودخواهی ،

خودپرسی، فرار از مسئولیت و توجه بخوشی و خوشگذرانی در خواهد آمد، در نتیجه حس مقاومت منفی که اصل فطرت زن معنی بر آن است از بین خواهد رفت، و حیای زن که بر رگترین فضیلت او است محو خواهد گردید و اخلاص وی که خود مستلزم ایجاد صفات پسندیده دیگری است ضعیف خواهد شد، و اینجاست که حس شریف قناعت که مانع از ارتکاب بی شرفی است، ناپسود خواهد شد و حس پلید طمع جایگزین آن خواهد گردید. و ذلك هو الخسران المبين. (چه زیانی بالاتر از این؟)

نکته مهم دیگری که در عالم اجتماع از لحاظ اخلاق شایان بی توجه است، این است که هرگاه در وجود زن صفات و ذیله بجای ملکات فاضله بوجود آید، روابط زناشویی طبعاً بصورت نامطلوبی جلوه گر خواهد شد، و بالاخره اگر در جامعه‌های (مانند پاره‌ای از جامعه‌های فاسد صر حاضر) زنهای خودساز زیاد شدند نه فقط ایجاد مشکلات خواهد نمود، بلکه از این مشکلات دشواریهای اقتصادی و اخلاقی دیگری بوجود خواهد آمد ...



نتیجه این داستان این است که، رسول اکرم همانطور که روش و سیره مقدس وی از لحاظ همه صفات فاضله حکم میکند، در موضوع زناشویی نیز که یکی از مهمترین مباحث حیاتی و اجتماعی است، خودش را نمونه کامل قرار میدهد. باین بیان که میخواهد زناشویی مانند زنان مسلمین زندگی کنند، تا آنها نیز بنوبه خود سرمشق زنان باایمان و شریف باشند. یعنی بتوانند

صفات فاضله صبر و کوشش و اخلاق و عظمت و صراحت و قناعت را نشان دهند ، تا اینکه زن در عالم اجتماع زینتی شناخته نشود ، و تحت تأثیر عوامل خیال و هوس ، زینتهای دیگری را بخود جلب نکند ، بلکه نمونه انسانی عالی معرفی گردد که بطرف کمال سیر میکند .

این زینتی که زن خود را بدان آرایش میدهد در حکم دامی است از مکر و خنده و فریب ، و بنابراین قاعده ، هر چه زن در آرایش اسراف کند ، مانند این است که در مکر و حيله و خنده اسراف کرده است ، و بتعمیر دیگر ، زینت برای صورت و تن زن مانند نیش و چنگال درندگان ، اسلحه خطرناکیست ؛ با این تفاوت که چنگال درندگان در راه اعمال نیروی سبهیت بکاو میرود ، ولی زینت زن وسیله ایست برای تهییج فریفته مرد که همان آثار درندگی بر آن مترتب ، و هیچ زنی نمیتواند منکر شود که زینت و زیور چه از لحاظ تنوع و چه از لحاظ تعدد پایانی ندارد ...



نکته ای که بیان آن بمناسبت این بحث کمال ضرورت دارد ، این است که اصل و اساس کمال انسانیت در وجود انسان فعال و مجاهد یافت میشود ، و چنین مردی شخصیتش را در چیزیکه آنرا دلخوشی یا زینت می نامند ، محصور نخواهد کرد . زیرا توجه به چنین موضوع ناچیزی نهز اینکه حاکی از هوس و شهوت باشد معنای دیگری نخواهد داشت ؛ و تاریخ گواه است ، که وجود پیغمبر اسلام نمونه کامل انسانیت است و البته چنین شخصی باید از هوس و شهوت برکنار باشد .

عمر بن الخطاب روزی وارد منزل پیغمبر شد دید پیغمبر بر حصیری دراز کشیده و جز پیراهن ، پستر و پوشاکی ندارد . در همین حال ملاحظه نمود که حصیر بدن پیغمبر را آزرده ساخته است .

عمر میگوید ، در همان اطاق چشم بانبنانی افتاد که از سقف آویزان و مقدار خیلی جو در میان آن گذاشته شده بود از توجه باین وضعیت متأثر شدم و مرا گریه گرفت . پیغمبر گفت چرا گریه میکنی پسر خطاب؟ گفتم ای پیغمبر خدا ، چگونه گریه نکنم و حال اینکه حصیر بدنت را آزرده و خزائن تو منحصر بهمین انبان است . در مقابل تو ، با اینکه پیغمبر خدا و برگزیده خلائقی ، دستگاه عظمت و ابهت کسری و قیصر چشمها را خیره ساخته است !

باز میگویند روزی رسول اکرم هنگام بازگشت از سفر ، داخل خانه دخترش فاطمه گردید ، ملاحظه نمود که فاطمه پرده ای بر در آویخته و دو حلقه دست برنجن نقره در دست دارد ، از در خانه برگشت . سپس ابو رافع وارد خانه شد و دید فاطمه از اینکه پدرش از در خانه برگشته است سخت محزون است و میگرید . ابو رافع هلت را از پیغمبر پرسش کرد . پیغمبر فرمود بملت اینکه پرده بر در اطاق فاطمه آویخته و دست برنجن نقره در دست داشت ، از آنجا برگشتم ، ابو رافع مراجعت نموده داستان را بر فاطمه عرضه داشت .

فاطمه فوراً پرده را برداشت و دو حلقه دست برنجن را بوسیله بلال نزد پیغمبر فرستاد و گفت ، اینها

را بعنوان صدقه باهلیش برسانند . پنجمبر به بلال فرمود
برو اینهارا بفروش و وجه آنرا باهل صغه (فقرای مهاجرین
که خانه‌ای نداشتند و در یکی از ایوانهای مسجد مدینه
میزبستند) تقسیم کن. بلال پرده و دو حلقه دست برنج
را بندو درهم و نیم فروخت و پول آنرا باهل صغه تقسیم نمود.
ای دختر پنجمبر بزرگه ا پدرتو راضی نمیفود.
دارای زینتی باشی بقیمت دو درهمونیم، بدلیل اینکه میان
مسلمین ققرائی هستند که مانند آنرا ندارند ا

کجاست رهبری مانند پنجمبر اسلام که چنین
عواطف پدرانهای نسبت بهمه افراد جامعه داشته باشد و
دارای چنین فطرتی باشد که اشیاء را جز از نظر حقیقت
نبیند و دارای یقینی باشد که هیچگونه تحول و تبدیلی
در آن راه نیابد ا...

ای دختر پنجمبر بزرگوار ا زینتی که قیمت
آن دو درهمونیم باشد و بتوان آنرا بجای دو درهمونیم
صدقه مصرف نمود البته زینت نیست ولی در این عمل معنای
دیگری نهفته است و آن عبارت است از اینکه ا

حق فرد، برحق جماعت غالب آمده و توجه
بمنفعت بر ایمان بخیر حکومت کرده است . و نیز معنای
دقیق دیگری در آن منظور است و آن اینست که ا
آنچه ضرورت ندارد بعنوان ضرورت مصرف شده
است هر چند از نظر حساب حلال و حرام عملی است
صحیح لیکن از نظر ثواب و ترحم صحیح نیست و
همین است که در نظر پاک رسول اکرم بصورت تقیصه‌ای
از کمال جلوه میکنند .

آقایان سونیالیستها ! بیائید و پیغمبر بزرگ
را بشناسید ! مسلك شما واجد فضائل اسلام و قوانین آن
نیست ! مسلك شما درخت خشكیده‌ای را مانند که میوه‌هایی
را بآن بیاویزند و سپس همان میوه‌ها را از آن بچینند.
آری در طبیعت درخت شما، میوه و ثمره ذاتی
نیست .



موضوع اصل داستان که عبارت از مخیر ساختن
زنان پیغمبر در طلاق گرفتن یا با زندگی طبیعی و مادی
ساختن باشد ، از مسائل مربوط به ثروت و فقر از نظر
مادی نیست ، بلکه یکی از مسائل مربوط به کمال و نقص
در معانی روحی است . این نکته آشکار و بدیهی است
که پیغمبر اسلام استاد انسانیت است . وظیفه او اینست
که شخصاً مظهر فضیلت و وجود او مایه دلخوشی فقرا و
بعبارت دیگر شخصیت وی نمونه کامل قانون ادبی برای
همه افراد بشر باشد .

معنی دیگری را که پیغمبر بزرگوار بوسیله این
حکایت میخواهد به امتش تعلیم دهد اینست که ،
جماعات بقوانین و شرایع و امر و نهی اصلاح نمیبوند
بلکه اصلاح آنان منوط بعمل بزرگانشان است و نیز
نظر دارد بمردم نشان دهد که حاکم نمیتواند حاکم
باشد مگر اینکه در آزمایشهای دنیوی نیروی تسلط
و غلبه نشان دهد ، نه خضوع و عجز ، باین معنی که
اولین مرحله استقلال وی استقلال داخلی باشد .

بالاخره منظورنهایی از بیان این عمل بطوریکه

از ظاهر قضیه آشکار است اختیار فقر و زهد نیست ، بلکه ابراز شهادت نفس است که حقائق عملی را بطوریکه باید و شاید نمایش دهد .



پایان داستان در قرآن مجید باینجا منتهی میشود ، که زنان پیغمبر «مادران مؤمنین» نامید میشوند . از این لحاظ که خدا و رسول و آخرت را بر تجملات و تشریفات و تزئینات دنیوی برتری میدهند .

علمای تفسیر میگویند ، «زنان پیغمبر پاداش از خودگذشتگی باین لقب مفضل شدند» ولی در نظر من این نکته آنقدر مهم نیست و معنی بزرگی از آن نمیشود استخراج نمود بلکه آنچه من احساس میکنم ، تسمیه زنان پیغمبر بعنوان «مادران مؤمنین» آیتی از آیات اعجاز است .

توضیح گفتار اینکه ، کمال زن در حیات و کمال حیات در زن هیچگاه مصادق پیدا نخواهد کرد مگر اینکه بصفت مادری متصف گردد ، باینمعنی که فرزندش را از درجه قلب و از لحاظ معانی قلبی ببیند نه از نظر فریزه و لذتد مربوط بآن ، در اینصورت هر نوع حیاتی برای زن ایجاد سعادت خواهد نمود و هرگونه مشقتی را بانیروی بردباری تحمل خواهد کرد . و در هر قسم جهادی که برای زندگی نماید لذت طبیعی آن را خواهد چشید ، زیرا حیات خانواده قائم بر محبتی است که خالی از هرگونه شائبه و عبارت دیگر حب خالص باشد نه اینکه مبتنی بر اساس منفعت و زینت باشد و این خاصیت حیات معنوی است

ته حیات مادی . و باز باید باین نکته توجه نمود که هر گاه بنای نفس انسان بر اساس وفای طبیعی ، مانند وفای مادر قرار گیرد، بصورت اخلاقی جلوه خواهد نمود که بدان وسیله غلبه بردنیا و زینت آن مشکل نخواهد بود .

آخرین نکته‌ای را که از موضوع درس نبوت استخراج میکنیم این حکمت است که ،
 برای مؤمن همین بس که هنگام ورود
 بخانه‌اش حقیقت نفس پاک و پاکیزه‌ای را ببیند ،
 گواینکه حقیقت حیات کسری و قیصر در آن نباشد .
 (پایان)

نهم دوم

در مورد تحصیل قدرت و بکاربردن آن، محمد فقط از موسی سرمشق گرفته و عمل او را تقلید کرده است باین بیان که : اگر موسی که خودش شاعر و ناشر قانون است بعنوان یکتفر رهنما، با قدرت یکتفر سردار قیام بکرده بود، نمیتوانست فرزندان اسرائیل را از مصر نجات دهد و چیزی که مسلم و محقق است اینست که برای طرح آن نقشه و موفقیتی که بر اساس آن بدست آورد ، تا کنون هیچکس پیدا نشده است که او را توبیخ کند، یا نسبت جاه طلبی باو بدهد ، در صورتیکه بدون آن قدرت نمی‌توانست رسالتی را که «یهوه» (خدای یهود) بر عهده او قرار داده بود انجام دهد .

عربستان نیز دارای چنین موقعیتی بود که میان قبایل متعددی تقسیم شده بود و اغلب بایکدیگر در حال جنگ و جدال

بودند. محمد برای اینکه همه آنها را بی‌بهرت جامعه واحدی در آورد، ودینش را در میان آنها تأسیس کند، راه دیگری نداشت جز اینکه بعنوان زهنما و سردار آنها قیام کند و در هر حال وضع طوری بود که بکلی او را از تهمت جاه طلبی مبری و منزله نگاه میدارد اما عنوان (یا اصطلاح) فریب و مکر، یعنی کذب و جعل که آنقدر بیدریغ و بیحد افراط و مبالغه بدکترین (تعلیقات و فلسفه) محمد نسبت داده‌اند، با توجه باین حقیقت که اولین اصل دعوت او **یگانگی خداست** و این همان اصلی است که حضرت مسیح آنرا تبلیغ کرده‌است، بقدر کفایت نشانی عدالت و واقعیت (مدعای او) است. کلمه مکر و فریب، هر چند ممکن است، درباره ادعای نبوت او گفته شده باشد. فعلا مسلم است که نسخ و معویبت پرستی و تأسیس پرستش خدای واحد، در میان ملتی که غرق در بت پرستی و بکلی بیخبر از خدا پرستی بوده‌اند، پیامی بود در خور رسالت آسمانی. و نیز این نکته محقق است که محمد در عربستان شالوده بنای یگانه پرستی را ریخت، و بطور قاطعی بت پرستی را در آن کشور از بین برد، که دیگر از آن پس بهیچ صورتی، بعد از گذشتن هزار و چند صد سال در آنجا بروز و ظهور نکرد، در صورتیکه در میان مسیحیان بمحض اینکه بت‌های نصب شده ایشان را از بین بردند، باز هم متهم به بدعت و ضلالت گردیدند.^۱

۱- بدین طریق ایرین معروف، ملکه شرق، عیال لیو ۴، ملقب به بت شکن که قبل از وفات شوهرش بعنوان نایب السلطنه پسرش قسطنطین منصوب شده بود، دستور داد که چشمهای این پسر را بیرون آورند. و آنوقت بر تخت سلطنت جلوس کرد و در سال ۷۸۷ مجلس شورای نیس را دعوت کرد و بوسیله این مجلس از نو پرستش صورتها (نقوش) رسمیت گرفت!!!

احکام محمد جز در مورد منع و النای بت پرستی، هر جا
دیش رواج گرفت، عمل بوظائف اخلاقی را که عبارت از نظم و
تریب عملیات و ارتباط اشخاص نسبت یکدیگر است الزام و اجبار
میکند و در سراسر قرآن اجرای این اوامر با شدت و جدت
مجیب و یا تأکید تمام توصیه شده است، و این موضوعی است که
مورد تصدیق بزرگترین دشمنان محمد واقع گردیده است.

در میان اشارات و کنایات و رموز حدیده‌ای که با عادات
و رسوم اعراب تطبیق میکند، و در ضمن گفتن و نوشتن از آن لذت
می‌برند، هیچ يك از دگرین‌های (تعلیمات و فلسفه) محمد مبهم
و پیچیده نیست، و هیچیک از آنها بقدر سفر شبانه (معراج) محمد
موجب استهزاء و طعن و طنز نویسندگان مسیحی واقع نگردیده
است. ولی این انتقاد کنندگان بایستی بخاطر می‌آوردند که
چنان‌داستان یا قصه‌ای یکنوازه باور نکردنی و نامعقول‌تر از داستان
اغوا شدن مسیح در بیابان، بوسیله شیطان نیست! آجائی که
میگوید:

«دوباره شیطان، او (مسیح) را بیالترین نقطه کوه میبرد
و تمام سلطنت‌های روی زمین و قدرت و شکوه آنها را باو نشان
میدهد الخ».

حقیقت این است، که سفر شبانه (معراج) کنایه و رمزی
است که توضیح آن سهل است، باین بیان که:
البراق، که معنی آن برق است، تصور میشود چیزی باشد
که حرکت آن از جریان برق سریعتر است، و تردبام نوری که
جبرئیل و او (محمد) بدانوسیله با آسمان صعود کردند، تفکری بود

که بوسیله آنها از میان تمام آسمانها تا عرش خدا عبور می کنیم، و خروس صجیبی که شنیدن صدای آن مورت آور و لذت بخش بود و هیچگاه انسان صدای آنرا نشنیده یا بآن توجهی نداشته است دعا و نماز مرد صالح است، و هكذا بقیه مطالب و مضامین .

بعلاوه با کمال سادگی و بیطرفی این پرسش میان می - آید که :

موضوع مجاز و کنایه و استعاره که در سبک و روش خودشان دارند که غوامض را بدالوسیله حل کنند، چرا مورد استفاده محمد نباشد؟ همانطور که در تورات داستان پیغمبری که نماینده خدای حقیقت است آمده که خدا بایکی از ارواح خبیثه برای فریب دادن «اهاب» مشورت میکند، آنجا که میگوید:

«و خدا گفت : که میتواند اهاب را راضی کند که برود و در راموت چیلد (۱) نیفتد ؟ و یکی اینطور گفت و دیگری آنطور و در آنجا بکنفر جنی قدم فرا گذاشت، و در جلو خدا ایستاد و گفت :

من او را راضی خواهم کرد .

خدا باو گفت: با چه وسیله ای! و او گفت، من جلو خواهم رفت و من روحی خواهم بود کاذب در دهان تمام پیغمبرانش و او (خدا) گفت :

تو او را قانع خواهی کرد، و نیز کامیاب خواهی شد پیش برو و همان کار را بکن!

و باز در خصوص عهد جدید، بهمان عذر باید متوسل شد

آبجا که مسیح میگوید :

«او شراب است، راه است و راست»

و نیز آبجا که میگوید :

«نان و شراب، جسم و خون، او هستند»

در اینصورت این تقاضای عادلانه‌ای است که مسلمین اجازه داشته باشند از اینگونه استعارات و مجازها برای حل مشکلات و مطالبی که ظاهراً نامفهوم بنظر میرسد استفاده کنند. والا سبک و روش آنها مورد اتهام قرار خواهد گرفت، و هیچیک از آن موارد آتش بزرگ یا خطرناک نیستند، مانند آیه که تأسیس دکتورینی (فلسفه‌ای) میکند که بموجب آن تعلیم داده میشود، که يك تکه نان بوسیلهٔ ادای کلمات معدودی که کشیش آنها را بزبان میراند پییز دیگری تبدیل شود و قلب ماهیت حاصل گردد.

براین معنی که محمد میگوید دین تازه‌ای برای اعراب نیاورده است بلکه فقط برای این منظور قیام کرده است که همان دین قدیمی را که خداوند با ابراهیم وحی کرده و ابراهیم آنها را با اسماعیل مؤسس ملتشان (اعراب) تسلیم کرده است، اعتراض کرده‌اند و گفته‌اند که در حقیقت و عملاً محمد دین تازه‌ای تأسیس کرده است، و در نتیجه آنچه گفته معمول است. ولی اگر این دین از آن جهت دین تازه‌ای است که در موضوع پرستش و تعیین وظائف اخلاقی باین سابق اختلاف دارد، در اینصورت بطور قطع و مسلمانه دین موسی و نه دین عیسی مسیح و نه دین محمد هیچکدام ادیان تازه‌ای نیستند. دین موسی جز تجدید و اجرای قوانین همان دینی که آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل بدان عقیده داشتند، و برای پرستش خدای یگانه و عشق بار و اطاعت کردن او از جان و دل و انجام همان وظائف اخلاقی که ضرورت جامعه بشری

و همچنین اراده خدا آنرا بر عهده انسان قرار داده است، میکوشند، چیز دیگری نیست .

از اینجاست که عیسی مسیح بمانیگوید: که خدا را بیشتر از هر چیز و همایگان را مانند خودمان دوست بدانیم .

این بود همه قانون و پیغمبران یعنی موسی و سایر پیغمبران، به بنی اسرائیل دینی را تعلیم دادند که از هر جهت عبارت بود از عشق و پرستش يك خدای جاوید و لایزال و عشق و علاقه بی اندازه افراد نسبت بیکدیگر. بنابراین فلسفه خود عیسی مسیح چیز تازه ای نبود مگر همانی که موسی قبلا تعلیم داده بود ، فقط با این تفاوت که وظائف اخلاقی ما نسبت بیکدیگر بیشتر از سایرین توصیه و تأکید شده بود و بدینوسیله نازلترین و جاهلترین افراد بشر راه معارضه با مفاسد اخلاقی را میتوانست درك کند.

بطوریکه آیه «باد دیگران همانطور رفتار کنید که انتظار دارید با شما رفتار کنند» بطور وضوح نشان میدهد.

هنگام ظهور مسیح جهودهاییکه ساکن «جودیا» بودند از لحاظ اخلاق بی اندازه فاسد بودند و از سالها پیش خود خواهی و خود پسندی جنایت آمیزی در میان آنها چه از طبقه روحانیون و چه از مردم عادی رواج گرفته بود. هیچ چیز جز حرص و آرز و نهب و غارت و بی عدالتی و ظلم وجود نداشت، و برای اینکه حقانیتشان را بصورت خشك و جامدی در رعایت از پاره ای شریفات و رسوم دینی حفظ کنند روح واقعی آنرا از دست داده بودند. هدف اقدام و فعالیت مسیح و برنامه رسالت او بطوریکه معسوس است همین بود که آن روح را زنده کند، و تمام تعلیمات او بطور واضح و آشکار متوجه همین معنی است، و با انك توجیهی روشن میشود که دین مسیحی از ریشه و اساس جز تجدید دین موسی

چیزی نبود.

وظیفه محمد منحصر در نشر و اجرای تعلیمات اخلاقی نبود، بلکه نیکو شد که اساس عبادت خدای یگانه را مستقر سازد زیرا مردمی که محمد بحکم مقدرات در میان آنها قرار گرفته بود، از هر دو جهت گمراه بودند. بنابراین مقصد او این بود که دین اسماعیل مؤسس ملتش (ملت عرب) را که عبارت از یگانه پرستی است زنده کند، و برای اثبات اینکه محمد وقتیکه با عراب میگفت دین تازه‌ای را تبلیغ نمیکند بلکه از همان دینی ترویج میکند که جد اعلائی ایشان اسماعیل قرن‌ها پیش آنرا نشر داده است، همین دلیل کافی است.

مأمی پرسیم: آیا ممکن است باور کرد، که آن مردی که چنان اصلاحات بزرگ و پایداری را در کشورش ایجاد کرد، در همان کشوری که مردم قرن‌ها در منجلا ببت پرستی غوطه‌ور شده بودند و بت پرستی بازشت نرین سورلی جایگزین یگانه پرستی شده بود، و مردی که کشتن کودکان را در میان آنها از بین برد و استعمال مشروبات الکلی و قمار (در منشأ الحطاط اخلاق) را منع کرد و مردیکه تعداد زوجانش را که وجود داشت و بدان عمل میکردند در حد معینی آنرا محدود نمود و باز تکرار میکنم، آیا ممکن است باور کرد که چنان مصلح بزرگ و غیوری فریبکار باشد یا تمام دوران زندگی او مقرون با نفاق باشد؟

آیا میتوانیم تصور کنیم که رسالت الهی او فقط اختراع و ابداعی از خودش بوده است، و خودش میدانست که کذب است؟

خیرا هیچ چیز جزیک وجدان مقرون با حسن نیت نمیتوانست محمد را آنطور ثابت و پایدار، بدون تردید و تزلزل رهبری کند،

بدون اینکه از دوران نزول اولین وحی که بنده پیچیده عرضه داشت تا آخرین دقیقه‌ای که در آغوش عایشه جان داد، خودش را در برابر دوستان نزدیک و اصحابش گم کرده باشد.

قطماً يك مرد خوب و صديق، که اعتماد کامل باقر حکیم‌اش دارد و اصلاحات زیادی در دین و در اعمال می‌کند، حقاً ابزار مستقیمی است در دست خدا، و میتوان گفت از طرف خدا صاحب رسالت است.

بنابراین محمد، بدون شك بر رسالت خودش و از مأموریتش از طرف خدا ایمان داشت، و او بصورت پیغمبر خدا این تحول عظیم را، گوا اینکه (بنظر بعضی) ناقص باشد در کشور خودش بوجود آورد. در این صورت چرا محمد اقله مانند سایر بندگان مؤمن خدا، بنده‌ای مؤمن شناخته نشود؟ و چرا باور نشود که در عصر خود و در کشور خودش مبلغ حقیقت و صداقت بوده است، تا با افراد جنس خودش وحدت و حفاظت خدای یگانه را تعلیم دهد، و دستورهای مدنی و اخلاقی مناسب با شرایط و متناسب با اوضاع و احوالشان بدهد؟

لکنه دیگر این است که عقیده او در باره رسالتش بی‌اساس نبود، زیرا در میان آنها استهزاء و مشقت و رنج، (پیغمبر) بدون تزلزل و تردید راهش را پیش گرفت. هیچ تهدید و هیچ گول‌سندمه و آزاری او را از نشر دعوت یگانگی و حفاظت خدا، و از تبلیغ پاکترین و عالی‌ترین معانی اخلاقی که تا آن زمان سابقه نداشت، باز نماند. او (محمد) طالب هیچنوع قدرت دنیایی یا تسلط روحی نبود.

تنها چیزی را که میخواست، عبارت بود از رعایت حق منو و اغماض و نامح و گذشت (TOLERANCE) و میخواست

اجازه داشته باشد که در محیط آزادی مردم را براه حق ارشاد کند.

او مردم را دعوت میکرد که با عدالت رفتار کنند و عاشق رحم و مروت باشند و در مقابل خدایشان با تواضع حرکت کنند و بمنظور تأیید این تعلیمات همه وعده میداد، که برای مردگان اعم از ظالم و عادل قیامتی خواهد بود.

محمد را با پیروان فاسدش مقایسه کنید. او را با تیمور در اصفهان و نادر در دهلی مقایسه کنید، و با بدبخت مردمی که در عصر ماقبرس و چیووس کاساند را خراب کردند.

ورودیکنفر فاتح شرقی معمولاً نشانی قتل و کشتار مردم صلح و غیر صلح و افراد گناهکار و بی گناه است.

محمد در مورد انتقام اشتباهاتی داشته است ولی اغلب آنها قابل اغماض است زیرا مستثنیاتی در این زمینه دیده میشود که در راه امنیت و نظم عمومی بکار رفته است.

معبد خدا بواسطه وجود بتها از قداست افتاده بود و او (محمد) آمده بود تا آنها را تطهیر کند. با بیان جملات بلند و زیبایی :

جاء الحق و ذهب الباطل

میصدو شمت بت را که در آن معبد مقدس نصب شده بود، یکی پس از دیگری از بین برد، و همینکه مأموریتش خاتمه پذیرفت، مانند همکارانش (فاتحین دیگر) در آن شهری که فتح کرده بود

۱- متأسفانه این نکته را مؤلف از نظر ادبیاتی قضاوت کرده است.

برای خودش تخت و تاجی تهیه نکرد، و در برابر معبدیکه بنام خدا آنرا از صورت قبلی نجات داده بود، برای خودش و بنام خودش کاخی بریفراشت. شهر آباء و اجدادش، مرکز اقامت خویش و تبارش، زیارتگاه دینش را ترك کرد تا با کابیکه در موقع آزمایش با او همراهی کرده و پایداری کرده بودند زندگی کند.

این نوع مظالم به که نسبت داده میشود؟ جواب آن آسان است، به کنستانتین که بدروغ بزرگ نامیده شد. پس از مرگ میخ دو نوع دگرترین (عقیده و فلسفه) مشخص و متمایز بوجود آمد که نام مسیحیت بآن داده شده است.

نوع اول آن همانی است که بوسیله حواریون (بولس و یوحنا) معرفی و تبلیغ شد، و نوع دوم بوسیله کنستانتین (قطنطین) این امپراطور که تحت تأثیر عوامل سیاسی، مسیحیت را پذیرفته بود و کسی است که از جهت ظلم و ستمگری بحق نرون دوم لقب گرفته است^۱ در سال ۳۲۴ مسیحی برشورای نرس مسلط شد و برای اولین مرتبه در این سال دگرترین خدائمه، میخ

۱ - نرون عیالش را در آب جوش انداخت. پسرش را (Crispus) محکوم بمرگ کرد دو شوهر دو خواهرش «کنستانتینا» و «اناستاسیا» را بقتل رسانید. پسر زنی «ماکزی میلیان هرکولس» را کشت. خواهر زاده اش پسر «کنستانتینا» که پسر دوازده ساله ای بود با افراد دیگری که روابط خانوادگی دورتری با او داشتند مقتول نمود. در میان مقتولین مردی بود بنام «سوپاتور» که یکی از رهبران بت پرستان بود، و گناه این مرد آن بود که اجازه قتل پدرزن «کنستانتین» را ندادا بهر حال ایشان اولین امپراطور مسیحی هستند.

بوجود آمده.

در بقره منازعات خوین و بی فایده مذهبی که در آن میانه هزاران نفر مسیحی قربانی شدند، و کسانی که بایستی مانند برادر و رفیق بایکدیگر زدگی کنند، مرتکب شدیدترین انواع ستمگریها گردیدند، دست هیلاری، که در آن زمان یعنی در قرن چهارم زده می کرده است، و کشتی بزرگ «پرایه» که یکی از قدیمیترین پدران کلیسا بوده است، تأسف و عدم موافقت خودش را با یوینخ و تعرض بشرح زیر ابراز میکند:

«هکته ای است هم تأسف آوردهم خطرناک، و آن عبارت از این است که همانطور که میان مردم افکار و نظریات مختلف موجود دارد بهمان نسبت عقائد و ایمان مختلف نیز موجود است و بهر نسبتی که منابع کفر و ضلالت وجود دارد، بهمان نسبت خبط و اشتباه موجود است، زیرا مستبدانه ایجاد ایمان و عقیده میکنیم و بهمان نحوه مستبدانه بیان و تقریر می کنیم!

نه فقط هر سال بلکه هر ماه، برای توضیح و تقریر رموز و اسرار غیر مرئی عقائد جدیدی وضع می کنیم!

از آنچه داشتیم پشیمان میشویم، از آنهایی که پشیمان می-شوند دفاع میکنیم، اشخاصی را که از آنها دفاع کرده ایم لعن و تکفیر میکنیم، با دگرین (عقیده فلسفی) دیگران را در وجود خودمان محکوم می کنیم، یا آنچه را خودمان داریم، و متقابلاً یکدیگر را تکه پاره می کنیم و خودمان باعث خرابی یکدیگر میشویم»

قسطنطین با نیرو و نفوذی که منشأ بروز وخیم ترین نتایج گردید در شورای نیس بر روحانیت مسلط شد، و مصائبی که از آن جریان سرچشمه گرفت بشرح زیر خلاصه میشود:

کشتارها و خرابکاریهای سه فتره تجهیزات صلیبی علیه
 ترکهای بی گناه (غیر مهاجم) در طول دوست سال که در ضمن آن
 میلیونها نفوس بشری تلف شد. با کشتارهای انابانیست‌ها^۱ قربانی
 های لوترانها^۲ باتیست‌ها از رودخانه رن تا منتهای قسمت شمالی
 کشتارهای دست‌بارتولومیو، در فرانسه و چهل سال جنگ و زدو-
 خورد و کشتار در فاصله بین زهان فرانسیس و ورود هانری چهارم
 به پاریس. قتل‌عامهای محاکم تفتیش عقائد از این لحاظ بیشتر
 ایجاد نفرت و انزجار میکند که از مجرای قانون و بنام قانون مرتکب
 آن فجایع شدند! و بیست سال منازعات پایها با پایها و پیشاپها
 علیه پیشاپها، و مسموم کردن‌ها و کشتار‌ها و تهب و غارت‌ها و

۱ - بالغ بر یانصد نفر صاحب درجه و مقام و ده هزار نفر از طبقه
 پائین فقط در پاریس نابود شدند، غیر از چندین هزار نفر افرادی که در
 ایالات کشته شدند. پاپ آنوقت «گریگوری» سیزدهم، نه فقط بکلیه
 اشخاصی که در کشتار مداخله داشتند آزادی تام و تمام بخشید بلکه حکم
 کرد که برای این حادثه جشن عمومی بگیرند و مراسم جشن با شکوه
 و تشریفات مجللی برگزار شد. بالاتر از همه اینکه گستاخی و جسارت این
 جانشین مسیح (ا) بر حله‌ای از بی شرمی و بی حیائی رسیده بود که
 دستور داد با افتخار این عملیات مدالی تهیه کردند که، در یکطرف آن
 صورت خودش نقش شده بود (۲) و در طرف دیگر آن نمثالی از فرشته
 عذاب و تخریب و روی آن این عبارت نقش شده بود که، کشتار هوکننها!
 ۲ - مطابق تخمین لیورنتسکه تاریخ انگلیزیسیون رانوشته است
 رویهمرفته عدد قربانی‌هاییکه از سال ۱۶۸۸ تا سال ۱۸۰۸ در این راه
 نابود شدند و سوخته شدند ۳۳۰۲۳ نفر بود. همان قدرت برای هرس این
 نهال در شمال بکار رفت. همین‌همان وسایل در مقابل طبقات و اقوام دیگر.

رسوائیهای ا ظالمانه بیشتر از دوازده پاپ که بدرجات از برون و کالیکولا از هر نوع جنایتی بیشتر مرتکب شدند، معایب و بدبختی و بالاخره برای بستن این لیست موخس و مدعش کشتار دوازده ملیون سکنه عالم جدید (امریکا).

با کمال اطمینان باید اعتراف شود که چنان جنگهای مهیب و فجیع و بلکه یکرشته جنگهای متوالی دینی برای چهارده قرن، جزمیان مسیحیان در جای دیگر وجود نداشت! و هیچگاه مللی که داغ باطله کفر بر آنها زده شده است، يك قطره خون بیهانه دین و بدلیل مذهب نریخته اند.

«میو ژوریو» می گوید:

«حقیقت را آزادانه و بی پرده بگوئیم: سلاطین فرانسه لهال مسیحیت را به تقلید ملعین در سرزمین «فریزولها» و «ماکونها» غرس کردند و نظیر همان «والاس» و «آبشیرالس» که

۱ - در سال ۱۶۲۷ پاپ اوربان هشتم، فتوای معروفی صادر کرد بنام «*Damini in Caena*»، ضمن آن کلیه اشخاصی را که چهارتکمند و بشورای دیگری در آینده متوسل شوند، و بر علیه فتواها و دستورهای پاپ اعظم تصمیم بگیرند تکفیر کرد.

کلیه امرا و شاهزادگانی که بخود جرئت بدهند و بدون اجازه پاپ مالیاتی وضع کنند، کسانی که با ترکها و سایر کفار عهد نامه اتفاق منعقد کنند، و همچنین کسانی که برای خطاها و صدماتیکه از دربار رم بر آنها وارد می شود، به محاکم عرفی و قضات عادی شکایت کنند، مشمول عنوان تکفیر شدند.

اینجاست که باید پرسید، آیا محمد یا هیچیک از جانشینان او چنین قدرت پر دامنه ای را بخود گرفتند؟

جرئت کرده بودند پاپ را محکوم کنند، بکاربرده شده و همین روش در عالم جدید (امریکا) اعمال شد. از مجموع این جریانات بطور واضح و آشکار معلوم میشود که محمد را از لحاظ اینکه دینش را بوسیله قدرت تبلیغ کرد، یعنی عفو و اغماض و تسامح را درباره دیگران رعایت نکرد، نمی توان ملامت نمود. زیرا او (محمد) می تواند ادعا کند که اگر اعمال قدرت فی حد ذاته خطا باشد، هیچگاه نمی تواند از طریق مشروع و قانونی مورد استفاده قرار گیرد، ولی شما از قرن چهارم تا امروز از آن استفاده کرده اید و با اینحال ادعا میکنید که بطور کلی از این نوع عملیات مرتکب نشده اید، بلکه آنچه کرده اید خیلی بجا و مناسب بوده است. بنا براین باید اقرار کنید که این طریق یا این وسائل اساساً و تماماً غلط نیست و بالنتیجه بعنوان مشروع در سالهای اول اقدام و عمل می توانستم از آن استفاده کنم، زیرا ادعای باینکه یک موضوعی که در قرن اول گناه و جنایت بوده است در قرن چهارم باید حق و عدالت شناخته شود، باطل است؛ یا مطلبی که در قرن چهارم حق شناخته می شود، بایستی در قرن اول حق باشد بیهوده است. ممکن است ادعا شود که در قرن چهارم خدا قوانین تازه ای وضع کرده است؛ مسلمانها مطابق اصول دین شان مجازند که برای از بین بردن سایر ادیان از قدرت و شدت عمل استفاده کنند و برای قرنها این کار را کرده اند اما مسیحیان جز تبلیغ و دعوت حکمی ندارند و با این حال در ادوار سابق با آتش و شمشیر کانی را که همکیشان بوده اند نابود کرده اند.

روح عفو و اغماض و تسامح اسلامی در برابر تعصب مسیحیت به نحوه مطلوبی با قلم مورخ معروف گیبون بشرح زیر ترسیم گردیده است :

د جنگهای سلمین بوسیله پیغمبر تجویز شده بود و ولی در میان تعلیمات و سر مشقهای زندگی وی خلفا در سببها از عفو و اغماض و تسامح را انتخاب کردند و نتیجه آن این شد که مشرکین تقریباً خود بخود خلع سلاح شدند. عربستان معبد محمودارائی و ارضیه خدائی برای او شناخته میشود ولی سایر ملل در وی زمین را با مراقبت و علاقه کمتری می نگریست.

مشرکین و بت پرستانی که لامش را میدانستند، بنام شرع و قانون طرد میشدند، لیکن يك سیاست عاقلانه ای تمهیدات عدالت را تهیه کرد و پس از يك مقدار اعمال خارج از عفو و اغماض و تسامح، از طرف فاتحین مسلمان هندوستان به بتکده های این کشور پر جمعیت آزادی داده شد. شاگردان ابراهیم، موسی و مسیح با رعایت صلح و صفا و بر اساس قداست دعوت شدند که وحی کامل تر محمد را بپذیرند، ولی اگر ترجیح میدادند که يك جزیه معتدلی پرداخت کنند، از آزادی وجدان و آزادی دین برای عبادت برخوردار میشدند. در میدان جنگ جریمه زندگی های محبوسین همین بود که مسلمان شوند. زنها را گزیر بودند که دین اربابانشان را قبول کنند، و يك تیره ای از جدیدالاسلامهای مخلص و صمیمی در نتیجه تعلیم و تربیت اولاد اسپران تدریجاً بوجود آمد. ولی ملیونها تازه مسلمان افریقائی و آسیائی که دسته های انبوه مؤمنین را تشکیل میدادند بیشتر از روی میل و رغبت عقیده و ایمانشان را

۱ - نکته بسیار مهم و جالب درباره جنگهای دوران رسالت که قطعاً جنبه دفاع داشت و ناگزیر از معارضه مشرکین و جهودها بود و بالاخره چنان انقلاب عظیم و تحول ریشه داری را ایجاد کرد مطابق تحقیق دقیق دانشمندان تعداد کلیه کشته ها (از دو طرف) بالغ بر هزار و دویست و شصت نفر بوده است. مترجم

بخدای یگانه اعلام میگردند ، تا از روی اجبار . با تکرار يك جمله ۱ و از دست دادن غلغله ۲ رعیت یا غلام ، اسیر یا جالی ، دريك آن رفیق و صاحب سردارفاتح مسلمان می‌شد ، و در تمام حدود و حقوق با او مساوی بود . هر گناهی بخشیده میشد^۳ هر نوع تعهدی ازین میرقت، نشور و تعهدایکه اشخاص قبلا بر- عهده می‌گرفتند که با عزوبت زیست کنند (یعنی افرادی می- کوشیدند که ازدواج نکنند) مبدل به توجه و عنایت به طبیعت گردید . اشخاصی که در صومعه‌ها و دیرها بخواب رفته بودند ، با شنیدن صدای کرنای اعراب بیدار شدند ، و در میان تشنج و اضطراب جهان هر فردی از افراد جامعه جدید بسطح طبیعی لیاقت ورشدهی که داشت ترقی می‌کرد.

برای تأیید صحت نظریه این مورخ درباره اخلاق نامح و مدارای محمد، سند عمومی ذیل تحریر میشود :

این سند از تالیفی بنام « بیان و توضیحی از شرق و سایر کشور ها »^۴ بقلم « ریچارد پوکوک » بیثاپ (کشیش بزرگ) « میث » که در سال ۱۷۴۳ منتشر شده است و در جلد اول، صفحه ۲۶۸ ثبت است، استخراج میشود . اخلاق عالی مؤلف از لحاظ تقوی و روحانیت و بینش و دانش مدرکی است کافی برای اعتبار این سند که بشرح زیر نقل میشود :

۱ - منظور از این جمله لاله الا الله است. مترجم

۲ - یعنی ختنه کردن. مترجم

۳ - آری چنین است زیرا پیغمبر فرمود «الاسلام یجب ما - قبله» یعنی اسلام هر گناه و هر آلودگی قبلی را تصفیه و تطهیر می‌کند. مترجم

۴ - A description of the east and other Countries.

امتیاز واجازة محمد که بصومعه نشینان گوه سبنا وبمسیحیان اعطا کرده است

«نظر باینکه خدا بزرگ است و حکومت بدست اوست ، و همه پیغمبران از طرف او آمده اند و بجهت اینکه برای عدم عدالت حجتی علیه خدا وجود نداشته باشد ، بواسطه عطایائی که خدا بیشتر مکرمت نموده است ، محمد بن عبدالله ، پیغمبر خدا ، و سرپرست دقیق همه جهان، این ورقه را بتمام کسانی که از ملت او و همکیش او هستند نوشته است تا بدینوسیله تضمین و وعده قاطعی باشد در حق ملت مسیحی و اقوام «لسطوری» هر که باشد ، اعم از اینکه از خواص باشد یا از طبقه عوام ، از اشراف و محترمین باشد یا از غیر آنان (مقاد این دستور) بشرح زیر اجرا شود.

۱- هر يك از افراد ملت من که بخواهد وعده و پیمان مرا که در این قرارداد گنجانیده شده است نقض کند، پیمان با خدا را نقض میکند و بر خلاف تعهد رفتار میکند و (خدای نکرده) معارض و مخالف دین خواهد بود و در خور لعن و نفرین، چه آن شخص شاه باشد و چه گدا هر که باشد.

۲- هر وقت هر يك از زهاد و صومعه نشینان ضمن مسافرت در کوهستانی یا تپه ای یا دهکده ای دزهر نقطه قابل سکنا ی دیگری بخواهند سکونت کنند چه در دریا و چه در صحرا یا دیر یا کلیسیا یا معبد ، من در میان آنها خواهم بود و در حکم نگهبان و حامی آنها و کالای آنها و دارائی آنها - با روح خودم و کمک و حمایت خودم- با اتفاق همه مردم همکیش خودم ، زیرا آنها قسمتی و جزئی از ملت من و افتخار من هستند .

۳- بعلاوه ب همه مأمورین توصیه میکنم که مالیات سرشماری

یاخراج دیگری از آنها مطالبه نکنند زیرا باید از این نوع تحمیلات بر آنها وارد آید.

۴- هیچکس نباید قنات یا حکامشان را تغییر دهد ، بلکه بدون اینکه مورد تعرض کسی واقع شوند ، باید در مقام خود بمانند .

۵- هیچکس نباید آنها را درحین مسافرت اذیت کند.

۶- هیچکس حق ندارد آنها را از داشتن کلیسیاهایشان محروم سازد .

۷- هر کس این دستورهای مرا باطل کند، بطور قطع بداند که حکم خدا را باطل میکند.

۸- بعلاوه نه قناتشان و نه حکامشان و نه سومعه نشینان (روحانی های شان) و نه خدمتگذارانشان و نه شاگردانشان هیچیک نباید مالیات سرشماری بپردازند یا از اینجهت صدمه ای و آزاری بایشان وارد شود ، زیرا من حامی آنها هستم - هر کس باشد - چه در دریا و چه در خشکی چه در مشرق و چه در مغرب چه در شمال و چه در جنوب ، زیرا چه خودشان و چه دارائی شان مشمول همین دستور و پیمان و امتیاز هستند.

۹- آنها تپیکه در کوهستانها منزوی هستند، نه مالیات سر- شماری خواهند داد و نه سایر عوارض از درآمدشان اخذ خواهند شد، و هیچ فرد مسلمانی در آنچه دارند نباید مداخله کند زیرا آنها کاری را که انجام میدهند فقط برای تحصیل معیشت خودشان است .

۱۰- هر وقت محصول زمین در فصل خودش زیاد باشد، سکنه آن سرزمین ناگزیر خواهند بود که از هر کیلی ، میزان معینی به آنها بپردازند .

رد نهتها

۱۱ - در زین جنگ نباید از آنها سر بازی گرفته شود ، و نباید آنها را مجبور کنند که بجنگ بروند، و نباید مالیات سر - شماری از آنها اخذ نمود .

هر چه در این بازده فصل است مربوط بصومعه نشینان (روحانیون) و هر چه در هفت فصل باقیمانده مستقیماً (قید میشود) مربوط به هر فرد مسیحی می باشد.

۱۲ - سایر مسیحیانی که در حال سکونت هستند و از ثروت و دادوستدشان می توانند مالیات سر شماری بدهند، بیشتر از دوازده درهم نباید بدهند.

۱۳ - غیر از این نباید چیز دیگری از آنها گرفته شود مطابق قول خدا که میگوید:

«آنها را که بکتابهای فرستاده شده از طرف خدا احترام میگذارند اذیت نکنید، بلکه از روی ملامت و مهربانی از چیزهای خوبی که دارید بآنها بدهید و بآنها صحبت کنید همه اشخاص را از اذیت کردن آنها منع کنید»

۱۴ - اگر زن مسیحی بازواج مصلحان درآمد، مصلحان (شوهر) بایداو را از رفتن به کلیسیا و نماز خواندن (دعا خواندن) و کارهای دینی منع کند. ۱

۱۵ - هیچکس نباید از تعمیر و مرمت کلیساهایشان منع کند.

۱ - علمای ترکیه در این موضوع نظر میدهند که، هر پسر مسلمانی که مادرش مسیحی باشد، هر وقت مادرش نفاقتی داشته باشد پاپیر شده باشد باید او را روی چهارپایی (اسب یا قاطر) حمل کند و تا در کلیسیا ببرد و اگر فی المثل پسر فقیر باشد و چهارپایی نداشته باشد مکلف است او را روی دوش خودش حمل کند و بکلیسیا برساند .

۱۶ - هر کس برخلاف این اجازه نامه (امتیازنامه) عمل کند، یا بچیزیکه مخالف این امر باشد اعتباری قائل شود، حقّادر نظر خدا و پیغمبر خدا مرتد خواهد بود. زیرا این امتیازنامه را مطابق همین عهد و وعده با آنها اعطا میکنم.

۱۷ - هیچکس حق ندارد بروی آنها اسلحه بکشد، بلکه بالعکس مسلمین باید برفع آنها و بصرفه آنها مبادرت بکنند نمایند.

۱۸ - بموجب این نوشته دستور میدهم که هیچکس از افراد ملت من نباید تا آخر دنیا برخلاف این میثاق عمل و اقدامی بکنند.

۱۹ - شهود علی بن ابیطالب، (وده نفر دیگر)

میثاق حاضر بقلم پیشوا و جانشین پیغمبر علی بن ابی طالب نوشته شده است. محمد دو مسجد الثبی بدست خودش آنرا در سال دوم هجری روز سوم ماه محرم، نشانی گذاشته است.

توجه بحقایق و مراتب سابق الذکر در نظر ارباب بصیرت و متفکرین بی غرض دلیلی است مقنع و کافی براینکه تهمت دومی که بر محمد زده‌اند بی اساس و کذب محض و مایه رموائی است.

تهمت سوم

یکی از تهمت‌هاییکه علیه محمد طرح شده است خاصیت

۱ - چون تاریخ گذاشتن روی اسناد آنروزها معمول نبود، احتمال قوی میرود که نسخه اصلی تاریخ نداشته است، و تاریخی که در متن سند گذاشته شده است بعداً از طرف نویسنده روی آن قید شده باشد.

شهوای لذایذی است که در بهشت بکسانی وعده داده است، که قوانین او را کار بندند، و اعمالشان را با دستورائیکه همان قانون معین میکند تطبیق دهند ولی پس از تفکر آشکار میشود که آنچه میبایان در این باره عموماً تصور کرده اند بسیار بیهوده و بی معنی است. و بطوریکه بما گفته اند، با توجه باینکه اجسام ما در قیامت بشکل کاملی در خواهد آمد که بطور نامحدود بر هر چه میتوانیم مشاهده کنیم، برتری خواهد داشت. و حواس ما چنان فعالیت فوق العاده ای از لحاظ کار و قوت بخود خواهد گرفت که برای درک بزرگترین لذایذ مهیا و مستعد خواهد شد. هر یک باختلاف موضوعات و زمینه ها، زیرا در حقیقت اگر از هر یک از آن عوامل، عملیات مخصوص بآنها را سلب کنیم، و اگر آنها را از وصول بچیزهائی که برای خوشی و تسکین آنها مناسب است محروم کنیم معنی آن غیر از این نخواهد بود که فرض شود نه فقط آن عوامل برای هیچ مقصودی بماداده نشده است بلکه حتی باین منظور داده شده است، که برای ما ایجاد یأس و زحمت کند، زیرا در حقیقت با تصور باینکه روح و بدن بوضع کاملی بما برگشت میکند، معلوم نیست بچه دلیل میتوان تصور کرد که حواس، آنچه بچیزهائی را که باید روی آن عمل کنند نداشته باشند، تا اینکه قادر شود از لذایذ برخوردار گردند. آیا استفاده و برخورداری از آن لذایذ کناهی یا جرمی یا انفعالی یا انحطاطی خواهد بود؟ و اما در باره آنگونه مسرت و لذت، مخصوصاً در مورد شهوات جنسی اگر آنرا مردود شماریم باید پرسید آیا این لذت را خدای متعال بدو جنس از کاملترین مخلوقات که در این جهان ظهور کرده اند، بخشیده است؟ و چون خدای متعال این لذت را و آنچه را برای حفظ حیات لازم بوده است، آزادانه برای آنها مهیا ساخته است لهذا آنها را برای

التذاذ از وجد آمیزترین حظوظ مستعد نموده است و این وظیفه را عملی سازد، و افراد جنس خودشانرا زیاد کنند. اینککه محمد در قرآن بنمؤمنین استفاده از زینها را وعده داده است، و از باغهای لذت بخش و سایر لذائذ و حظوظ بهشت میکند، صحیح است. ولی تصور اینککه مهمترین لذت را در این قبیل چیزها قرار میدهد اشتباه است، زیرا چون روح شریف نراز جسم است بنا بر این او (محمد) برای روح و جسم هر کدام سهمی جداگانه قائل بود و همین است که بوسیله پادشاهییکه او وعده داده با کمال سهولت توانست عربهایی را که جز لذت های جنسی ب فکر چیز دیگری نبودند، باین خیال بیندازد (دلخوش کند) تا در عبادت خدای یگانه حقیقتی که در تعلیماتش تبلیغ میکرد، مستغرق شود. ولی محمد همیشه برای روح سهم مخصوص بخودش را از لذتها قائل بود باین بیان که :

مشاهده جمال خدا را بزرگترین لذتها دانست چون کمال، صورت و لذتی است که تمام لذت های بهیمیت را از یاد میبرد، و سایر لذتها جنبه حیوانی دارد و مشترك با حیوانات است، که در مراتب می چرد. کسیکه بمشاهده باغها و زینها (حوربهما) و نعمتها و خدمتگذاران (غلمان) در فضائیکه طول مسافت آن هزار سال است مشغول باشد میان مردم بهشت فقط در نازلترین درجه ای قرار دارد، ولی در میان این جمعیت آنکسی در عالیترین درجه افتخار و شرف از لحاظ قرب خدا خواهد بود که هر روز با او مواجه باشد. یعنی شاهد و ناظر جمال و جلال او باشد.

بنابر این لذایذ منتسب به بهشت محمد که کلاً جنبه لذایذ جسمی دارد، این نیز دروغ است، زیرا برخلاف این نظر معتقدند که آن بیانات جنبه تشبیل و تشبیه دارد، و مقصود لذایذ روحانی است،

همانطور که علمای مکتب مسیحیت معتقدند که «سرود سلیمان» برای عروس و داماد نیست بلکه باید معنای از روحانی آن استفاده برد و نمونه‌ای از عشق به مسیح و به کلیسایش تلقی گردد.

هاید معروف در صفحه ۲۱ کتاب خودش چنین مینویسد که: «آن لذت‌های جنسی مربوط به بهشت بنظر علمایهای دانشمندتر جنبه مجازی دارند و بنابراین از لحاظ فهم بشری باید مهمتر تلقی شود. همانطور که در کتب مقدس چیزهای زیادی بر حسب اخلاق مردم گفته شده است. زیرا وقتیکه سفیر مراکش مکتوبی می‌نوشتم و از باغی مانند باغ بهشت «وصف کردم» او بمن خرده گرفت و در پاسخ نوشت که بهشت چنان جایی است که هیچ چیز دنیا را نمیتوان بآن تشبیه کرد و چیزی است که هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشی شنیده است، و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است»

شهادت «هر بلوت» معروف، باید باین نکته اضافه شود. این نویسنده در کتاب «بیبلیوئیکا اوریان تالیس» اشاره میکند که مسلمین کمال خوبی را در ارتباط با خدا میدانند و لذا یزد آسمانی (ملکوتی) ناشی از نوری است که مؤمن در مواجهه با خدا احساس میکنند و این نور هر جا تابش کرد آن محل را بهشت قرار میدهد. و باز همان نویسنده میگوید:

۱- یکنفر مسلمان که تا اندازه‌ای با اطلاع بود نزد من اعتراف کرد که وصف بهشتی که در قرآن آمده است بنظر او قسمت اعظم آن جنبه مجاز دارد، و می‌گفت مثل همان بیاناتیکه در کتاب وحی یوحنا ذکر شده است، و بمن اطمینان میداد که عدد زیادی از دانشمندان مسلمان دارای همان عقیده هستند (نقل از کتاب لین Lane) بنام مصر جدید جلد اول، صفحه ۷۵- حاشیه.

در اینصورت این عمل صحیح نیست که عده‌ای از مؤلفین با مسلمانها مخالفت کرده و گفته‌اند که مسلمین هیچ لذتی را در بهشت جز لذایذ جسمانی نمی‌شناسند ،
از آنچه گذشت این نتیجه بدست می‌آید که مطالبی خیلی دور از حقیقت درباره جنبه‌های شهوانی دین محمد گفته و نوشته شده است .

شکی نیست که از نقطه نظر یکنفر مسیحی درپاره‌ای از عادات و رسوم مردم مشرق زمین که مورد انتقاد اروپائی‌ها قرار می‌گیرد نواقص حقیقی و معایب بزرگی دیده میشود ، ولی اگر بر اساس تعلیمات انجیل بالنظر مهر و محبت و شفقت باین جریان نظر افکنیم بایستی با مدارا و مالت بیشتری رفتار کنیم ، از این گذشته مسئله تأثیر اصالت و نفوذ عوامل آب و هوا و ضروریات و ظایف اجتماعی را که بی‌هشت او صورت شهوات جنسی میدهد باید بیشتر بحساب آورد . همچنین یکسانی که اگر از روی تمرد باشد اشتباهاً بشخص پیغمبر نسبت فریبکاری میدهند و او را شهوت پرست معرفی میکنند باید گفت مطلب معکوس است . زیرا او مردی بود فقیر ، زحمت کش ، لنگدست و نسبت بآنچه عوام با کمال اشتیاق برای آن میکوشند و میخروشند بی اعتنا بود .

تہمت چہارم

تہمت چہارم کہ بر محمد میزنند این است کہ او بوسیله مشروع فرار دادن تعدد زوجات شهوت پرستی را تشویق کرده است . تعدد زوجات بطور کلی از دوران ابراهیم بعد در تمام مشرق زمین معمول و رایج بوده است و در صفحات بیشماری از کتب مقدس ذکر شده است و بضمتهائی از آن اشاره خواهیم کرد و در آن

ردگهها

روزگاری که سادگی و صفای زندگی بیشتر وجود داشته است این امر گناهی محسوب نمی شده است .

تعدد زوجات میان یونانیهای قدیم نیز مجاز بوده است ، همانطور که «پلوتارخ» این موضوع را راجع بیکدمته از جوانان ارتش ذکر کرده است، «اروپلیس و افلاطون نیز از این موضوع دفاع کرده اند»

رومیهای قدیم دارای اخلاق محکمتری بودند و هیچگاه در این باره اقدامی نکرده اند، گوا اینکه در میان آنها ممنوع بوده است و مارك انتونی را اولین کسی میدانند، که آزادی گرفتن دو زن را بدست آورد، از آن تاریخ بعد این امر در امپراطوری روم بخوبی معمول شد تا دوران سلطنت ثئودوسیوس و هرودئوس و آرتاویوس که برای اولین مرتبه در سال ۳۹۳ مسیحی آنها ممنوع کردند .

درباره دلائل تعدد زوجات از نظر فیزیولوژی (علم وظائف الاضواء) منتکیو دانشمند مشهور تصریح میکند که زنها در آب و هوای گرم در سن هشت سالگی و نه سالگی و ده سالگی قابل زناشویی هستند، بنابراین در آن کشورها دوران طفولیت و ازدواج اکثراً مقارن یکدیگر واقع میشود . زنها در سن بیست سالگی پیر میشوند . بهمین جهت هیچوقت عقل و زیبایی در آن واحد (دوچنان مناطقی) بایکدیگر جمع نمیشوند . هر وقت زیبایی جلوه گر میشود عقلی نیست ، و موقعیکه عقل پدید می آید دیگر زیبایی از بین رفته است . هر وقت زیبایی مطالبه برتری را میکند فقدان عقل جلو او را میگیرد و هر وقت عقل پدید می آید، دیگر زیبایی وجود ندارد . بنابراین الزاماً زنها باید در حال تبعیت بسربرد ، چون عقل قادر نیست که در پیری آن برتری را ایجاد

نماید. حتی جوانی و زیبایی توأمأ قادر بر اعطای آن نیستند. بنابراین کاملاً طبیعی است که در اینگونه موارد وقتی که قانونی برای توده وجود نداشته باشد، مرد بکزن را ترك خواهد کرد و زن دیگری را خواهد گرفت و تعدد زوجات بوجود میآید. در منطقه معتدله که زیباییهای زن به بهترین طرز محفوظ می ماند، و در جاهائیکه سنین بلوغ آنان دیرتر فرا میرسد، سن پیری شوهرانشان تا حدی نزدیک بهمان سنین پیری زنهای آنهاست. چون زنهای هنگام ازدواج، عقل و اطلاع بیشتری دارند، اگر این اطلاع و عقل فقط مولود عمر بیشتری باشد، طبیعتاً بایستی یکنوع مساواتی بین دو جنس ایجاد کند و در نتیجه قانونی که فقط بمرد اجازه گرفتن يك زن میدهد حاکم و نافذ خواهد بود.

طبیعت که مردها را بوسیله نیروی عقلانی و جسمانی ممتاز قرار داده است فیود و حدودی غیر از همین قدرت و عقل برقرار نموده است؛ زیباییها و دلربائیهای بزنها داده و مقرر داشته است که برتری زنها بر مردها با پایان آمدن آن زیباییها سپری شود. ولی در ممالک گرمسیر آن زیباییها فقط در آغاز جوانی احساس میشود، و هیچگاه در سیر حیات (یعنی در مراحل بعدی) خبری و اثری از آن نیست.

بنابر آنچه گفته شد، قانونی که فقط از لحاظ صلاحیت جسمی و طبیعی اجازه ازدواج يك زن را میدهد، با آب و هوای اروپا تطبیق میکند نه با آب و هوای آسیا. این است آن جهت وطنی که اسلام بآن سهولت در آسیا تأسیس شد، و با آنهمه اشکالات در اروپا پیشرفت نکرد. چرا مسیحیت در اروپا محفوظ ماند و بالاخره چرا مسلمین در چین آنقدر زیاد پیشرفت کردند و مسیحیها آنقدر کم از (نوشتههای) قیصر چنین بدست میآید که پدران

ما (انگلیسها) در ادوار اولیه تعدد شوهر را برای يك زن عملی می کردند، بطوریکه ده یا دوازده شوهر فقط يك زن را نزد خودشان نگاه میداشتند. مبلغین کاتولیکی روم بعین این مردم بدوی آمدند، مسئله عزوبت و مجرد را تشویق کردند و نظرشان این بود که ازدواج یکزن بیوه با هر مردی در حکم تعدد شوهر است و متخلف قانوناً باید مجازات شود بالاخره بداشتن یکزن اکتفا کردند، و این عملی است که مورد پسند آلمانیهای قدیم بود.

اما موضوع مشروعیت تعدد زوجات، از مراجعۀ منابع اسفار زیر که در کتاب مقدس ذکر شده است، معلوم میشود که این امر نه فقط مورد تصویب یهوه (خدای جهودها) بوده است بلکه آنرا مبارک و متبرک نموده است (کتاب خلقت فصل ۳۰، آیه ۵ - سفر خروج آیه ۲۱، فصل ۱۱ - کتاب پنجم از پنج کتابیکه بموسی نسبت داده میشود، فصل ۱۷ آیه ۱۷ - کتاب شمویل فصل اول، آیه ۱-۲ - ۱۱ - ۲۰ و باز همان مدرک فصل ۲۹ آیه ۳۲ و ۴۳ و کتاب ۲ شمویل فصل ۱۲ آیه ۸ - و همان منبع فصل ۵ - آیه ۱۳ و کتاب قضات فصل ۸ - آیه ۳۰ ایضاً فصل ۱۰ آیه ۴ و ایضاً فصل ۱۲ آیه ۹ و ۱۴)

«سنت کری سوسنوم» و تئیکه از ابراهیم و هاجر بحث میکند، میگوید:

این چیزها در آن زمان مشروع نبود بهمین جهت «سنت اگوستن» اظهار میکند که برای یکمرد داشتن چند زن در آروزها عادت ناروا و ناپسندی نبود بلکه وظیفه ای بود که در این اوقات جز بر شهوت پرستی و عیاشی حمل نمیشود، زیرا برای تزئین دل هیچ قانونی تعدد زوجات را منع نکرده است.

۱- به گروتیوس جلد اول صفحه ۲۶۵ مراجعه شود.

«بویفاس» اعتراف کننده آلمان سفلی، در سال ۷۲۶ برای اینکه بداند در چه مواقعی یک نفر شوهر میتواند با دو زن ازدواج کند از «پاپ گریگوار» پرسشی کرد و گریگوار در ۲۲ نوامبر همان سال جواب داد که: «اگر زن مبتلا بمرضی باشد که صلاحیت ارتباط جنسی از او سلب شده باشد شوهر میتواند زن دیگری را بگیرد، ولی در چنان مواقعی شوهر باید از هر جهت تأمین کلیه ضروریات زن را عهده دار باشد».

تألیفات زیادی در دفاع از تعدد زوجات حتی بوسیله نویسندگانی که معترف به مسیحیت بوده‌اند منتشر شده است. «برنارد و اکیئوس» پیشوای فرقه گاپوچین، در حدود اواسط قرن شانزدهم رساله‌ای نشر داد و بیاناتی بِنفع تعدد زوجات دارد. و مقارن همان اوقات رساله‌ای بر اساس تجویز تعدد زوجات منتشر شد و نام حقیقی مؤلف این رساله «لیزاروس» بود که اسم مستعاری تحت عنوان «یوفیلوس آلبونین» اتخاذ کرده است. «سلین» در تألیفی بنام «اوگزور هبریکا» ثابت میکند که تعدد زوجات نه فقط میان جهودها مجاز بود بلکه در میان کلیه ملل دیگر نیز مباح بوده است. ولی مبرزترین مدافع تعدد زوجات جان میلتون معروف بود که در رساله‌ای بنام «تحقیق درباره فلسفه مسیحیت» در صفحه ۲۳۷ پس از بیان مدارک مختلفی از کتاب مقدس در زمینه دفاع از این عمل میگوید:

«بلاوه خدا بصورت يك داستان مجازی جلوه میکند که کوئی دو زن دارد یکی **اهولاه** و دیگری **اهولیا**». در هر حال این نوع بیان مخصوصاً با آن طول و تفصیل، حتی بر سبیل تمثیل بهیچوجه در خور مقام خدا نیست مقصود اینست که هر گاه آن عملی که مدلول آن درباره خدا ذکر شده است اگر فی حد نفسه،

خلاف احترام یا شرم آور می بود حتی بر سبیل تمثیل، گفته نمیشد. بنابراین محمد، عملی را مشروع دانست که نه فقط محترم بود بلکه، در ادوار سابق از طرف خدا مورد برکت و رحمت واقع شده بود و در دوران جدید مشروع و محترم اعلام شد. در این صورت، او از جهت اینکه تعدد زوجات را تشریح کرده و در نتیجه شهوت پرستی را رواج داده است باید مصون و مبری باشد:

از اعتراضات مهمی که علیه امر تعدد زوجات شده است، یکی اینست که این امر در وضع زناشویی موجب بروز جریانات ظالمانه‌ای میشود و مساوات بین دو جنس را بهم میزند، و باعث و محبت مضراست، و باعث حد و خشم و موجب از هم گسیختن نظم داخلی میگردد.

عقیده باینکه در مالکی که تعدد زوجات مباح شناخته شده است، دارنده حرمی که مرکب از چند زن است، قدرت ظالمانه‌ای نسبت بآنها اعمال میکند، یکی از آن اشتباهاتی است که اروپائیان بواسطه عدم اطلاع از اخلاق آسیائی مرکب میشوند. در مشرق زمین هر جا که نظامات خانوادگی حکومت می کند، مطلب برعکس است و استبداد در خانواده‌های فقرا که محکوم بداشتن یکزن هستند رواج دارد. غالباً اتفاق می افتد، در جاهایی که زلهای متعددی هستند بکنفر از آنها بر دیگران ریاست میکند، و شوهر در این میانه راحت است. گاهی که آثار نویسندگان محلی مشرق زمین را مطالعه کرده اند، و از اینراه به خصوصیات اخلاق شرقی پی برده اند، در همان نظر اول درمی یابند که اظهار راجع باینکه زلهای در این قسمت جهان مورد ظلم و ستم داخلی واقع میشوند فقط امری است خیالی.

متر «ات کنسن» در کتابیکه بنام «عادت و اخلاق زلهای در

ایران، نوشته است میگوید: «در انگلستان زائد بر اینکه مورد شده است زنها در مشرق زمین در مقابل شوهران متمکار، علی الاطلاق مانند برده زندگی می کنند و در حرماً مثل اینکه در قفس باشند بسر میبرند، و این زندگی کمتر از حبس است، از اوضاع واقعی زنهای مشرق خبری ندارد».

ولی آن نویسنده منکر این جریان است و نشان میدهد که زنهای مسلمان چه امتیازات و اقتداری دارند. صرف نظر از اینکه حرماً برای زنها مجبور است، بلکه محیط آزادی است و با شوهر همان معاملهای میشود که با یکنفر قاچاقچی. دقیقه ای که شوهر پایش را از دهلیز خانه بیرون میگذارد، این فکر بذهنش خطور میکند که او دیگر صاحب و آقای منزل است، بچه ها و نوکرها فقط نظرشان بشانم بزرگ است، و در حقیقت قدرت فائده در دست اوست. وقتیکه این خانم حالش خوب باشد اوضاع از هر جهت خوب است ولی وقتیکه حالش خوب نباشد، هیچ کاری صورت درستی ندارد.

میرزا ابوطالبخان یکی از اشراف ایران که بین شصت و هشتاد سال قبل از این تاریخ سفری بانگلستان کرده و در عادات و اخلاق داخلی ما مطالعات دقیق داشته است، در رساله ای که بعداً نشر داده و بانگلیسی ترجمه شده است دلائلی ذکر میکند و نشان میدهد که زنهای مسلمان قدرت و آزادی بیشتری دارند، و نسبت بزنها اروپائی از امتیازات بیشتری برخوردارند. و بکلی اظهارات اروپائیان را درباره متمکریهای شوهران راجع به تعدد زوجات تکذیب میکند و میگوید:

«ما جائیکه من میدانم زندگی با دو پلنگ ماده آسان تر است تا زندگی با دو زن».

سیاح معروف «لیبوه» نیز همین عقیده را دارد و میگوید:
 «اروپائیه‌ها که خیال میکنند وضع زناشویی در میان مسلمین
 غیر از آلی است که میان ملل مسیحی وجود دارد در اشتباهند.
 من چنان اختلافی را در آسیا درک نکردم. هر قدر آزادی و راحتی
 که برای زنهای اروپائی وجود دارد، زنهای آن کشورهای از آن
 برخوردارند. تعدد زوجات میان مسلمانها مجاز است، و ظرافت
 طبع خالمهای ما (اروپائیان) قاب تحمل این فکر را ندارد، ولی
 اعراب بندرت میتوانند چهار زن رسمی داشته باشند و در عین حال
 چندین غلام نگهداری کنند. هیچکس جز نروتمندان شهوت پرست
 نمیتواند آنقدر زن بگیرد، و رفتار آنها (این قبیل مردان)
 مورد توبیخ و ملامت کلیه مردان موقر و متین است.

اشخاص متفکر و حساس در حقیقت عقیده دارند که این برتری
 مرد، بیش از آنچه موجب راحتی وی باشد باعث زحمت اوست
 زیرا هر شوهری طبق قانون موظف است که نسبت به عیالاتش در خور
 شأن و مقام هر یک رفتار کند، و محبت و عنایتش را با تساوی
 کامل نسبت به همه ابراز دارد، ولی اینها وظائفی است که انجام
 آن در نظر مسلمین بهیچوجه ناگوار نیست، لیکن برای اعراب
 که بندرت وسایل رفاه برای آنها آماده میشود رعایت این مراسم
 و تشریفات، خیلی گران تمام میشود»

اما اینکه میگویند تعدد زوجات برای عشق حقیقی و
 محبت و دوستی زن و شوهر مضر است، این نظریه مشکوک است،
 زیرا اگر عمل تعدد زوجات در این بیمکره (اروپا) مجاز و مباح
 می بود، و طبعاً (بعلت هزینه سنگینی که لازمه آنست) مخصوص
 افراد طبقه عالی قرار میگرفت، معلوم نیست که تبادل عشق و
 محبت در مورد ازدواج دوم یا سوم کمتر از ازدواج اول، بصورتیکه

فعلا وجود دارد ، جلوه میکرد .

مراسم و تشریفات سرد و خنکی که در ازدواج ما
(اروپائیان) معمول است از قبیل :

پول سنجاق ، پول درشکه جداگانه و سایر مقررات و
مراسم که میان طبقات بالا معمول است باید بیشتر موجب اختلال
در احساسات لطیفی گردد که مربوط به عشق پاک و بی شائبه است ، و
زنها در این زلدگی فعلی ما که مقرون با مدهای گوناگون است ،
اکثراً بیشتر از کشورهایی که تعدد زوجات در آنجا رواج دارد ،
خرید و فروش میشوند .

و باز اینکه تصور میکنند ، تعدد زوجات یکی از علل و
موجبات خاموش شدن شعله عشق است باید گفت :

این بیان از همان منبع اغراض لاسنی سرچشمه میگیرد

که مثلاً انگلستان قدیم را آنها سرزمین آزادی و سعادت می پندارند

اگر تعدد زوجات مستلزم آنهمه بد کوئی ، و عامل آنهمه

معایب و مفاسد و سرچشمه تقلیل و تخفیف در عیش و لذت می بوده

مطابق قاعده از شیوع آن در چنان قسمت وسیعی از جهان که تمدن

و تهذیب کمتر وجود دارد بایستی کاسته میشد .

بخش چهارم

زیبائیهای قرآن

صدقات

وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا
عندالله و ما آتیتم من زکوة لیریدون وجه الله فاولئک
هم المضعفون. ۱

سورۃ روم
آ ۳۸

۱ - و آن سودی که شما برسم ربا دادید که بر اموال مردم ربا -
خوار بیفزائید نزد خدا هرگز نیفزاید (بلکه محو و نابود شود)
و آن زکوتی که (بی ریب و ریا) از روی شوق و اخلاص بخدا ،
بفقران دادید ثوابش چندین برابر شود و همین زکوة دهندگان هستند
که (نزد حق و ثواب) دارائی خود را افزون کنند .

فالتوا لله ما استطعتم واطيعوا وانفقوا خيراً لانفسكم ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ^۱ .	سوره قنابن ۱۶ آ
الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون ^۲ .	سوره بقره ۲۲۴ آ
وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله يعلمه و ما للظالمين من انصار، ان تبدوا الصدقات فنعما هي وان تخفوها وتكونها الفقراء فهو خير لكم و يكفر عنكم من سيئاتكم والله بما تعملون خبير ^۳ .	سوره بقره ۲۷۱ آ

مؤمنین (پاداش مؤمنین)

والذين آمنوا و عملوا الصالحات لا تكلف نفسا الا وسعها اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون ^۴ .	سوره ابراهیم ۲۲ آ
---	----------------------

۱- پس تا بتوانید خدا ترس و پرهیزکار باشید و سخن حق بشنوید و اطاعت کنید و از مال خود برای (ذخیره آخرت) خویش بفقیران انفاق کنید و کسانی که از خوی لثامت و بخل نفس خود محفوظ مانند ، آنها رستگاران عالمند .

۲- کسانی که مال خود را انفاق کنند در شب و روز پنهان و آشکارا آنان را نزد پروردگارشان پاداش نیکو خواهد بود و هرگز از حادثه آینده بیمناک و از امور گذشته اندوهگین نخواهند گشت .

۳- هر چه انفاق کنید یا بنذر صدقه دهید همانا خداوند تمیذاند (ولی اگر در حق مسکینان ستم کنید) ستمکاران را در دو جهان یارو ممینی نخواهند بود . اگر به مستحقان آشکار انفاق صدقات کنید کاری نیکوست لیکن اگر در پنهانی بفقیران (آبرومند) رسانید نیکوتر است و خدا بیاداش آن، گناهان شمارا مستور دارد، و خدا از آشکار و نهان شما آگاهست .

۴- و آنانکه ایمان آوردند و (بقدر وسع) در کار نیک و شایسته کوشیدند زیرا ما کسی را بیش از وسع تکلیف نکنیم آنها اهل بهشت و جاودان در آن متنعمند .

ونزعنا ما فی صدورهم من غل تجری من تحتها الانهار وقالوا الحمد لله الذی هدینا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله، لقد جئت رسل ربنا بالحق ونودوا ان للكموا الجنة اورثتموها بما كنتم تعملون ^۱ .	سوره اعراف ۴۲ آ
والذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا لهم فيها ازواج مطهرة وندخلهم ظلا ظلیلا ^۲ .	سوره ساء ۵۷ آ
الله الذی رفع السماوات بغير عمد ترونها ثم استوی على العرش و سخر الشمس و القمر کل یجرى لاجل مسمى یدبر الامر، یفصل الآیات لعلکم یلقاه ربکم توقنون ^۳ .	سوره رعد ۲ آ

۱ - وزنگار کینه (و حد و هر خوی زشت) را از آئینه دل بهشتیان بزدائیم و در بهشت بزیر قصرهایشان نهرها جاری شود (و چون آنهمه نعمتهای بهشتی مشاهده کنند) گویند ستایش خدا را که ما را بر این مقام رهنمائی کرد که اگر هدایت الهی نبود ما بنخود در این مقام راه نمی یافتیم همانا رسولان خدا ما را بحق رهبری کردند ، آنگاه بر اهل بهشت ندا کنند که این است بهشتی که از اعمال صالح خود بارت یافتید .

۲ - آنانکه ایمان آوردند و نیکوکار شدند بزودی در بهشتی در آوریم که نهرها از زیر درختانش جاریست ، و در آن زندگانی جاوید کنند و برای آنها در بهشت جفتهای پاکیزه است و آنها را بسایه رحمت ابدی خود در آوریم .

۳ - خداست آن ذات پاک که آسمانها را چنانکه مینگرید بیستون برابر افراشت آنگاه با کمال قدرت عرش را در خلقت پیاوست و خورشید و ماه را مسخر اراده خود ساخت که هر کدام در وقت خاص (و مدار معین) بگردش آیند، امر عالم را با نظامی محکم و آیات را با دلائلی مفصل منظم ساخت ، باشد که شما بملاقات پروردگار خود یقین کنید .

زیبالیهای قرآن

قل انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین و تجعلون له اندادا ذلک رب العالمین ^۱ .	سوره صافات
وجعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها قواتها فی اربعة ايام سوا للالین ^۲ .	۹۴ و ۹۵
ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها وللارض ائعیا طوعاً او کرها، قالتا انینا طاعین ^۳ .	۱۱ و ۱۰
انله لاله الا هو الحی القیوم، لاتاخذہ سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذالذی... ^۴ .	سوره بقره ۲۵۵ و ۲۵۴

۱- ای رسول، مشرکان را بگو شما بخدا که زمین (جهان) را در دو روز بیافرید کافر می شوید و برای او مثل و مانند قرار می دهید؟ (زهی جهل و نادانی) او خدای جهانیانست (نه بتها و معبودان شما) .

۲- و او روی زمین کوهها بر افراشت و انواع برکات و منابع (از معادن و چشمه ها و درختان) بسیار در آن قرار داد و قوت و ارزاق اهل زمین را در چهار روز (برای هر شهر و دیاری) مقدر و معین فرمود و روزی طلبان را بکسان در کسب روزی خودگردانید.

۳- و آنگاه بیخفت آسمانها توجه کامل فرمود که آسمانها دودی بود او (بامر نافذ تکوینی) فرمود که ای آسمان و زمین (رای قوای عالم قیب و شهود) همه بسوی خدا (و اطاعت فرمان حق) بشوق و رغبت یا بجزیر و کراهت بشتابید، آنها عرضه داشتند با کمال شوق و میل بسوی تو می شتابیم .

۴- خدای یکتاست که جز او خدائی نیست زنده و پاینده است هرگز او را کسالت خواب فرا نگیرد تا چه رسد که بخواب رود، اوست مالک آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، کرا این جرأت است که در پیشگاه او بشفاعت برخیزد مگر بفرمان او، علم او محیط است به آنچه پیش نظر خلق آمده است و آنچه سپس خواهد آمد و خلق بهیچ مرتبه علم او احاطه نتوانند کرد مگر به آنچه او خواهد. قلمرو علمش از آسمانها و زمین فراتر و نگرهبانی زمین و آسمان بر او آسان و بی زحمت است چه او دانای بزرگوار و توانای با عظمت است.

خدا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - الرحمن الرحيم - مالك يوم الدين
اياك نعبد و اياك نستعين - اهدنا الصراط المستقيم - صراط
الدين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين ۱

سوره
فاتحة الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له
كفوا احدا ۲

سوره توحيد

لبارك الذي بيده الملك وهو على كل شيء قدير. الذي
خلق الموت والحياة ليبولوكم ايكم احسن عملا وهو العزيز
الغفور. الذي خلق سبع سموات طباقا ما ترى في
خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور. لم
ارجع البصر كرتين ينقلب اليك البصر خاسعا وهو خسير ۳

سوره الملك
آيه ۱ - ۴

- ۱ - بنام خداوند بخشنده مهربان. ستایش خدایا که پروردگار جهانیانست. آفریننده جهانهاست. خدائیکه بخشند مومهربان است. پادشاه روز جزاست و روز کیفر نیک و بد خلق. پروردگارا، تنها ترا می پرستیم و از تو یاری می جوئیم و بس. تو ما را براه راست هدایت فرما. راه آنان که به آنها انعام فرمودی مانند انبیاء و اولیاء نه راه کسانی که بر آنها خشم فرمودی (مانند جهود) و نه گمراهان عالم (چون اغلب نصاری).
- ۲ - بنام خداوند بخشنده مهربان. (ای رسول ما بخلق) بگو او خدای یکتاست و آن خدائی که از همه بی نیاز و همه عالم باو نیازمند است. نه کسی فرزند او و نه او فرزند کسی است. و نه هیچکس مثل و همتای اوست.
- ۳ - بزرگوار خدائیکه سلطنت ملک هستی بدست قدرت اوست

زیبالیهای قرآن

انهم تر ان الله يعلم ما في السموات و ما في الارض ما يكون من فجوى ثلثة الا هو رابعهم و لاخمة الا هو سادسهم و لا ادنى من ذلك و لا اكثر الا هو معهم اين ما كانوا ثم ينبتهم بما عملوا يوم القيمة ان الله بكل شىء عليم .

سوره مجادله
۲۹ آ

وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو و يعلم ما في البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا يعلمها و لا حبة في ظلمات الارض و لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين .

سوره انعام
۵۹ آ

→
و (در همه عالم) بر همه چیز وی را توانائیست . خدائیکه مرگ و زندگانی را آفرید که شما بندگان را بيازمايد تا کدام نیکوکارتر (و خلوص اعمالش بیشتر) است و او مقتدر و آمرزنده (گناه بندگان) است. آن خدائیکه هفت آسمان بلند را بطبقاتی منظم بیافرید و هیچ در نظم خلقت خدای رحمان بی نظمی و نقصان نخواهی یافت. پارها پدیده عقل در نظام مستحکم آفرینش بنگر تا هیچ بستی و خلل در آن توانی یافت؟ باز دوباره بچشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زبون و خسته (نقصی نیافته) بسوی تو باز گردد (و بحسن نظم الهی بینا شود).
۱ - آیا ندیدی (ندانستی) که آنچه در آسمانها و زمین است خدا بر آن آگاهست هیچ رازی به کس باهم نگویند جز آنکه خدا چهارم آنها و نه پنجم کسی جز آنکه او ششم آنها و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز آنکه خدا هر کجا باشد با آنهاست (که خدا را احاطه کامل وجودی بر همه جزئیات عالم است) پس روز قیامت همه را به نتیجه (نیک و بد) اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا بکلیه امور عالم داناست .

۲ - و کلیه خزائن غیب نزد خداست کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریاست همه را میداند و هیچ دانه‌ای در زیر تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین و (قرآن عظیم) مسطور است .

و جعلنا علی قلوبهم اكنة ان یفقهوه و فی آذانهم و قراوا اذا ذکر تترک فی القرآن وحده و لو علی اذبارهم نفورا ولا تجعلوا لله عرضة لایمانکم ان تبروا و اتقوا و تصلحوا بین الناس و الله سمیع علیم.	سوره اسری ۴۲ آ ۲۶
لا یؤخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤخذکم بما کسبت قلوبکم و الله غفور حلیم.	سوره بقره ۲۲۴ آ ۲۲۵ و
من کان یرید العزة فله العزة جمیعاً الیه یصعد الکم الطیب و العمل الصالح یرفعه و الذین یمکرون السیئات لهم عذاب شدید و مکر او لثک هو یمور ^۲	سوره فالق ۱۵ آ و ۱۰ آ
یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید قل من یرزقکم من السماء و الارض امن یمک السمع و الابصار و من ینخرج الحی من العیت و ینخرج العیت	سوره یونس ۳ آ

۱- اما بردل‌های (تیره) آن کافران برده‌ای‌افکنندیم که قرآن را فهم نمی‌کنند و گوشه‌ایشان هم از شنیدن سخن حق سنگین است و چون تودر قرآن خدا را بوحدانیت و یگانگی یاد کنی روی گردانیده و گریزان می‌شوند.

۲- و زنهار نام خدا را هدف سوگندهای خود مکنید تا آنکه باین فرض از حقوقی که مردم را بر شماست برائت جوئید و خود را پرهیزکار قلم دهید و مصلح میان مردم شوید و بترسید که خدا راست و دروغ مردم را می‌شنود و نیک و بد خلق را میداند.

خدا از سوگندهای لغو، شما را مؤاخذه نکند و لیکن بآنچه در دل دارید مؤاخذه خواهد کرد و خدا آمرزنده و بردبار است.

۳- هر که طالب عزت است (بداند که) تحکم عزت خاص خدا (و خدا پرستان) است (و دیگران همه خوار و ذلیلند) کلمه نیکوی توحید (و روح پاک آسمانی) بسوی خدا بالا رود و عمل نیک خالص آنرا بالا بردو بر آنکه بمکر و تزویر اعمال بند کند عذاب سخت خواهد بود و فکر مکرشان بکلی نابود خواهد شد.

۴- ای مردم شما همه بخدا فقیر و محتاجید و تنها خداست که بی‌نیاز و غنی بالذات و ستوده صفاتست.

من العی ومن یدبر الامر فسیقولون انه فقل افلا لتقون^۱.
 ان دعوا للرحمن ولدا. و ما ینبغی للرحمن ان یتخذ
 ولدا. ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن
 عبداً . لقد احصیهم وعدهم عدداً^۲.

سوره مريم
 ۹۱ تا ۹۳

سعادت و شقاوت

واللیل اذا یفشی. والنهار اذا تجلی. وما خلق الذکر
 والانثی. ان سعیتکم لشیء. فاما من اعطی والقی. وصدق
 بالحنی. فنیبره للیسری. واما من یخل واستغنی. و
 کذب بالحنی. فنیبره للعیسی. و ما یغنی عنه ماله
 اذا تردی^۳.

سوره اللیل
 ۱ تا ۱۱

۱- (ای رسول ما) مشرکان را بگو کیست از آسمان و زمین بشما
 روزی می دهد و کیست بشما چشم و گوش عطا می کند و کیست که از مرده
 زنده و از زنده مرده برمی انگیزد (یعنی از نطفه آدمی زنده می یازد
 و می میراند) و کیست که فرمائش عالم آفرینش را منظم می دارد تا
 همه مشرکان معترف شده، گویند قادر بر این امور تنها خدای یکتاست
 پس بآنها بگو چرا خدا ترس نمی شوید.

۲- چرا که برای خدای مهربان فرزندی (مسیح و هزیر و
 ملائک را) دعوی کردید. در صورتی که هرگز خدا را (که منزّه از
 مثل و مانند است) فرزند داشتن سزاوار نخواهد بود. بلکه هیچ
 موجودی در آسمانها و زمین نیست جز آنکه خدا را بنده فرمائیدار
 است و بشماره همه موجودات کلاماً آگاه است.

۳- قسم بشب تاریکی که جهان را در پرده سیاه پیوشاند.
 و قسم بروز هنگامی که عالم را بظهور خود روشن سازد. و قسم به
 مخلوقات عالم که خدا همه را جفت تر و ماده بیافرید.

قسم باین آیات الهی که سعی و کوشش شما مردم بسیار مختلف

الله الذي جعل لكم الارض قراراً والسماء بناءً وصوركم
فاحسن صوركم و رزقكم من الطيبات ذلكم الله ربكم
فتبارك الله رب العالمين .

سورة المؤمن
آ ٦٤ و ٦٨

هو الذي يحيي و يميت فاذا قضى امراً فانما يقول له
كن فيكون .

بسم الله الرحمن الرحيم

والعاديات ضحياً. فالصوريات قدحاً. فالمفيرات حببياً.
فأثرن به نقعاً. فوسطن به جمعاً. ان الانسان لربه
لكنود. وانه على ذلك لشهيد. وانه لحب الخير لشديد.
افلا يعلم اذا بعثر ما في القبور. وحصل ما في الصدور.

سورة العاديات

است (برخی بر صلاح و برخی بر فساد و بعضی بر ضرر و شر و زحمت
خود و بعضی بر نفع و خیر و آسایش خویش می کوشند) اما هر کس صفا
و احسان کرد و خدا ترس و پرهیز کار شد و به نیکوئی (یعنی بنعم
آخرت یا هر خیر و سعادت) قرآن تصدیق کرد. ما هم البته کار او را
(در دو عالم) سهل و آسان می گردانیم.

اما هر کس بخل ورزد و از جهل و غرور خود را از لطف خدا
بی نیاز دانست. و نیکوئی را تکذیب کرد. پس بزودی کار او را (در دو
عالم) دشوار می کنیم. و گاه عذاب و هلاکت دارائش وی را هیچ نجات
نتواند داد.

۱- خداست آنکه زمین را آرامگاه شما قرار داد و آسمان را
(کافی رفیع) برافراشت و شما را به نیکوترین صورتها بیافرید و از
(بهترین) غذاهای لذیذ خوش بشما روزی داد این خدا (که چنین احسانها
فرمود) پروردگار شماست زهی برتر و بزرگووار پروردگار عالمیان .
اوست خدائی که (خلایق را) زنده می کند و می میراند و چون
بمخلقت چیزی حکم نافذ و مشیت کلماتش تعلق گیرد ، بعضی اینکه
گوید موجود باش بی درنگ موجود می شود.

زیبالیهای قرآن

آن ربهیم بهم یومئذ لخبیراً^۱.

روز قیامت

ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الامن شاء الله وکل ائوه داخرین. وتری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب^۲.

مورده قبل آیات ۸۷-۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا زلزلت الارض زلزالها. واخرجت الارض اقالها.

۱- بنام خداوند بخشنده مهربان . قسم یاسانی که (سواران اسلام در جهاد کفار تاختند تا جایی که) نفسشان بشماره افتاد . و از تاختن از سم ستوران بر سنگ آتشی افروختند و (بر دشمن شیبخون زدند تا) میحکاه آنها را بغارت گرفتند . و گرد و خیار (از دیار کفار) برانگیختند. و سپاه دشمن را همه در میان گرفتند . (قسم یابین مجاهدان دین) که ایسان نسبت بیوردگارش کافر نعمت و ناسپاس است. و (خداویا) خود او بر این ناسپاسی البته گواهی خواهد داد. و هم او بر حسب مال دنیا سخت فریفته و بنخیل است. آیا آدمی نمی‌داند که روزی (برای جزای نیک و پداهمال) از قبرها برانگیخته می‌شود. و آنچه در دلها (از نیک و بد) پنهان است همه را پندیدار می‌سازد. محققاً آنروز بیوردگار بر (نیک و بد) کردارشان کاملاً آگاهست (و بشواب و عقابشان می‌رساند) .

۲- و (باز بامت یاد آورده) روزی را که صور (اسرافیل) دمیده شود آنروز هر که در آسمانها و هر که در زمین است جز آنرا که خدا خواسته همه ترسان و هراسان باشند و همه منقاد و ذلیل بمحشر در آیند. در آنروز کوهها را بنگری و جامد و ساکن تصور کنی در صورتی که مانند ابر (تند سیر) در حرکتند.

و قال الانسان ما لها . يومئذ تحدث اخبارها . بان ربك
 اوحى لها يومئذ يصدر الناس اشعانا ليروا اعمالهم . سوره زلزله
 فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره . ومن يعمل مثقال ذرة
 شرا يره .^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

القارعة ما القارعة . وما ادريك ما القارعة . يوم يكون
 الناس كالفراش المبثوث . و تكون الجبال كالعهن
 المنفوش فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية و
 اما من خفت موازينه فاما هو به . وما ادريك ما هيه
 نار حامية .^۲

۱- بنام خداوند بخشنده مهربان هنگامی که زمین به سخت ترین زلزله
 خود بلرزده در آید و بارهای سنگین اسرار درون خویش (که گنجها و معادن
 و اموات و غیره است) همرا از دل خاک بیرون افکند . در آنروز محشر
 آدمی (از فرط حیرت و اضطراب) گوید (ایمجبب) زمین را چه پیش آمد .
 آن هنگام زمین مردم را بصودات (بزرگ) خویش آگاه می سازد . که
 خدا باو چنین الهام کند . (تا بسخن آید و خلق را باخبرش آگاه
 نماید) و در آنروز قیامت مردم از قبرها پراکنده بیرون آیند تا
 (پاداش نیک و بد) اعمال خود را در حساب و میزان حق بینند .
 پس (در آنروز) هرکس بقدر ذره ای کار نیک کرده (پاداش)
 آنرا خواهد دید . و هرکس بقدر ذره ای کار زشت مرتکب شده آنهم
 بکیفرش خواهد رسید .

۲- بنام خدای بخشنده مهربان . قارعه چیست (روز سخت
 قیامت) . همانروز وحشت و اضطراب . چگونه حالت آنروز هولناک
 را تصور توانی کرد؟

در آنروز سخت مردم مانند ملخ هر سو پراکنده شوند .
 و کوهها از هیبت آن همچون پشم زده منلاشی گردد . پس آنروز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اذا السماء انفطرت. و اذا الكواكب انتثرت. و اذا البحار فجرت و اذا القبور بعثرت. علمت نفس ما قدمت و اخرت. يا ايها الانسان ما احرك بربك الكريم. الذي خلقك فسويك فعدلك. في اي صورة ما شاء ركبك. سورة انفطار
 كلا بل تكذبون بالدين. وان عليكم لحافظين. كراما كاتبين. يعلمون ما تفعلون. ان الابرار لفي نعيم و ان الفجار لفي جحيم. يصلونها يوم الدين. و ما هم عنها بغالبين و ما ادرىك ما يوم الدين. يوم لا يملك نفس لنفس شيئا و الامر يومئذ لله.

—

عمل هر کس را در میزان حق وزنی باشد در بهشت باسایش وزندگانی خوش خواهد بود. و عمل هر کس (بیقدر و) سبک وزن است جایگاهش در قعر هاویه جهنم است. و چگونه سختی هاویه را تصور توانی کرد؟^۱

هاویه همان آتش سخت سوزنده و گدازنده است (که از کفر و گناه خلق و خشم و قهر خدا افروخته است).

۱- بنام خدای یخشنده مهربان. (ای رسول ما یادکن روز قیامت را) هنگامی که آسمان شکافته شود. و هنگامی که ستارگان آسمان فروریزند. و هنگامی که دریاها روان گردد (تا بهم پیوسته همه یک دریا شود) و هنگامی که خلایق از قبرها برانگیخته شوند.

آن هنگام است که هر شخصی بهر چه (از عمل نیک و بد که در دنیا) مقدم و مؤخر انجام داده همرا بداند. ای انسان (هاقل) چه بابت شد که بخدای کریم بزرگوار خود منور گشتی؟ (و نافرمانی او کردی؟) آن خدائی که تو را از عدم بوجود آورد و بصورتی تمام و کامل بیاراست و با اعتدال (اندام و تناسب قوا) برگزید. و حال آنکه بهر صورتی که خواستی (جز این صورت زیبا هم) خلق توانستی کرد.

←

محبت و نوازش

و اعبدوا الله ولا لشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا
 و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی
 سورة براء ۲۶ آ ۲۷
 و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما
 ملکت ایما تکم ان الله لایحب من کان مختالا فخورا .

قرآن

تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین
 فرقان آیه ۱
 تفسیر ۲۲ .

چنین نیست (که شما کافران پنداشتید که معادی نیست البته هست) بلکه شما از (جهل) روز جزا را تکذیب می‌کنید و البته نگهبانها بر مراتب احوال و آمال شما مأمورند . که آنها نویسندگان اعمال شما و فرشته مقرب خدایند . شما هر چه می‌کنید همه را می‌دانند (و روز جزا) نیکوکاران عالم در بهشت پر نعمتند و بدکاران در آتش دوزخ معذبند روز جزا بآن دوزخ درافتند (و همیشه رنج و عذاب کشند) و هیچ از آن آتش دور نتوانند بود . و تو چگونه بروز جزا (ای بشر امروز) آگاه توانی شد ؛ باز هم عظمت آنروز جزا را چگونه توانی دانست ؛ آنروز هیچکس برای کسی قادر بر هیچ کار نیست و تنها حکم و فرمان در آنروز با خداست .

۱- خدای یکتا را بپرستید و هیچ چیز را شریک وی نگیرید و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه و بیگانه و دوستان موافق و رهگذریان و بنندگان و پرستاران که زیر دست شمایند در حق همه نیکی و مهربانی کنید که خدا مردم خودپسند متکبر را دوست ندارد .
 ۲- بزرگوار آن پاک خداوندیست که قرآن را بر بنده خاص خود نازل فرمود تا (باندروزهای وی) اهل عالم را متفکر و خدا ترس گرداند .

زیباییهای قرآن

والنجم اذا هوى . ما ضل صاحبكم و ما غوى . و ما ينطق عن الهوى . ان هو الا وحى يوحى . علم شديد القوى . ذومرة فاستوى .

سوره نجم
آیات ۶۱

افرايتم النار التي تورون . انتم انشأتم شجرتها ام نحن المنشئون . نحن جعلناها تذكرة و متاعاً للمقوين . فسبح باسم ربك العظيم . فلا اقسم بمواقع النجوم . و انه لقيم لو تعلمون عظيم . انه لقرآن كريم . في كتاب مكنون . لا يمه الا المطهرون ؟

سوره واقعه
آیات ۷۱-۷۹

طه . ما انزلنا عليك القرآن لتثقى . الا الذكرة لمن يخشى تنزيلاً ممن خلق الارض و السموات العلى . الرحمن على العرش استوى . له ما فى السموات و ما فى الارض و ما بينهما و ما تحت الثرى . و ان تجهر بالقول فانه يعلم السر و اخفى . انه لا اله الا هو له

سوره طه
آیات ۱-۳۱

۱ - قسم بستاره (ثریای نبوت) چون (از عالم نفس بجهان خاک) فرود آید . که صاحب شما (محمد مصطفی ص) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است . و هرگز بهوای نفس سخن نمی گوید . سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست او را جبرئیل همان فرشته بسیار توانا (بوحی خدا) علم آموخته است . همان ملک مقتدری که بیخفت کامل (و صورت ملکوتی بر رسول) جلوه کرد .

۲- آیا آتش که (برای حیوانی خود) روشن می کنید یعنی نگرید؟ آیا شما درخت آنرا آفریدید یا ما آفریدیم ؟ ما آن آتش را خلق (کردیم و) مایه پند (و عبرت) مسافران کوه و بیابان (عالم) گردانیدیم (که برای نجات از سرما و روشنی و طبخ نان و غذا و غیره بکار می برند) . پس ای رسول (ص) نام بزرگ خدای خود را تسبیح گو (و اگر مردم غافلند تو متذکر نعمتهای حق باش) . سوگند بمواقع نزول ستارگان (یا آیات کریمه قرآن) و این قسم اگر بدانید بسیار سوگند بزرگی است . که این قرآن بسیار کتابی بزرگوار و سودمند و گرامی است . در لوح محفوظ سر حق که جز دست پاکان بدان نرسد .

الاسماء الحمنی ۱.

میزان

مطفین
۱۹۲-۳
وإذا كالوهم أو وزنوهم يخسرون^۱.
الرحمن. علم القرآن. خلق الإنسان. علمه البيان.
سورة الرحمن الشمس والقمر بحسبان. والنجم والشجر يسجدان.
آیات ۱-۹ والسماء رطبا و وضع الميزان. الاكثفوا في الميزان.
واقیم الوزن بالقسط ولا تخسروا المیزان^۲.

۱ - طه (ایمشتاق حق وهادی خلق) . ابرسول ما قرآن را از آن برای تو نازل نکردیم که (از کثرت عبادت خدا و جهد در هدایت خلق) خویشتن را برنج در افکنی . تنها غرض از نزول قرآن آنست که مردم خدا ترس را متذکر و بیدار سازی .

این کتاب بزرگ فرستاده آنکسی است که زمین و آسمانهای بلند را آفرید . آنخدای مهربانی که بر عرش عالم وجود (و کلیه جهان آفرینش) بعلم و قدرت منعیط است . هرچه در آسانها و زمین بین آنها یا زیر کرم خاک موجود است همه ملک اوست . و اگر با آواز بلند (یا آهسته) سخن گوئی (یکسانست که) همانا خدا بر (پیدا و) نهان و مخفیترین امور جهان کاملا آگاهست . بجز خدای یکتا که همه اسماء و صفات نیکو مخصوص اوست خدائی نیست .

۲ - وای به حال کم فروشان . آنانکه چون بکیل (یا وزن) چیزی از مردم بستانند زیاد باشد و چون چیزی بدهند در کیل و وزن به مردم کم دهند .

۳ - خدای مهربان (برسولش محمد صلی الله علیه و آله) قرآن آموخت و باو تعلیم نطق و بیان فرمود . و خوردشیدماه بحکم نافذ و جاذبه شوق او بحساب معین (وسرعت و بطوئه مخصوص) بگردشند و گیاه

آیات اخلاقی

بسم الله الرحمن الرحيم

والضحى . واللیل اذا سجدى . ما ودعك ربك وما قلى .
 وللآخرة خیر لك من الاولى . ولوف يعطيك ربك
 سورة الضحی فترضی الم یجدك یتیمآ قآوی . ووجدك ضالآ فهدى .
 ووجدك عالا فاعنى . فاما الیتیم فلا تقهر . واما
 السائل فلا تنهر . واما بنعمة ربك فحدث .

→

و درختان هم بسجده او سر بخاک اطاعت نهاده اند .

آسمانرا او کاخی رفیع گردانید و (میزان عدل و نظم) را در
 عالم وضع فرمود . و حکم کرد که ای بنندگان هرگز در میزان
 عدل (واحکام شرع من) تعدی ونا فرمانی نکنید، و هر چیز را به ترازوی
 عدل و انصاف بسنجید و هیچ در میزان کم فروشی و نادروستی مکنید .

۱ - بنام خداوند بخشنده مهربان ، قسم بروز روشن یا هنگام
 ظهر آن . و قسم شب تاریک هنگام آرامش آن . که خدای تو هیچگاه
 ترا ترک نگفته و بر تو خشم ننموده است (چهل روز بر رسول وحی
 نیامد دشمنان بطعنه گفتند خدا از محمد [ص] قهر کرده و این آیه
 رد بر آنها است) . البته عالم آخرت برای تو سببی بهتر از نشانه دنیا
 است و پروردگار تو بزودی بتو چندان عطا کند که تو راضی شوی
 (در دنیا فتح و نصرت و در آخرت مقام شفاعت بتو دهد) آیا خدا تو را
 یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد ؟ (واز شر دشمنانست نگهداری
 کرد) و تو را در بیابان مکه راه گم کرده (وحیران) یافت (در طفولیت
 که حلیمه دایهات آورد تا بجدت عبدالمطلب سیارد در راه مکه گمشدی
 حلیمه و عبدالمطلب سخت پریشان شدند و خدا زود آنها را بتو) رهنمائی
 کرد . و باز تو را فقیر (الی الله) یافت (بدولت نبوت) توانگر کرد (و
 نعمت رسالت عطا نمود) پس (بشکرانه آن) توهیم یتیم راهرگز میازار ،

←

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والعصر . ان الانسان لفي خسر . الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبرا . سورة العصر

ولا تمش في الارض مرحا انك لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا . سورة اسرى آيات ۲۷

فاصبر على ما يقولون وصبِح بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ و اطراف النهار لعلك ترضى . ولا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحياة الدنيا لنفتنهم فيه و رزق ربك خير و ابقى . سورة طه آيات ۱۳۰ و ۱۳۱



فقیر سائل را هیچ از درت بزجر مران (بلکه باحسان یا بزبان خوش بازگردان) و اما نعمت پروردگارت را (که مقام نبوت و تقرب کامل بخدا از حق یافتی) بر امت بازگو (که اظهار نعمت حق نیز شکر منعم است) .
۱ - بنام خداوند بخشنده مهربان . قسم بصر (نورانی رسول) که انسان همه در خسارت و زیانست . مگر آنانکه بخدا ایمان آورده و نیکوکار شدند و بندستی و راستی و پایداری در دین یکدیگر را سفارش کردند . (بحفظ دین و اطاعت حق ترغیب و تشویق هم کردند)

۲ - و هرگز در زمین بکبر و ناز مرو (و غرور و نخوت عفووش) که به نیرو زمین رانت . وانی شکافت و بکوه در سربلندی نخواهی رسید .
۳ - پس تو ای رسول بر آنچه امت جاهل (بر انکار و طعن تو) می گویند صبر و تحمل پیش گیر و خدا را پیش از طلوع خورشید و بعد از غروب آن و ساعاتی از شب تمار و اطراف روز روشن ستایش گوتا باشد که بمقام رفیع شفاعت خوشنود شوی .

و ای رسول ما هرگز بمتاع نا چیزی که بقومی (کافر و جاهل) در جلوة حیوة دنیا ی فانی برای امتحان داده ایم چشم آرزو مگشا و رزق خدای تو بسیار بهتر و پاینده تر است .

قل ای شیخ انبیر شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم و
 اوحى الى هذا القرآن لا تذكركم به ومن بلغ النكم
 لتشهدون ان مع الله آلهة اخرى قل لا شهد قل انما
 هو الله واحد وانتي بريء مما تشركون^۱

سوره اسام
 ۱۹۴ آ

قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا تشرکوا بشیئا
 وبانوالدين احسانا ولا تقتلوا اولادکم من خشية املاق
 نحن نرزقکم وایاهم ولا تقریوا الفواحش ما ظهر منها
 وما بطن ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق
 ذلكم وصيکم به لعلکم تعقلون^۲

سوره اسام
 ۱۵۱ آ

يا ايهاالذين آمنوا انما الخمر والميسر و الانصاب و
 الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون.
 انما يريد الشيطان ان يوقع بينکم العداوة والبغضاء
 فی الخمر والميسر ويصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة

سوره مائد
 ۹۱ و ۹۰ آ

۱ بگو ای پیغمبر چه گواهی بزرگتر است (از گواهی خدا) بگو خدا
 میان من و شما گواه است و وحی میکند بمن آیات این قرآن را تا بآن شما
 و هر کس از افراد بشر که خبر این قرآن باورسد (بند دهم و) بترسانم
 آیا شما گواهی دهید که با خدای یکتا خدایان دیگری و جود
 دارد؟

بگو من باین گواهی ندهم بگو ، محققاً جز خدای یکتا هیچ
 خدائی نیست و من از آنچه شما شریک خدا قرار میدید بیزارم .
 ۲ - بگو ای پیغمبر بیائید تا آنچه خدا بر شما حرام کرده
 و همه را براستی بیان کنم در مرتبه اول اینکه شرک بن خدا بهیچوجه
 نیاورید (نه در عقیده و نه در عمل) و دیگر اینکه در باره پدر و مادر
 احسان کنید ، دیگر اولاد خود را از بیم فقر نکشید ما شما و آنها
 را روزی می دهیم ، و دیگر بکارهای زشت آشکر و نهان نزدیک نشوید
 و نفسی را که حرام کرده جز بصدق (یعنی بحکم حق و قیاس) بقتل
 نرسانید شما را خدا بدان سفارش نموده باشد که (در مصلحت این احکام)
 تعقل کنید (تا از روی عقل و فهم کار بندید و سعادت یابید) .

فهل انتم منتهون^۱

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله
ولو علی انفسکم اوالوالدین والاقربین ان یکن غنیا
اوفقیرا قاله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا
وان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا^۲

سوره ساء
آ ۱۳۵

ایتام

وآتوا الیتامی اموالهم ولا تبدلوا الخبیث بالطیب
ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا^۳

س آ ۲

۱ - ای اهل ایمان شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گرو-
بندی (رسمی بود در جاهلیت) همه اینها پلید و از عمل شیطان است
از آن البته دوری کنید تا رستگار شوید .

شیطان قصد آن دارد تا بوسیلهٔ قمار و قمار میان شما عداوت
و کینه برانگیزد و شما را از ذکر خدا و نماز بازدارد پس شما آیا از
آن دست بر میدارید (تا بفتنه شیطان مبتلا نشوید) ؟

۲ - ای اهل ایمان نگهدار عدالت باشید و برای خدا (یعنی
موافق حکم خدا) گواهی دهید هر چند بر ضرر خود یا پدر و مادر و
هویشان شما باشد .

برای هر کس شهادت میدهید چه فقیر باشد یا غنی شما نباید در
حکم و شهادت طرفداری از هیچکدام کرده و از حق عدول نمائید که خدا
رعایت حقوق آنها اولی است پس شما در حکم و شهادت بی روی هوای
نفس مکنید تا عدالت نگاه دارید و اگر زبان را در شهادت بگردانید
(که سخن بر نفع شما مبهم و مجمل شود) و یا از بیان حق خودداری
کنید خدا بهره چه کنید آگاه است .

۳ - و اموال یتیمانرا پس از بلوغ بدست آنها بندهید و مال بد
و فاجر غوب خود را بخوب و مرغوب آنها تبدیل مکنید و اموال آنانرا
بضمیمهٔ مال خود مخلورید که این گناهی بس بزرگ است .

... ویستلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر وان
تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم العفص من المصلح ولو-
شاء الله لاعنتکم ان الله عزیز حکیم^۱.

بقره
۲۲۰ ۴۲

پدر و مادر

وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا اما
یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف
ولا تنهرهما وقل لهما کولاً کریماً^۲.

اسری
۲۳ ۴۲

و وصینا الانان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و
وضعتہ کرها و حملہ فصالہ ثلثون شهراً حتی اذا بلغ
اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر
نعمتک الّتی انعمت علی و علی والدی وان اعمل صالحاً
ترضیه و اصلح لی فی ذریعتی انی تبت الیک و انی من
المسلمین^۳.

الاحقاف
۱۵ ۴۲

۱- و سؤال کنند تو را که بایستیمان چگونه رفتار کنند جواب
ده که باصلاح حال و مصلحت مال آنها کوشید بهتر است تا آنها را
بی سرپرست گذارید و اگر با آنها آمیزش کنید رواست، که برادران دینی
هستید و خدا آگاهست از آنکه در کار آنان افساد و نادرستی کند و
آنکه صلاح و درستی نماید (خدا برای شما در امر یتیمان آسان گرفت) و اگر
میخواستی کار را بر شما سخت کردی چه آنکه خدا بهر کار توانا و دانا است.

۲- و خدای توحکم فرموده که جز او هیچکس را نپرستید
و در باره پدر و مادر نیکوئی کنید و چنانکه هر دو یا یکی از آنها پیر
و سالخورده شوند (که موجب رنج و زحمت شما باشند) زنهار کلمه ای
که رنجیده خاطر شوند مگوئید و کمترین آزار با آنها مرسانید و با ایشان
باکرام و احترام سخن گوئید.

۳- و ما انسانرا باحسان در حق پدر و مادر سفارش کردیم

←

تقری

ایس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب
ولکن البر من آمن بسالله والیوم الاخر والملائکة
والکتاب والنبین واتی المال علی حبه ذوی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبل والساکلین وفی الرقاب
واقام الصلوة و آتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا
عاهدوا والصابرین فی الباس والضراء وحین الیاس
اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون ۱.

سوره بقره
آیه ۱۷۷

(یادکنند که) مادر (نه ماه چگونگی) با رنج و زحمت بار حمل کشید و باز با درد و مشقت وضع حمل نمود و سی ماه تمام مدت حمل و شیر خواری بود (که تحمل رنج فراوان کرد) تا وقتیکه طفل بعد رشد رسید آدمی چهل ساله گشت (و عقل و کمال یافت) آنگاه مزد که عرض کند خدا یا مرا بر نعمتیکه بمن و پدر و مادر من عطا فرمودی شکر بیاموز و بکار شایسته‌ای که رضا و خوشنودی تو در آنست موفق‌دار و فرزندان مرا صالح گردان بارالها من بدرگاه تو بدعا باز آمدم و از تسلیم شدگان فرمان تو شدم.

۱- نیکوکاری بدان نیست که روی بجانب مشرق و مغرب بکنید چه این چیز بی اثری است لیکن نیکو کار کسیست که بخدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و دارائی خود را در راه دوستی خدا بخویشان و یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان بدهد و هم در آزاد کردن بنده‌گان صرف کند و نماز بجا دارد و زکوة مال بمستحق برساند و با هر که عهد بسته بموقع خود وفا کند و در کار زار و سختیها صبور و شکیبا باشد و بوقت رنج و تعب صبر پیشه کند گسائیکه بدین اوصاف آراسته اند آنها بحقیقت راستگویان عالم و آنها پرهیز کارانند.

- ... ان الصلوة لنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر والله یعلم ما تصنعون^۱. منکبوت ۲۵ و ۲۶
- واقیموا الصلوة و آتوا الزکوة وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله، ان الله بما تعملون بصیر^۲. بقره آیات ۱۱۰ و ۱۱۵
- ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم^۳.
- ان الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سراً وعلانیة یرجون تجارة لن تبور^۴. فاطر آیات ۲۹ و ۳۰

فمازی و فییت

بسم الله الرحمن الرحیم

و یل لكل همزة لمزة الی جمع مالا وعدده. یحسب سورة همزة ان مالا اخلته. کلا لینیبنون فی الحطمة. و ما ادریک ما الحطمة. نار الله الموقدة. الی تطلع علی الافئدة.

- ۱- همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز میدارد (و روح را از هر آرایش و کنورت عالم پاک میگرداند) و همانا ذکر خدا بزرگتر (و برتر از حد اندیشه خلق است) و خدا بهره چه (برای خوشنودی او و بیاد او) کنید آگاهست (و اجر آنرا عطا خواهد کرد)
- ۲- و نماز بپا دارید و زکوة بدهید بدانید که آنچه برای خود پیش می فرستید در نزد خدا خواهید یافت، که محققاً خداوند بهره کار شما آگاهست.
- ۳- مشرق و مغرب هر دو ملک خدا است پس بهره طرف روی کنید بسوی خدا روی آورده آید خدا بهمه جا محیط و بهره چیز داناست.
- ۴- آنها که کتاب خدا را تلاوت کرده و نماز بپا میدارند و از آنچه خدا روزیشان فرموده پنهان و آشکار بفقیران انفاق میکنند (از لطف خدا) امید تجارتی دارند که هرگز زیان و زوال نخواهد یافت (بلکه سود ابدی در بهشت خواهد داشت).

روح (نفس)

بسم الله الرحمن الرحيم

والشمس وضحيها . والقمر اذا تليها . والنهار اذا
 جليها . والليل اذا يغشيها . والسماء وما بينها . والارض
 وما تحيها . ونفس وما سويها . فآلهمها فجورها و
 تقويها . قد افلح من زكيا . وقد خاب من دسيا . كذبت
 لمود بطغويها . اذا نبعث اشيها . فقال لهم رسول الله
 ناقة الله وسقياها . فكذبوه فعمروها فدمرهم عليهم ربهم
 بدنيهم فمويها . ولا يخاف عقبيها^۱ .

سوره نفس

۱ - بنام خدای بخشنده مهربان .

وای بر هر عیبجوی هرزه زبان . همان کسی که مالی جمع کرده
 و دایم بحساب و شماره اش سرگرم است . پندارد که مال و دارائی دنیا
 عمر ابدیش خواهد بخشید .

چنین نیست بلکه محققاً با آتش دوزخ سوزان درافتد . آتشی
 که چگونه تصور سختی آن توانی کرد ؟

آن آتش را (خشم) خدا فروخته . شراره آن بردلهای (ناپاک
 کافران) شعله ور است آتشی که بر آنها از هر سو سخت احاطه کرده و
 مانند ستونهای بلند زبانه کشیده است .

۲ - بنام خداوند بخشنده مهربان قسم با آفتاب و تابش آن هنگام رفعتش
 و قسم بماه که بهر و آفتاب تابان است ، و قسم بر روز هنگامیکه جهان را
 روشن سازد و قسم بشب هنگامیکه عالم را در پرده میاهی کشد . و قسم با سمان
 بلند و آنکه این کاخ رفیع را بنا کرد . و زمین و آنکه آنرا بگسترده . و قسم
 بنفس (ناطقاً انسان) و آنکه او را نیکو (بحد کمال) بیافرید . و باو

زنان

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ
وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ
عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ
أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ
أَوْ بَنِي أَخْوَالِهِنَّ أَوْ نِسَاءَهُنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ
غَيْرِ أَوْلِيَ الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلَ الَّذِينَ لَمْ يُظْهَرُوا
عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ
مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ
تَفْلِحُونَ ۱

سوره نور
آیه ۳۱

شر و خیر او را الهام کرد. (قسم باین آیات الهی) که هر کس نفس ناطقه خود را از گناه و بدکاری پاک و منزّه سازد بیقین رستگار خواهد بود. و هر که او را بکفر و گناه پلید گرداند البته زیانکار خواهد گشت طایفه نمود از غرور و سرکشی، پیغمبر خود صالح را تکذیب کرد. هنگامیکه شقی تربتشان برانگیخته شد (نااقه صالح را می کنند). و رسول خدا صالح باو گفت این ناقه آیت خداست از خدا بترسید و آنرا سیراب گردانید (تا از شیرش بامرحوق همه برخوردار شوید) آن قوم رسول را تکذیب و ناقه او را می کردند خدا هم آنانرا بکیفر گناهانشان هلاک ساخت و شهرشان را با خاک یکسان نمود و هیچ باک از هلاک آنها نداشت (با آنها هیچ از عاقبت بدگناه خود نترسیدند).

۱ - ای رسول زنان مؤمنه را بگو تا چشمها (از نگاه نا روا بپوشند) فروج و اندامشان را (از عمل زشت) محفوظ دارند و زینت و آرایش خود جز آنچه قهراً ظاهر می شود به بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و بر و دوش خود را بمقنمه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود و پدران و

یا ایها الذین آمنوا لا یختر قوم من قوم عسی ان ینکونوا
 خیرا منهم ولانساء من نساء عسی ان ینکن خیرا منهم ولا
 تلمزوا انفسکم ولا تنازروا باللقاب یس الاسم الفوق
 بعد الایمان ومن لم ینب فاولئک هم الظالمون ۱

ورۃ حجرات
 آیه ۱۱

پدران شوهر و پسران خود و پسران شوهر و برادران خود و پسران
 برادر و خواهران خود (یعنی زنان مسلمه) و کنیزان ملکی خویش
 و اتباع (کسانی که رغبت بزنان ندارند) از زن و مرد یا طفلی
 که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند (و از غیر این اشخاص
 مذکور احتیاج و احتراز کنند) و آنطور پای بزمین نزنند که خلخال
 و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود و ای اهل ایمان همه بدرگاه
 خدا توبه کنید باشد که رستگار شوید .

۱ - ای اهل ایمان، مؤمنان هرگز نباید قومی قوم دیگر را
 مسخره و استهزاء کنند (شما چه می‌دانید؟) شاید آن قوم که مسخره
 می‌کنید بهترین مؤمنان باشند و نیز بین زنان با ایمان، قومی دیگر را
 سخریه نکنند که با آن قوم بهترین آن زنان باشند و هرگز عیبجوئی
 (از هم‌دینان) خود نکنید و بنام و لقب‌های زشت یکدیگر را نخوانید
 که پس از ایمان بخدا نام فسق (بر مؤمنین نهند) بسیار زشت است و
 هر که از فسق و گناه بدرگاه خدا توبه نکند بسیار ظالم و ستمگر
 است .

پایان

۹۰ ریال
۲۱۵

شماره ثبت در کتابخانه ملی $\frac{۸۰۵}{۴۸/۹/۲۹}$

مرکز انتشارات دارالتبلیغ اسلامی

قم - ابتدای خیابان صفائیه

تلفن ۳۴۲۶ - ۶۵۷۷

تهران - ناصر خسرو - کوی حاج نایب پاساز خانمی

تلفن ۵۳۹۱۷۵